

شماره ۹، خزان ۱۴۰۲

عند الواسع

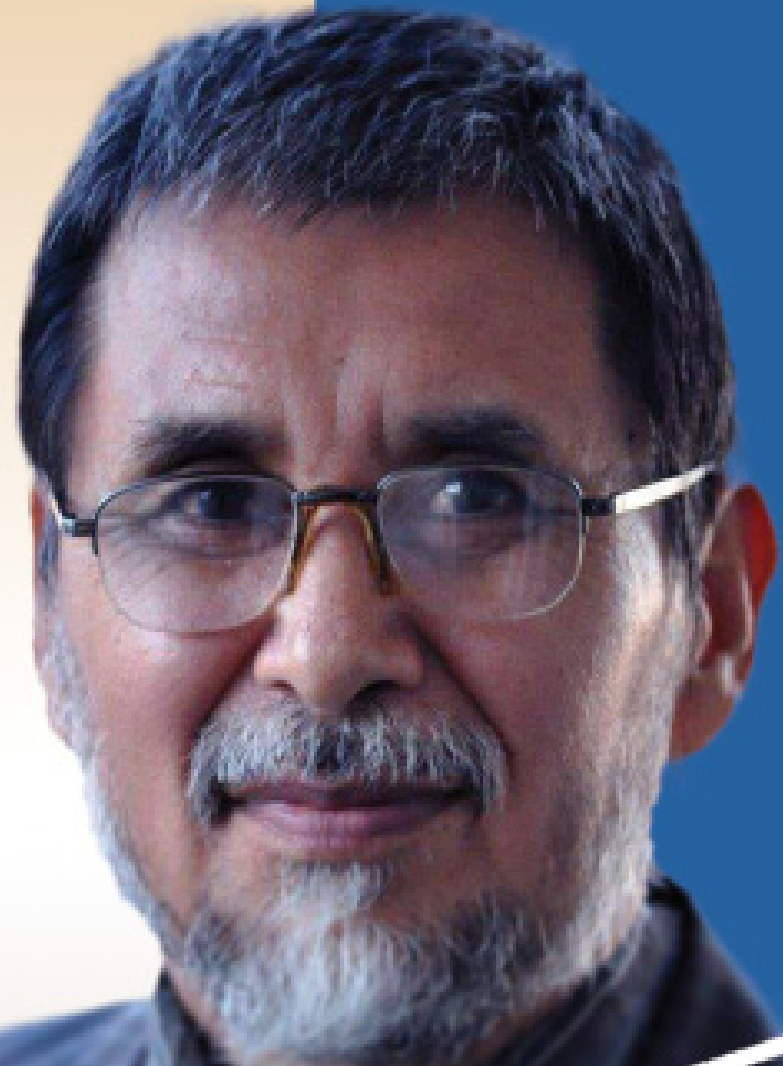
به مناسبت گرامی داشت مقام فرهنگی و پژوهشی
زنده یاد استاد بصیر احمد دولت آبادی

با آثاری از:

استاد سرور دانش
دکتر محمد امین احمدی
محمدرسرور جوادی
دکتر محمد علی جويا
دکتر قربانعلی هادی
محمد هدایت
احمد علی علیزاده
دکتر عبدالقیوم آینی
دکتر یوسف عارفی
حاجی محمد عبده
توسلی غرجستانی
محرابعلی دانش
محمد علی ابراهیمی
محسن شریفی
ابراهیم حکمتی
کیامهر حیدری

گفتگوهای با:

استاد محمد فاضل گیانی
دکتر عبدالمجید ناصری
حاج علی میرزایی



ویژه نامه

دولت آبادی؛ نویسنده متعهد و آرمان گرا



اندیشه

شماره ۹، خزان ۱۴۰۲

به مناسبت گرامی‌داشت مقام فرهنگی و پژوهشی زنده‌یاد بصیراحمد دولت‌آبادی



صاحب امتیاز: بنیاد اندیشه
مدیر مسئول: دکتر محمدعلی جويا
سرمدیر: محمد توسلی غرجستانی
زیر نظر: هیئت تحریریه
ویراستاران: توسلی غرجستانی، عبدالقیوم آیتی و
قربانعلی هادی
صفحه‌آرا و طراح گرافیک: فاطیما آرمیتا



بنیاد اندیشه
تأسیس ۱۳۹۴



فهرست مطالب

سخن نخست	۵
ما و ضرورت تکریم پیشکسوتان بصیرت و آگاهی سردبیر	۵
بخش اول نگاهی به ویژگی‌های فرهنگی و شخصیتی دولت‌آبادی	۸
شخصیت انسانی و فرهنگی دولت‌آبادی (متن سخنرانی استاد دانش در محفل گرامیداشت مقام فرهنگی و پژوهشی مرحوم دولت‌آبادی در سال ۱۳۹۷)	۹
دولت‌آبادی؛ انسان خودساخته، منتقد و آرمانگرا دکتر محمدامین احمدی	۱۵
بصیراحمد؛ جثه کوچک اما ایمان و تلاش بزرگ محمدرور جوادی	۱۷
نقش دولت‌آبادی در معرفی آثار علامه فیض‌محمد کاتب دکتر محمدعلی جویا	۲۱
اندیشه سیاسی بصیراحمد دولت‌آبادی دکتر قربانعلی هادی	۲۵
بصیراحمد دولت‌آبادی و مقاومت در برابر «تاریخ تبانی» محمد هدایت	۳۲
ویژگی‌های شخصیتی استاد بصیراحمد دولت‌آبادی دکتر عبدالقیوم آیتی	۳۶
دولت‌آبادی و روایت آگاهانه دردها و ستم‌ها غرجستانی	۴۰
بصیراحمد دولت‌آبادی؛ شمع در تاریکی زمان محمدعلی ابراهیمی	۴۴
دولت‌آبادی؛ عصاره‌ای از سال‌ها درد و مظلومیت هزاره محرابعلی دانش	۴۸
بصیراحمد دولت‌آبادی؛ راوی رنج هزاره‌ها (زندگی‌نامه) محسن شریفی	۵۲



فهرست مطالب

نمایه‌ای از آثار علمی و فرهنگی استاد بصیراحمد دولت‌آبادی | ابراهیم حکمتی (غوری) و عبدالقیوم آیتی ۵۹

بخش دوم | دولت‌آبادی در یادها ۷۰

با زنده‌یاد بصیراحمد دولت‌آبادی؛ از آشنایی تا همکاری | احمدعلی علیزاده ۷۱

سمیع حبل‌الله | مصاحبه با حاج‌علی میرزایی ۷۷

بصیراحمد دولت‌آبادی؛ از مدرسه نانواپی چارکنت تا پل رومی شمیران | حاجی محمد عبده ۸۰

بصیراحمد دولت‌آبادی؛ مردی که برای من سرمون و قطب‌نمای تاریخ شد | کیامهر حیدری ۸۲

گفتگوی بصیراحمد دولت‌آبادی با کتابخانه مجازی هزارستان ۸۶

گزارشی از محفل گرامیداشت مقام فرهنگی و پژوهشی زنده‌یاد بصیراحمد دولت‌آبادی در سال ۱۳۹۷ کابل ۹۵

بخش سوم | در آیینۀ تاریخ ۱۰۰

تاریخ‌نگاری در افغانستان معاصر؛ گفت‌وگوهای رقیب یا مسلط | دکتر یوسف عارفی ۱۰۱

بررسی ویژگی‌ها و شاخصه‌های تاریخ‌نگاری در مصاحبه با استاد محمد فاضل کیانی ۱۱۳

سیر تاریخ‌نگاری در افغانستان در گفت‌وگو با دکتر عبدالمجید ناصری داودی ۱۲۰



محمد توسلی غرجستانی

سخن نخست

ما و ضرورت تکریم پیش کسوتان بصیرت و آگاهی

می‌توانند برای آینده خود چشم‌انداز و اهداف روشن و راهگشا تعریف نمایند.

در تاریخ خونین و غمبار هزاره‌ها و شیعیان افغانستان بجز در یک مقطع تاریخی، در بقیه ادوار تاریخی این دو شرط به‌طور همزمان وجود نداشته‌اند. در بسیاری از مقاطع بخصوص پس از قتل عام ۶۲ درصدی مردم هزاره توسط حکومت عبدالرحمان خان افراد شاخص و تأثیرگذار این قوم به محاق رفتند زیرا در آن تراژیدی خونین و غمبار بسیاری از سران و افراد تأثیرگذار هزاره یکی پی دیگری نیست و نابود شدند. در برخی از مقاطع تاریخی که افراد نخبه و شاخص در این جامعه ظهور و بروز کردند، به دلیل فقدان شرط دوم یعنی آگاهی جامعه و اثرپذیری آن، تأثیرگذاری آنان در تحولات سیاسی و اجتماعی اندک بوده و از این رو نمی‌توانستند اثر ماندگار بر جای بگذارد. تنها در یک مقطع تاریخی است که هر دو شرط محقق شده‌اند

جوامع و ملت‌ها همیشه خالی از افراد شاخص و تأثیرگذار نیست. آگاهی و موفقیت هر جامعه به‌گونه‌ای در گرو وجود این افراد می‌باشد. هویت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی ملی و ملیتی یک جامعه با تلاش پیگیر نخبگان و افراد شاخص آن شکل گرفته و احیا می‌شود. مردم و کشور ما نیز از این قاعده و اصل مستثنی نیستند و اگر بخواهند به هویت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود پی ببرند و برسند، نیازمند توجه به گذشته و شناخت افراد اثرگذار بر تحولات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی آنان می‌باشد، زیرا احیای هویت ملت‌ها و شناخت آن دو بال هم‌مطراز لازم دارد؛ نخبگان و افراد شاخص که آگاهی را در ابعاد مختلف در جامعه بگسترانند (شرط لازم) و از سوی دیگر جامعه ظرفیت پذیرش و گسترش آن را داشته و تبدیل به مسئولیت همگانی نمایند (شرط کافی). بنابراین تا زمانی که نسل جوان و پرتحرک امروز از گذشته خود آگاهی کافی نداشته باشند

که هم افراد شاخص و تأثیرگذار در جامعه حضور داشته و هم مردم آگاهی نسبی نسبت به سرنوشت خود پیدا کرده بودند. این مقطع تاریخی را می توان برهه زمان تشکیل حزب وحدت اسلامی در سال ۱۳۶۸ تا پایان سال ۱۳۷۲ دانست که در این مقطع هر دو شرط هم زمان وجود داشته اند. برجسته ترین و تأثیرگذارترین فرد در جامعه خود در این مقطع تاریخی استاد شهید عبدالعلی مزاری است. شهید مزاری در زمانه ای مسئولیت حزب وحدت اسلامی را عهده دار شد که هویت جمعی مردم هزاره توسط سایر احزاب هفتگانه مستقر در پاکستان و حکومت موقت برآمده از آنان نادیده گرفته شده بود و در واقع همان سیاست حذف و بایکوت دوره عبدالرحمان خان و سایر امرای افغانستان یکبار دیگر پس از خروج نیروهای نظامی اتحاد جماهیر شوروی سابق از افغانستان و در آستانه پیروزی مجاهدین بر حکومت کابل، تداوم یافت.

علی رغم این چالش ها و تداوم تبعیض و ستم، رهبر شهید در دو جبهه خوب درخشید؛ جبهه نظامی و مقاومت جانانه دو ساله در غرب کابل که با آگاهی مردم پشتیبانی می شد و جبهه فرهنگی. روی این ملحوظ رهبر شهید اهمیت و جایگاه مبارزه نرم و فرهنگی را به هیچ وجه کمتر از مبارزه نظامی و مسلحانه برای احقاق حقوق مردم و احیای هویت آنان ندانسته، اگر بیشتر نمی دانست. در واقع آنچه در جبهه فرهنگی در طول دوران مبارزاتی مردم افغانستان علیه اشغالگران روسی و سپس انحصارطلب ها، انجام شده است بخش عمده مدیریت کلان آن بر بنیاد طرح و تلاش رهبر شهید استاد مزاری بوده است. یکی از کسانی که در واقع محصول نگاه ژرف و بلند شهید مزاری در حوزه فرهنگی و تاریخی است، زنده یاد بصیراحمد دولت آبادی است.

دولت آبادی مکرراً خود به این موضوع اعتراف کرده که رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری بود که قلم را به دستم داد تا روایتگر یک قرن رنج و ستم، تبعیض و نابرابری که بر مردم هزاره رفته بود، باشم. دولت آبادی با الهام از گذشته بخصوص از نوشته ها و آثار کاتب و آنچه که خود از نزدیک لمس کرده بود و درک، به خلق روایت و برآفتاب کردن ستم و تبعیض حاکمان گذشته بر مردم هزاره، همت گماشت. در واقع با تلاش شبانه روزی دولت آبادی و سایر افراد برجسته فرهنگی و شاخص با هدایت و راهنمایی استاد مزاری بود که «سراج التواریخ» علامه فیض محمد کاتب به اندورن خانه های بسیاری

از هزاره ها راه یافت و جرقه خودآگاهی آغاز شد.

بصیراحمد چند ویژگی برجسته داشت که از وی یک فرد شاخص، نخبه و اثرگذار بر نسل جوان و تحصیل کرده و عموم جامعه بر جای گذاشت که به صورت مختصر به این ویژگی ها اشاره می شود.

۱. درک ستم و نابرابری

دولت آبادی که خود قربانی کوچ اجباری و تصرف زمین آبیاری در ارزگان، دایه و فولاد توسط عبدالرحمان بود، ستم، نابرابری و تبعیض قومی را با عمق جان درک کرده بود و برای زدودن و کاهش این ستم و نابرابری آگاهی جامعه از وضعیت گذشته و حال، برای رسیدن به آینده عاری از خشونت و نابرابری را تنها راه حل می دانست و برای تحقق این هدف در طول حیات خود به درستی مبارزه قلمی کرد که آثار و پیامدهای آن برای نسل ها و سال های آینده ماندگار خواهد بود.

۲. دلبستگی به عدالت خواهی

از نوشته ها و گفتگوهای بصیراحمد پیداست که وی تحقق عدالت اجتماعی و زدودن ستم و نابرابری را تنها راه انسانی سازی سیاست در افغانستان دانسته و در این راه علی رغم تحولات سیاسی و اجتماعی و تغییر در رهبری هزاره ها و تغییر اولویت ها در اهداف و آرمان ها، پای آرمان و هدفی که از رهبر شهید استاد مزاری آموخته بود تا پای جان ایستاد و در مقابل فرصت ها و موقعیت های سیاسی و اجتماعی دیگر کرنش نکرد و هدف خود را به درستی تعقیب نموده و بر بی تفاوتی اربابان زر و زور قومش نسبت به آن اهداف و آرمان ها به درستی نهیب زد و کوتاه نیامد.

۳. تلاش و استقامت

پشت کار و تلاش دولت آبادی زبان زد همه دوستان و آشنایان وی است. علی رغم این که وی از تحصیلات اکادمیک عالی کمی برخوردار بود اما بر اثر استقامت و تلاش خود به زودی جایگاه خود را در میان اقران خود پیدا کرد. تلاش و پشت کار دولت آبادی در مجله حبل الله که ۱۴ سال فعالیت نشراتی داشت و همچنین حضور مؤثر و دوامدار وی در سایر نشریات مثل پیام مستضعفین، سراج، صراط و هفته نامه وحدت

و... و تدوین ده‌ها اثر علمی - تاریخی و کتاب در حوزه سیاسی، تاریخی، اجتماعی و مذهبی بر کسی پوشیده نیست. این تعهد و استقامت در راه هدف باعث شد که دولت‌آبادی برای همیشه دولت‌آبادی بماند و آثار و نوشته‌هایش چراغی برای آگاهی و روشنی نسل هم‌زمان و پس از وی گردد.

۴. ساده‌زیستی

یکی دیگر از ویژگی‌های مرحوم دولت‌آبادی ساده‌زیستی و عدم توجه به ذخایر مادی بود. علی‌رغم موقعیت و جایگاه شایسته وی در نزد رهبر شهید و سایر ارکان رهبری سازمان نصر و سپس حزب وحدت اسلامی، وی ساده زیستن را برگزید. پس از شهادت رهبر شهید استاد مزاری که توجه به قشر فرهنگی این جریان عدالت‌خواه کاهش یافته بود، دولت‌آبادی که هزینه زندگی‌اش از طریق فعالیت‌های فرهنگی او تأمین می‌شد، به شدت در مضیقه قرار گرفت اما هیچ‌گاه خود را در مقابل صاحبان زر و زور و قدرت نباخت و از خط مستقیم که انتخاب کرده بود فاصله نگرفت و بر زندگی ساده و بی‌آلایش خود تا آخر حیات طبیعی ادامه داد.

این ویژگی‌ها باعث شد که دولت‌آبادی به عنوان یک فرد شاخص و اثرگذار در میان مردم خود شناخته شود و آثار ماندگار وی همچنان چراغ راه عدالت‌جویان و روشنی‌آور تلقی گردد.

بنابراین تجلیل و تکریم از چنین شخصیت‌هایی در واقع تجلیل از فداکاری، تعهد، آگاهی‌بخشی و زمان‌شناسی است. از این رو بنیاد اندیشه بر حسب وظیفه ذاتی و اهداف آرمانی خود که همانا تحقق

عدالت اجتماعی و نشر آگاهی در جامعه است، به گرمی‌داشت و تجلیل از شخصیت‌های اثرگذار سیاسی، علمی، فرهنگی و اجتماعی پرداخته است. نشر و چاپ آثار برخی از شخصیت‌ها مثل زنده‌یاد حسین نایل، استاد شفایی کیو و... و برگزاری محافل علمی - فرهنگی و نشر ویژه‌نامه‌هایی در قالب فصلنامه اندیشه معاصر، ادبیات معاصر، عدالت و امید در گرمی‌داشت از شخصیت‌های همچون شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری، علامه کاتب هزاره، علامه شهید سید اسماعیل بلخی، آیت الله العظمی محقق کابلی، آیت الله محقق خراسانی، زنده‌یاد بصیراحمد دولت‌آبادی و ... در واقع تجلیل از دانش، تعهد، آرمان‌گرایی و ارج گذاشتن به نخبگان علمی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی جامعه می‌باشد.

از این رو محفل گرمی‌داشت از مقام علمی و تلاش‌های فرهنگی زنده‌یاد بصیراحمد دولت‌آبادی پس از آسمانی شدن او، توسط بنیاد اندیشه با همکاری دانشگاه‌های ابن سینا و گوهرشاد در ۱۵ عقرب سال ۱۳۹۷ در هتل کانتیننتال کابل با حضور شخصیت‌های سیاسی، علمی، فرهنگی و مدنی برگزار شده بود و بنا بود که ویژه‌نامه تجلیل از مقام علمی و فرهنگی ایشان در قالب مجله «عدالت و امید» نیز نشر شود، که به دلیل وقوع تحولات سیاسی در سال ۱۴۰۰ این مأمول به تأخیر افتاد که اینک ویژه‌نامه گرمی‌داشت از مقام علمی و پژوهشی زنده‌یاد بصیراحمد دولت‌آبادی در پنجمین سالید ارتحال وی به دست نشر سپرده شد.

یادش گرمی و روانش شاد.

سردبیر



به مناسبت گرامی‌داشت مقام فرهنگی و
پژوهشی زنده‌یاد استاد بصیراحمد دولت‌آبادی

بخش اول



نگاهی به ویژگی‌های فرهنگی و شخصیتی دولت‌آبادی





شخصیت انسانی و فرهنگی دولت آبادی

اشاره:

در ۱۵ قوس ۱۳۹۷ بنیاد اندیشه با همکاری دانشگاه ابن سینا و دانشگاه گوهرشاد محفل گرامی داشت از مقام فرهنگی و پژوهشی زنده یاد بصیراحمد دولت آبادی را با حضور چهره های علمی، فرهنگی و سیاسی در هوتل کانتیننتال کابل برگزار کرده بود که سخنرانان مختلف در آن به ایراد سخن پرداخته بودند. آنچه در ادامه ملاحظه می شود متن سخنرانی استاد دانش معاون پیشین رئیس جمهور در این محفل گرامی داشت می باشد.

عدالت و امید

متن سخنرانی استاد سرور دانش در مراسم گرامی داشت مقام فرهنگی و پژوهشی زنده یاد بصیراحمد دولت آبادی

بسم الله الرحمن الرحيم

حضر گرامی، اعضای محترم کابینه، وکلای محترم، استادان، علما، جوانان، فرهنگیان، نویسندگان، مهمانان عالی قدر، خانم ها و آقایان! السلام علیکم و رحمت الله و برکاته.

مقدم شما را در محفل گرامی داشت از مقام فرهنگی و پژوهشی زنده یاد استاد بصیراحمد دولت آبادی گرامی می داریم و به روان تابناک آن مرحوم درود می فرستیم. بصیراحمد دولت آبادی نویسنده آرمان گرا و پرکاری بود که فقدان ایشان هرگز برای جامعه و مردم ما قابل جبران نیست. شادروان دولت آبادی حق بزرگی بر همه ما دارد، هم از نگاه تلاش ها، فداکاری ها و آثار بزرگی که او برای مردم و جامعه فرهنگی ما خلق کرد و هم از نگاه رابطه صمیمی و دوستانه ای که برای سالیان متمادی ما را به همدیگر پیوند می داد. از این رو لازم بود که در اولین فرصت از فرهنگیان و دوستان دولت آبادی دعوت کنیم تا در مراسم دوستانه فرهنگی، از مقام فرهنگی و پژوهشی استاد بصیراحمد دولت آبادی تجلیل کنند.

من به سهم خود از همکارانم در بنیاد اندیشه و همچنین از دانشگاه ابن سینا و دانشگاه گوهرشاد و به خصوص از جناب استاد داکتر احمدی و داکتر صالحی تشکر می کنم که در برگزاری این مراسم سهم گرفتند. جناب استاد داکتر احمدی از دوستان نزدیک مرحوم دولت آبادی بودند که همراه با یک جمع صمیمی و پرتلاش، سال های سال در کنار هم بودند و این جانب هم شرف خدمت گزاری به این جمع فرهیخته را داشتم. لازم می بینم که در این محفل فرهنگی از یکی دیگر از دوستان فرهنگی خود نیز یاد کنم: مرحوم شادروان حسین شفایی نویسنده پرکار و پرتلاشی که واقعاً شمع این جمع و

بازوی پرتوان همه ما بودند. به روان همه این یاران سفر کرده درود می فرستم و برای آنان فردوس برین آرزو می کنم. حضر گرامی!

موضوعات مهم را سخنرانان بعدی تعقیب خواهند کرد و از بیانات همه شان بهره خواهیم برد؛ مخصوصاً برادر گرامی ام جناب داکتر احمدی که سکان دار اندیشه و سخن هستند. من امروز خیلی کوتاه صحبت می کنم. در سه بخش مطالب مختصری را فهرست کرده ام که با شما در میان می گذارم. شکافتن و تحلیل مفصل تر هر سه بخش فرصت بیشتری می طلبد که در صورت امکان در آینده به آنها خواهم پرداخت.

اول- نسبت بین فرهنگ و سیاست

برای فرهنگ بیش از دو صد تعریف ذکر شده، اما هر کس از یک زاویه خاصی به تعریف فرهنگ پرداخته است. آنچه مسلم است، جدا از تعریف های علمی و آکادمیک، فرهنگ از نگاه مصداق، همه شاخه های علوم، مکتب ها و اندیشه های فلسفی و دینی و همچنین تکنالوژی، هنر، ادبیات، باورها، ارزش ها، هنجارها و حتی عادات، سنن و رسم و رواج ها و کیفیت زندگانی را شامل می شود. اگر در پهلوی فرهنگ، تمدن را هم اضافه کنیم، باید بگوییم که ماندگاری همه جوامع بشری و میزان قوت و ضعف آنها، با مطالعه فرهنگ و تمدن به جامانده از آنها ارزیابی می شود و حتی سلسله های حاکمان و زمامداران همه جوامع بشری با فرهنگ و تمدن خلق شده در زمانه آنان سنجش می شود.

یکی از مصادیق برازنده فرهنگ در جوامع دیروز و امروز،



دوم- شخصیت فرهنگی و انسانی دولت آبادی

واکاو شخصیت فرهنگی و انسانی دولت آبادی و ارزیابی آثار ماندگار او کار و دقت بیشتر می‌طلبد که در فرصت دیگر باید انجام شود. در اینجا و متناسب با نشست یادبود و گرامی‌داشت، چند نکته کوتاه را درباره شخصیت دولت آبادی یادآوری می‌کنم:

۱. دولت آبادی به خاطر جبر زمان موفق به تحصیلات آکادمیک نشده بود، ولی در درک مطلب و آموختن و پژوهش، استعداد بسیار عالی داشت. خود را به آسانی با افکار نو انطباق می‌داد و اشتباهات خود را تصحیح می‌کرد. در سال‌هایی که کار او در «حبل‌الله» خاتمه یافته بود و در مرکز فرهنگی نویسندگان باهم کار می‌کردیم، فرصتی پیش آمد که در یک دوره آموزشی کوتاه مدت خبرنگاری در شهر قم باهم اشتراک کنیم. در این دوره آموزشی بسیار کوتاه و فشرده، مفردات درسی یک دوره معادل لیسانس را از استادان متخصص این رشته در سه ماه آموختیم. در یکی از روزها به شوخی با من گفت: «ما و شما که ژورنالیسم خوانده این کارهای بزرگ را کرده‌ایم، اگر این معلومات آکادمیک را پانزده سال پیش می‌داشتیم، دنیا را چپه می‌کردیم».

واقعاً فرهنگیان آن دوره ما و از آن جمله دولت آبادی مانند نهال‌های خودرویی بودند که در میان سنگلاخ‌ها و صخره‌های خشک و خشن رویده و به درخت‌های تنومند و پرشاخ و برگ تبدیل شدند و به گفته مولا علی در نامه چهل و پنج نهج البلاغه: «الا و ان الشجره البریه اصلب عودا والروائع الخضره ارق جلودا والنباتات العذیه اقوی وقودا و ابطأ حُمودا» یعنی آگاه باشید که درختان بیابانی چوبشان سخت‌تر و درختان کنار جویبار پوستشان نازک‌تر است. درختان بیابانی که با باران سیراب می‌شوند آتش چوبشان شعله‌ورتر و پردوام‌تر است و دیرتر خاموش می‌شود. مرحوم دولت آبادی از همین درختان بیابانی بود که با آب باران سیراب شده بود نه آب جویبار و به همین جهت مقاوم‌تر بود و اندیشه‌هایش شعله‌ورتر و بادوام‌تر.

۲. بصیراحمد دولت آبادی یک سرباز فرهنگی و با آرمان‌های سیاسی بود. او فرهنگ را برای فرهنگ یا از باب تفنن مدنظر نداشت. در حقیقت هم آن کار فرهنگی ماندگار و ارجمند است که هدفمند باشد. زنجیر تاریخی ستم و محرومیت، شلاق بی‌رحم تبعیض و فقر، آرمان گمشده عدالت و آزادی، عشق و وفاداری به وطن و مردم، باعث شده بود که او دست به کتاب و قلم و مطالعه برد و فریاد رنج و حرمان تاریخی مردم را با قلمش سر دهد و از این طریق به احیای

بنگاه‌های نشراتی و نهادهای تولید فیلم، مراکز بزرگ فرهنگی محسوب می‌شوند. رسانه در دنیای امروز و حتی دیروز، غول فرهنگی جامعه بشری بوده و فردا و فرداها همچنین خواهد بود. کسانی که کار رسانه‌ای و نشراتی می‌کنند، در حقیقت خداوندان فرهنگ و آفریدگاران فرهنگ سیاسی یا سیاست فرهنگی هستند. در نسبت بین فرهنگ و سیاست چند نکته مسلم است:

۱. فرهنگ و سیاست انفکاک ناپذیرند. فرهنگ چهره فکری و معنوی سیاست است و در مقابل، سیاست هم اعمال قدرت است برای تحقق ایده‌های فکری و فرهنگی. به بیان دیگر فرهنگ به‌طور غالب، زبان سیاست است و سیاست هم تطبیق کننده و گسترش دهنده بایدها و نبایدها و خواسته‌ها و مطالبات فرهنگی.

۲. در طول تاریخ سیاست نیازمند فرهنگ بوده، اما فرهنگ نیازی به سیاست نداشته است. همه انقلاب‌های سیاسی به انقلاب فرهنگی نیاز داشته‌اند.

۳. سیاست روند مسلط ولی ناپایدار است؛ اما فرهنگ یک روند پایا و مانای اجتماعی است و اگر سیاست هم بتواند پایدار و پاینده شود باید چهره فرهنگی و تمدنی به خود بگیرد.

۴. فرهنگ سیاست را انسانی می‌سازد. فرهنگ به چهره خشک سیاست، لطافت و معنویت می‌بخشد.

۵. نسبت فرهنگ با یک جنبش سیاسی اوج تعامل نزدیک فرهنگ و سیاست را نشان می‌دهد. هیچ جنبش سیاسی به پیروزی و کامیابی نرسیده مگر اینکه از پشتوانه محکم و متین فرهنگی برخوردار بوده است.

از همین رو فرهنگ و رسانه در مبارزات سیاسی شهید مزاری نقش بسیار برجسته و در عین حال متقابل داشته است. از یکسو رهبری سیاسی شهید مزاری با ارجمندی به فرهنگ و فرهنگیان، به فرهنگ و امور فرهنگی تحرک، بالندگی و پویایی بخشید و از سوی دیگر موج فعالیت‌های فرهنگی و نشراتی و خیزش قلمی و فکری فرهنگیان ما از عوامل مهم معرفی نهضت شهید مزاری و باعث پویایی و پایداری آن شد. یکی از کسانی که در این رابطه این تعامل مثبت را به خوبی تبلور بخشید، شادروان استاد بصیراحمد دولت آبادی بود.

هویت گمشده بپردازد. او تا آخر عمرش به این اهداف و در این راه استوار باقی ماند و هیچ‌گاه به راه و مسیر دیگری فکر نکرد.

۳. بصیراحمد نویسنده پرکار بود و اشتغال دائمی او خواندن و نوشتن بود و در عین حال از پشتکار کم‌نظیر و نظم فوق‌العاده برخوردار بود و در عین تواضع و فروتنی و ساده زیستی، خیال‌های زیاد و ایده‌های بزرگ در سر داشت. زیاد می‌نوشت و طولانی می‌نوشت و با جزئیات می‌نوشت. غیر از کتاب‌هایی که از دولت‌آبادی به چاپ رسیده، مجموعه مقالات چاپ شده و چاپ‌نشده ایشان چندین جلد قطور خواهد شد. جالب است برای تان بگویم دولت‌آبادی در طول عمرش و به‌طور منظم، شب‌ها بعد از غذای شب به استراحت می‌پرداخت و قبل از اذان صبح برمی‌خاست و به نوشتن شروع می‌کرد و در طول چند ساعت اول صبح، دنباله مقالات و تحقیقات خود را پی می‌گرفت یا خاطرات روز گذشته خود را می‌نوشت. مجموعه خاطرات ایشان که در چندین دفتر نوشته شده یکی از زیباترین بخش‌های تاریخ شفاهی ما را تشکیل می‌دهد که امیدوارم روزی به نشر برسد.

۴. حضور سنگین دولت‌آبادی در دنیای مطبوعات دوره جهاد را همه دست‌اندرکاران آن دوره به خوبی به خاطر دارند و به خوبی اهمیت آن را درک می‌کنند. دولت‌آبادی در نشریات زیادی در دنیای مهاجرت قلم زد، ولی در سه نشریه به‌طور خاص و بسیار برجسته حضور داشت، یعنی حبل‌الله مجله‌ای که مؤسس آن شخص استاد مزاری بود و سراج مجله مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان و هفته‌نامه وحدت نشریه حزب وحدت اسلامی افغانستان در خارج از کشور.

در میان این سه نشریه باید اضافه کرد که ماهنامه حبل‌الله از شماره اول تا آخرین شماره آن یعنی شماره ۱۲۳ از الف تا یای این مجله، به عنوان ده سال کار منظم و سنگین نشراتی، محصول زحمات شبانه‌روزی بصیراحمد است. در کنار سایر پرسنل اداری و تخنیکی مجله، مدیریت و مسئولیت کامل تمام محتوای این مجله به عهده بصیراحمد بود که در خود مجله از ایشان به نام مستعار محمد یوسف سمیع یاد شده است. گفتنی است شماره نخست این مجله در جواز سال ۱۳۶۳ نشر شد و آخرین شماره آن یعنی شماره ۱۲۳ در ماه اسد ۱۳۷۴ بعد از شهادت استاد مزاری به چاپ رسید. این آخرین شماره به صورت فوق‌العاده به عکس‌های ویژه از استاد مزاری

اختصاص یافته بود.

لازم می‌بینم در اینجا به شما دوستان گرامی یک خبر خوش را هم اعلام کنم و آن اینکه دوره کامل این سه نشریه، یعنی حبل‌الله و سراج و هفته‌نامه وحدت و همچنین نشریات پیام مستضعفین و پیام مهاجر و چندین نشریه دیگر دوره مهاجرت را که در طول آن سال‌ها جمع‌آوری و آرشیف کرده بودم، در این اواخر به کمک دوستانم در بنیاد اندیشه همه آن‌ها را به صورت دیجیتالی در مرکز معلومات افغانستان در پوهنتون کابل اسکن کردیم که اکنون هم از خطر نابودی نجات یافته و هم برای استفاده در دسترس همگان قرار گرفته است. کوشش می‌کنیم سایر نشریات و آثار دوره جهاد را نیز به همین ترتیب تنظیم کرده و مورد استفاده عمومی قرار دهیم.

به‌طورکلی باید گفت فقدان دولت‌آبادی ضایعه جبران‌ناپذیر برای همه ما است. همان‌طور که قبلاً هم گفته‌ام او چریک فداکار سازمان نصر و یک سرباز شجاع و قلم‌به‌دست استاد مزاری و راوی رنج و محنت توده‌ها و یکی از احیاگران هویت تاریخی و فرهنگی مردمش بود. ما باهم حداقل تا زمانی که ایشان راهی دیار غربت و مهاجرت شد، بیش از بیست سال باهم بودیم و از حبل‌الله و پیام مستضعفین گرفته تا هفته‌نامه وحدت، سراج، صراط و مرکز فرهنگی نویسندگان و دنیای نشر و پژوهش، باهم زیستیم و باهم اندیشیدیم و باهم نوشتیم و نشر کردیم.

بخش عمده رونق کار فرهنگی و نشراتی در دوره جهاد و بعد از آن محصول تلاش‌ها و فداکاری‌های افراد نادری چون دولت‌آبادی است که بدون کمترین توقع و با بیش‌ترین تلاش و فداکاری و از روی ایمان و باور و سوز و خلوص، از وقت و فکر و جان خود مایه گذاشتند و در کنار رهبری سیاسی استاد مزاری و یارانش، یک نهضت عظیم بیدارگری و احیای هویت را شکل دادند. اکنون که دیگر او در میان ما نیست، با جرئت می‌توانیم خطاب به او بگوییم که دولت‌آبادی عزیز! با روحی آرام بیارم، زیرا زحمات طاقت‌فرسایت به هدر نرفته و اکنون یک موجی از نور آگاهی و بیداری در میان هم‌نسلان و نسل‌های بعدی ایجاد شده که برای همیشه آسمان زندگی مردم را روشن نگه خواهد داشت.

البته باید اضافه کنم که شخصیت هیچ‌کسی کامل و نقد ناپذیر نیست. شخصیت مرحوم دولت‌آبادی و مخصوصاً نوشته‌ها و آثار ایشان نیز پوش نوارها و ضعف‌های خود را دارد. مخصوصاً با توجه به



دوره طولانی مدت مهاجرت و شرایط زمانی ای که او قرار داشت؛ یعنی سه دهه شصت، هفتاد و هشتاد خورشیدی که یکی از پیچیده ترین و دشوارترین و پرمخاطره ترین دوره های تاریخ سیاسی افغانستان است. اکنون که ما در مقام گرامی داشت از مقام فرهنگی ایشان هستیم، من به خود اجازه نمی دهم که از پوش نوارها سخن بگویم. نقد و بررسی آثار ایشان را به زمان دیگر و به دوستان دیگر می گذارم.

۱. در گذشته ها عناصر فرهنگی و امکانات کار فرهنگی ضعیف بود، ولی انگیزه ها نیرومند و تلاش ها مضاعف و فوق تصور و توانایی بود؛ اما امروز برعکس است. امروز انگیزه ها مرده و چراغ آرمان گرایی خاموش شده است و اهداف نهایی اکثر افراد در حد دست یافتن به نیازها و معیشت روزمره زندگی خلاصه شده است.

۲. در گذشته یک بخش مهم کار فرهنگی را احزاب سیاسی انجام

دوره طولانی مدت مهاجرت و شرایط زمانی ای که او قرار داشت؛ یعنی سه دهه شصت، هفتاد و هشتاد خورشیدی که یکی از پیچیده ترین و دشوارترین و پرمخاطره ترین دوره های تاریخ سیاسی افغانستان است. اکنون که ما در مقام گرامی داشت از مقام فرهنگی ایشان هستیم، من به خود اجازه نمی دهم که از پوش نوارها سخن بگویم. نقد و بررسی آثار ایشان را به زمان دیگر و به دوستان دیگر می گذارم.

سوم - وضعیت امروز فرهنگ و فرهنگیان

مناسب است که به مناسبت بزرگداشت از مقام فرهنگی و پژوهشی دولت آبادی، مکثی کنیم در مورد وضعیت امروز فرهنگ و

می‌دادند، ولی امروز احزاب از فرهنگ و کار فرهنگی تهی شده‌اند. به عنوان مثال در گذشته حزب وحدت در داخل و خارج کشور طلایه‌دار حرکت فرهنگی بود و ده‌ها نشریه را منتشر می‌کرد و ده‌ها انجمن فرهنگی را تأسیس کرده یا حمایت می‌کرد و بسیاری از نویسندگان و فرهنگیان آن زمان به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم تحت تأثیر این حرکت بودند و حتی در سایه همین حرکت، تشویق شدند و رشد کردند و به چهره‌های بزرگی تبدیل شدند.

۳. از سوی دیگر امروز برعکس گذشته ما شاهد ظهور توانایی‌های علمی و چهره‌های برجسته آکادمیک هستیم. در سال‌های دهه شصت خورشیدی در جامعه هزاره، به‌اندازه انگشتان دست، فارغ‌التحصیل دانشگاهی نداشتیم، ولی امروز خوشبختانه این گروه به هزاران نفر می‌رسند؛ هرچند که تولیدات فرهنگی این گروه بسیار اندک است. همچنین در زمان حاضر، ما شاهد ظهور گسترده نهادهای تحصیلات عالی خصوصی هستیم که واقعاً با همه مشکلاتی که دارند، زمینه و فرصت‌های مناسب آموزشی و تحصیلی را فراهم کرده‌اند، در حالی که در گذشته چنین زمینه‌ای برای مردم ما فراهم نبود. از این جهت باید گفت که واقعاً در زمینه معارف و تحصیلات عالی یک تغییر بنیادی را شاهد هستیم که آینده بسیار روشنی را برای مردم ما نوید می‌دهد.

۴. تفاوت عمده دیگر بین امروز و دیروز، سهولت دستیابی به منابع مطالعاتی و پژوهشی است و همچنین سهولت ارتباطات و سهولت نشر و آرشیف و دیجیتال سازی اسناد که تهیه و دسترسی را برای همگان با سهولت و سرعت فراهم ساخته است، در حالی که در گذشته این امکانات فراهم نبود و فرهنگیان و نویسندگان و پژوهشگران ما با مشکلات طاقت‌فرسایی مواجه بودند.

اما با همه این تفاوت‌ها بین دیروز و امروز، باید گفت در

گذشته به تناسب امکانات، تولید محصولات فرهنگی و نشراتی از نگاه کمیت و کیفیت بسیار قابل توجه بود و ما شاهد انبوهی از فعالیت‌های پژوهشی و فرهنگی و ادبی بودیم، ولی امروز با توجه به انتظاراتی که وجود دارد و متناسب با شرایط و امکانات موجود، تولید اندیشه و محصولات فرهنگی باز هم از نگاه کمیت و کیفیت کاهش یافته است.

دلیل عمده این وضعیت کمبود نیرو و امکانات نیست، بلکه فرو خفتن انگیزه‌ها و آرمان‌گرایی‌ها است. نسل امروز از فعالیت‌های منسجم و متشکل سازمانی و حزبی فاصله یافته و اهداف بلند سیاسی کمتر مورد توجه آنان قرار می‌گیرد. احزاب سیاسی هم نتوانسته‌اند پویایی دیروز را داشته باشند و به نسل جوان امید و آرمان و انگیزه نو خلق کنند؛ بنابراین ما در شرایط کنونی به یک حرکت سیاسی و فرهنگی عمیق‌تر نیاز داریم تا از نو سیاست‌ها و اهداف سیاسی را تعریف کند و نیروهای فرهنگی را متشکل گرداند.

حضرار گرامی!

در پایان، مطلب دیگری را که باید یادآوری کنم در مورد آثار به جا مانده از دولت‌آبادی است. باید همگی کوشش کنیم اکنون که او در میان ما نیست، در مورد نشر یا بازنشر آثار ایشان اقدام کنیم. در این رابطه بنیاد اندیشه آمادگی کامل دارد برای تنظیم و نشر مجموعه آثار شادروان بصیراحمد دولت‌آبادی. از خانواده و همه دوستان آن مرحوم تقاضا دارم که اگر تصمیم دیگری نداشته باشند، این آثار را در اختیار ما قرار دهند تا به صورت مناسب، به تنظیم مجدد و نشر و چاپ آن‌ها اقدام کنیم.

تشکر از توجه شما

السلام علیکم و رحمت الله و برکاته.



دولت آبادی؛ انسان خودساخته، منتقد و آرمانگرا

دکتر محمد امین احمدی

تاریخ‌نگاری رسمی، اسطوره‌ای و ساختگی است و از این حیث به شدت منتقد تاریخ رسمی بود. برای مثال در تاریخ رسمی، مردم افغانستان، آریایی شمرده می‌شود، دولت آبادی حتی نسبت به این ادعا به دیده تردید می‌نگریست و می‌گفت این سخن در متون تاریخی قدیم وجود نداشت و در زمان امانی توسط یک بخارایی مطرح شد. من در جواب ایشان این نکته را مطرح می‌کردم که این تقسیم‌بندی از اقوام و نژادهای بشری حاصل دوره جدید است که با استفاده از روش‌های جدید تحقیق تاریخی به بازخوانی تاریخ اقوام و

دولت آبادی انسان خودساخته، منتقد و آرمانگرا بود. می‌توان این ویژگی‌ها را در فعالیت‌ها و دیدگاه‌های او به درستی مشاهده کرد، که به اختصار به برخی از آنها اشاره می‌کنم:

۱. دولت آبادی و تاریخ‌نگاری سرکوب شدگان

تاریخ‌نگاری برای دولت آبادی کار منشیانه و ثبت احوال سلاطین و حکام، ساختن تاریخ پر شکوه و باستانی برای یک دولت - ملت نبود، بلکه وجهه همت آن معطوف به افشای این واقعیت بود که

و ملل پرداخته‌اند.

اما امروزه، کم و بیش تردیدهایی در مورد این تقسیم‌بندی قرن نوزدهمی به وجود آمده و گفته می‌شود که این تقسیم‌بندی چندان اساس علمی ندارد. به این ترتیب تردید دولت‌آبادی قوت یافته است. دولت‌آبادی معتقد بود که تاریخ سیاسی جدید افغانستان را نوعی هژمونی و استبداد قومی و قبیله‌ای رقم زده است و در نتیجه آن، اقوامی زیاد در این کشور به حاشیه رانده شده، سرکوب و حتی دست‌خوش پاکسازی قومی شده‌اند، و از جمله پیامدهای آن روی‌آوری هزاره‌ها به کتمان هویت خویش بوده است. از این حیث تاریخ‌نگاری دولت‌آبادی در کنار نقد تاریخ رسمی، روایت‌گر رنج بی‌شمار هزاره‌ها است و این‌که چگونه برای زنده ماندن و حفظ خویش بعضاً حتی به کتمان هویت خود روی آوردند.

۲. دولت‌آبادی و هویت هزارگی

هویت از مفاهیم اساسی دیدگاه دولت‌آبادی است. او معتقد بود که نتیجه سرکوب تاریخی هزاره‌ها کتمان هویت و به حاشیه رانده شدن این قوم بوده است و لذا از نگاه ایشان و تا حدودی سایر همکارانشان در مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، حضور قدرت‌مندانه حزب وحدت اسلامی در کابل نوعی احیای هویت این قوم به حساب می‌آمد و در تحلیل این وضعیت رساله‌ای تحت عنوان «احیای هویت» به قلم دولت‌آبادی و با همکاری استاد دانش که در آن وقت رئیس مرکز بود، توسط مرکز منتشر شد.

مبارزه هزاره‌ها عدالت‌خواهانه و احیای هویت دانسته شد و دقیقاً در همین راستا، استاد دانش با همکاری دولت‌آبادی رساله عبدالخالق هزاره را منتشر کرد، به گفته استاد دانش تحریر این رساله به قلم او بوده است و دولت‌آبادی با وی همکاری داشته است. به هرحال محصول کار مشترک این دو بزرگوار بوده است. این رساله قهرمانی جدید در تاریخ مبارزات هزاره‌ها به وجود آورد با روایت بی‌سابقه و متفاوت با روایت رسمی و یا روایت گروه‌های چپ، روایت رسمی هویت قومی عبدالخالق را هرگز افشا نکرد و در توضیح واقعه می‌نوشت که این قتل دسیسه‌خاندان چرخ‌ی بوده و عبدالخالق تحت تأثیر احساسات عاطفی و پیوند ارباب و رعیتی که با این خانواده داشته، دست به قتل نادر خان می‌زند، در روایت چپ نیز هویت قومی عبدالخالق ذکر نمی‌شود و گفته می‌شود که حلقه‌ای از

جریان آزادی‌خواهی و ضد استبدادی در این قتل دست داشته است. اما در این روایت، برای بار نخست بود که گفته می‌شد عبدالخالق از هزاره‌های ارزگان بوده که خانواده‌اش به صورت اسیر در لوگر منتقل می‌شود. و در واقع نادر خان را به انتقام ستم و قتل عام هزاره‌های ارزگان که به دست سلسله نادر خان انجام شده بود، به قتل رساند. پس يك نقطه عطف در تاریخ مبارزات مردم هزاره به حساب می‌آید.

در نقد این پروژه (دیدگاه) یادآور شده و اشاره می‌کنم که احیای هویت هرچند بستری اجتماعی فراگیر و قوی برای يك مبارزه فراهم می‌کند، و در نتیجه الهام‌بخش و انسجام‌آفرین است، چنان‌که در مقاومت هزاره‌ها در سال‌های جنگ و نبرد برای تثبیت قدرت و وزن سیاسی اقوام چنین نقشی ایفا کرد و تا کنون توانسته است هزاره‌ها را گردهم آورد، اما در دراز مدت مانع از انسجام همه عدالت‌خواهان بر محور ارزش‌ها و اهداف مشترک می‌شود. هویت‌های متضاد همه چیز را در محور قومیت قرار می‌دهد، باعث و موجب چیزی می‌شود که امروزه سیاست هویتی نامیده می‌شود.

به هرحال مرحوم دولت‌آبادی در ارائه روایت تاریخی پر شور از هویت هزارگی، نقشی مهم و ماندگار ایفا کرد.

۳. دولت‌آبادی و شهید مزاری

در واقع دولت‌آبادی هرچند فردی خودساخته بود اما تا حدودی رشد و بالندگی خود را در سیاست، روزنامه‌نگاری و کار فرهنگی از همکاری شهید مزاری بهره‌مند شده بود. او مرید سیاسی شهید مزاری بود و به صداقت او شدیداً باور داشت و از سخنانش پیدا بود که در محضر خود وی با او درمیان گذاشته بوده است که به هر قیمتی که می‌شود، برای هزاره‌ها حامی پیدا کند و این قوم را نجات دهد. او این نکته را از مطالعه تاریخی سیاست افغانی آموخته بود.

۴. دولت‌آبادی و انتخاب موضوعات ابتکاری و مورد نیاز

دولت‌آبادی در انتخاب موضوعات مورد نیاز و ابتکاری تا حدودی موفق بود: برای مثال شناسنامه احزاب افغانستان یک کار منحصر به فرد و ابتکاری بود.

بصیر احمد؛ جثه کوچک اما ایمان و تلاش بزرگ



محمد سرور جوادی

قالب یک جریده رسمی حزبی خیلی از حرفها را نمی شد گفت به عنوان مثال با حمایت و ابتکار شهید مزاری یک گروپ تحقیق به بادغیس اعزام و گزارش های مبسوطی از وضعیت هزاره های بادغیس تهیه کرده بودند که باید در جایی نشر می شد ...

آشنایی من با مرحوم دولت آبادی برای اولین بار وقتی بود که او از من خواست زندگی نامه بعضی از شهدای سازمان نصر را تهیه و بنویسم برای مجله، من زندگی نامه چند شهید را نوشتم و در مجله چاپ شد و همین طور همکاری قلمی من کم و بیش ادامه یافت و طبعاً ارتباط من با ایشان هم بیشتر و بیشتر شد... اما بیشترین آشنایی و همکاری ما از سال های ۱۳۷۲ به بعد بود، ایشان بعد از تشکیل حزب وحدت و تعطیل شدن انتشارات سید جمال الدین مقیم قم شد

هفدهم عقرب سالروز غروب مردی است که عمرش با چند ویژگی به پایان رسید و زندگی اش با این ویژگی ها کاملاً عجین بود، مردی با آتشی شعله ور از درد مردم درسینه، با صداقت غیر قابل وصف، با تلاشی شگفت انگیز، با رنجی بی پایان و با ایمان راسخ به راه و هدفی که داشت. درین سطور هیچ به آثار و محتوای نوشته های او نمی پردازم فقط به عنوان ادای دین آنچه را که در او دیده ام و از او شناخت پیدا کردم می نویسم.

من با مرحوم دولت آبادی از زمانی که ماهنامه حبل الله را پیش می برد آشنا شدم، ماهنامه حبل الله ارگان نشراتی سید جمال الدین افغانی توسط رهبر شهید استاد مزاری تاسیس شده بود، آن زمان سازمان نصر نشریاتی داشت از جمله مجله پیام مستضعفین اما در

و من هم در قم بودم، در اوج جنگ‌ها و درگیری‌های کابل نامه ای از رهبر شهید عنوانی چند نفر آمد که فارغ از اینکه جنگ به کجا می‌انجامد برای آینده فکری و فرهنگی مردم خود کارهای اساسی انجام دهید.

نامه رهبر شهید باعث تحرک بین جمعی از اهل قلم و فکر گردید و سرانجام "مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان" تاسیس شد که مرحوم دولت‌آبادی جزء هفت یا هشت نفر موسسین بودند و من هم در کنار ایشان و دیگر فرهنگیان و نویسندگان افتخار حضور داشتم. اولین گروهی که این مرکز را تاسیس نمودند، اساسنامه آن را تصویب کردند و فصلنامه سراج را راه اندازی کردند عبارت بودند از: استاد سرور دانش، مرحوم حسین شفاپی، مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی، استاد دکتر محمد امین احمدی، دکتر احمد علی علیزاده، رحمانی مزار، سید جعفری دره صوف و این حقیر و البته بعد تر جمعی از نویسندگان مقیم قم و نیز تعدادی از ادباء و نویسندگان مقیم مشهد نیز به اعضاء مرکز افزوده شدند و کارهای مرکز از نشر سراج فراتر رفت و فصلنامه وزین دُردری هم در مشهد ایجاد شد، تصحیح و نشر کتاب‌های زیادی هم که عمدتاً تاریخ افغانستان بود از جمله مجلدات مختلف سراج التواریخ، افغانستان در پنج قرن اخیر، آثار و نوشته‌های نویسندگان جدید هزاره در زمینه‌های تاریخ، فرهنگ و ادبیات مردم افغانستان و هزاره در همکاری با انتشارات و صحافی احسانی انجام شد که برخی از تالیفات مربوط به مرحوم دولت‌آبادی بود و در تصحیح و باز خوانی بعض آثار دیگر هم ایشان نقش داشت.

مرحوم دولت‌آبادی نمونه کامل یک انسان دردمند، متعهد، صادق و پر تلاش بود و این اوصاف با پشتکار کم نظیر و توانمندی شگفت انگیز او یکجا شده بود، او در عین حالی که برای گذران زندگی اش کارهای شاقه می‌کرد و مانند صدها هزار مهاجر دیگر یک کارگر ساده بود اما مرتب برای هفته نامه وحدت، مجله میثاق وحدت و فصلنامه سراج مقاله می‌داد و در تصحیح و تدقیق کتاب‌هایی که توسط مرکز نشر می‌شد نقش محوری داشت و خود نیز کتاب‌هایی را تالیف نمود.

آنچه را که من در وجود دولت‌آبادی دیدم و از نزدیک شناخت پیدا کردم به‌طور خلاصه این موارد بر جسته ترین بود:

۱. ایمان و تعهد دینی

دولت‌آبادی یک مسلمان با درک و درد و متعبد بود، او دوره نوجوانی اش را به عنوان یک مجاهد به سر کرد و در جبهات شمال کشور کنار دیگر مجاهدین در دفاع از ارزشهای دینی و سر زمین آبایی تلاش و مجاهدت کرد و در تشکیلات سازمان نصر یکی از تک ستاره‌های مجاهدت و تلاش بود. او تعبد و تعهدش به ارزشهای دینی را تا پایان عمر حفظ کرد و در ایمانش به خدا و ارزشهای دینی ثابت قدم ماند، بصیراحمد تخصص دینی نداشت اما درک و دانایی اش از دین در حدی بود که به سادگی موجها و طوفانها او را به چپ یا راست با خود نبرد، او معرفت اش از دین را با تعهدش به مکتب تشیع و تقلید از اعلم تقویت می‌کرد و بعنوان مومن تسلیم اراده الهی در زندگی نه خوفی از راه دشوار آینده داشت و نه اندوه و حسرتی از گذشته.

خصلت انسان‌های با ایمان این است که جهان را در دایره قدرت و اراده خدا می‌بینند و با ایمان و توکل به او تلاش می‌کنند، این تلاش‌ها چه در مسیر کسب رزق حلال باشد، چه برای کسب دانایی و چه برای آسایش اجتماع در منظر دین و آموزه‌های آن جهاد در راه خدا است و جهاد در راه او همه خیر است و پیروزی، از این رو در جهان‌بینی یک مسلمان زندگی از آغاز تا پایان راه رفتن در دایره رحمت الهی و گام نهادن در مسیر رسیدن به جوار رحمت اوست، چنین زندگانی هیچ خسرانی ندارد، اندوه گذشته برای اینکه چیزهایی را از دست داده و یا چیزهایی را به دست نیاورده‌اند و ترس و بیمی از آینده و دشواری‌ها و خطرات آن در قلب انسان مومن جایی ندارد.

دولت‌آبادی نمونه یک مومن خدا‌باور بود «الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكة ان لا تخافوا و لا تحزنوا»، متانت و قناعت از انسان موجودی صبور و باشکوهی می‌سازد، حسد و حرص را از بنی آدم دور می‌کند، او به عنوان مسئولیت و تکلیف و به عنوان فلسفه خلقت خود تلاش می‌کند تا به اوج‌ها پرواز کند ولی هرگز برای رسیدن به قله‌ها نسبت به دیگران حسودی نمی‌کند و از اینکه مثل دیگران به مقامات و امکانات دنیایی نرسیده حرص نمی‌خورد و حسادت نمی‌کند. عرفا در تفسیر کلام معصوم که "الحسود لایسود" گفته‌اند انسان حسود و رشک‌بر از حرصی که می‌خورد و رشکی که می‌برد فایده‌ای نمی‌کند و به برداشت من می‌شود گفت که حسود از راه حسادت به سیادت و بزرگی نمی‌رسد، حسادت او را از اجتماع تجرید و تنها می‌کند. بصیراحمد به باور من یک انسان خدا باوری

جبهات و گاهی در نشست‌ها و کنفرانس‌ها و در کل او کانون توجهات و محور دوستی‌ها و رقابت‌ها و دشمنی‌ها بود، تهیه متن نامه‌ها، سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و بیانیه‌های استاد و در کل مسئولیت دستیاری او و جمع‌آوری و حفظ اسناد و اسرار او کاری بسیار بسیار دشوار بود، بصیراحمد اما همه را به خوبی انجام داد چون به کارش ایمان داشت و در انجام وظیفه صادق بود.

۴. تلاش و سختکوشی

دولت‌آبادی بسیار سختکوش و پر تلاش بود، او را هرگز عاجز از کار ندیدم، هرگز از زیر بار مسئولیت شانه خالی نمی‌کرد، در عین حال سرعت عمل داشت، خیلی زود وظیفه اش را انجام می‌داد، او را می‌توان ماشین نوشتن گفت، تولید یک متن و نوشتن یک مقاله برای دولت‌آبادی فقط یک شوخی بود. در سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۵ که من در قم بودم و کنار همفکران دیگر تلاش می‌کردیم، استاد دانش محور جمع بود، ایشان مسئولیت فرهنگی و نشراتی حزب وحدت را داشت، نشریات مختلف حزب وحدت را مدیریت می‌کرد و در عین زمان ریاست مرکز فرهنگی نویسندگان را هم داشتند، اداره نشریات مختلف در آن زمان بسیار دشوار بود چون امکانات امروزی که بتوان از راه دور مدیریت کرد نبود، کنترل محتوایی و رعایت ملاحظات زیاد اعتقادی، سیاسی، حزبی و حتی ادبی ایجاب مطالعه و کنترل خط به خط مطالب را می‌نمود، برعلاوه همه این‌ها رعایت خط و سیاست بسیار نازک کشور میزبان هم بود و از نظر اجرایی هم مطالب یکبار دیگر کلمه به کلمه بعد از تایپ و قبل از دیزاین و چاپ خوانده می‌شد و غلط‌گیری که عمدتاً خود استاد دانش انجام می‌دادند.

در تهیه مطالب چند نفر دم دست استاد بودیم که اگر نیاز می‌شد - که عمدتاً می‌شد - ما را وارد عمل می‌کردند، مشهور بود که تحلیل کوتاه آخرین و تازه ترین خبرها را که باید در آخرین ساعات بسته شدن نشریه نوشته می‌شد به من می‌سپردند و به من می‌گفتند تو بدون چورت و وقفه و حتی یکبار مرور دوباره می‌نویسی و مطالب عاجل، تفصیلی و مرتبط با موضوعات تاریخی و فرهنگی به دولت‌آبادی سپرده می‌شد، او هم عاجل و پر سرعت و بدون تعلل انجام می‌داد و البته یک رفیق پر کار، بی توقف و دراز نویس دیگر هم داشتیم، دکتر علیزاده جاغوری.

بود که فقط متکی به تلاش خود بود، نه اندوه نداشته و از دست رفته‌های گذشته را داشت، نه نسبت به داشته‌های دیگران حسادت داشت و نه بیمی از آینده و واقعا انسان مطمئن و آرام و متین و در عین حال پر تلاش بود.

۲. اخلاق نیکو و شکسته نفسی

بصیر احمد اخلاق نیکو داشت، او آدم آرام و خونسردی بود، همیشه به عمق مسایل می‌اندیشید، هرگز التهاب و نا آرامی ظاهری نداشت، ما دولت‌آبادی را همیشه با لبخند می‌دیدیم و حوادث و دشواری‌های روزگار هیچگاه او را نا آرام و ملتهب نمی‌کرد، او کوهی از درد را در سینه داشت، حوادث ناگوار زیادی را از دوران کودکی تا جوانی، از مکتب و محیط پر از محرومیت و تبعیض دولت آباد بلخ تا جبهات چارکنت و شولگره، دوران سخت مهاجرت و دشواری‌های مبارزه در قالب یک جریان پر ماجرای سیاسی و البته کار پر حجم فرهنگی با امکانات اندک را دیده بود اما هیچکدام صبوری و متانت او را نتوانسته بود بشکند. او به داشته‌های خود و توانایی‌ها و تلاش‌های خود قانع بود، از کس دیگر توقعی نداشت و نسبت به داشته‌های دیگران حرص نمی‌خورد، از اینکه همطرازان و هم نسلانش هرچه بیشتر رشد کنند و دارای امکانات و ظرفیت خیلی بالاتر از او باشند لذت می‌برد نه اینکه حسرت بخورد و حسادت کند.

۳. صداقت کم نظیر

دولت‌آبادی همان‌گونه که یاد کردم دنیایی از صداقت بود، او به کاری که می‌کرد ایمان داشت، صداقت و باور در وجود او موج می‌زد و از او مرد آهنین ساخته بود، او و دو سه تن از رفقایش مؤسسه انتشاراتی سید جمال‌الدین را پیش می‌بردند، کار فرهنگی و بخصوص نشر کتاب و مجله با امکانات آن زمان کار دشواری بود و در آن شرایط ما تعداد انگشت شمار نویسنده داشتیم، شرایط بسیار ضیق رقابت گروه‌های سیاسی و تعلقات حزبی فضا را تنگ‌تر می‌کرد، با این همه او یک تنه ماهنامه حبل الله را مرتب منتشر می‌کرد بدون اینکه نامی و نشانی از او باشد و تا به امروز خیلی‌ها نمی‌دانند حبل الله محصول تلاش‌ها و خون دل خوردن‌های بصیراحمد است. بر علاوه او نزدیک‌ترین و با هوش‌ترین و معتمدترین فرد برای جمع‌آوری و حفظ اسناد مربوط به رهبر شهید استاد مزاری بود. مزاری گاهی در مرزها بود و گاهی در

استاد دانش از ستون تحلیل و تبصره اخبار و صفحه فرهنگی و تاریخی و نیز صفحه دینی و اعتقادی خاطرش جمع بود، ماشین نوشتن دولت آبادی و علیزاده هیچ خاموش نبود و دایم مطلب تولید می کردند، او یک تنه حبل الله را نشر کرده بود بکلی نوشتن جزء زندگی اش بود، گاهی صفحه اش پر می شد و مرحوم حاج مصطفی دیزاینر هفته نامه گرفتار جادادن مقاله ایشان در صفحات دیگر می ماند.

۵. آرمان گرا

مرحوم دولت آبادی یک انسان به تمام معنی آرمانی بود او در مسیری که آمده بود هرگز تردید نکرد و تا پایان عمر هیچ تحول و فراز و فرودی و هیچ نامهربانی و نامردی یاران او را نسبت به آرمانش مردد و متزلزل نکرد، بصیراحمد مبارزه را برای طمع هایی که برآورده نشد انتخاب نکرده بود بلکه به عنوان انجام تکلیف برگزیده بود و نتیجه را «احدی الحسنین» می دید، او عاشق رنگی نبود تا انجام آن ننگی باشد بلکه عاشق مردم و متعهد به تغییر سر نوشت مردمش بود و زندگی اش عاری از هر رنگی بود، صاف و شفاف چونان آیین و زلال همچون قطره های باران.

بصیر احمد مرید رهبر شهید بود و البته حافظ گنجینه اسرار او، او از همان سال هایی که من با او آشنایی پیدا کردم مزاری را بابه می گفت و باور داشت که مزاری او و امثال او را در مکتب مبارزه عدالت خواهی و تغییر سر نوشت مردم مثل یتیم بزرگ کرده و در حق شان پدری کرده است، متأسفانه بعد از شهادت رهبر شهید بصیراحمد و خیلی های دیگری که در کنار او سال های سال با بابه بودند احساس غربت کردند، یکی یکی دچار دل شکستگی و مرگ های زود هنگام شدند. یکی از علت هایی که او و رفقاییش مثل مرغ های پر شکسته مهجور و مغموم گرفتار دردهای درونی شدند و از دنیا رفتند این بود که وارثان پرچم مزاری اجازه ندادند تا آن ها اسراری را که از مزاری با خود داشتند با مردم شریک نمایند. بعد از مزاری آن ها که از نام او نان و منصب و منزلت کمایی کرده بودند بصیراحمد و تیمش را حتی تهدید به مرگ کرده بودند اگر حقیقت حرف و راز مزاری را برملا کنند

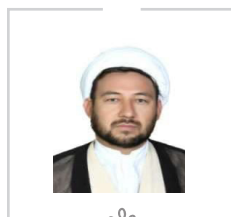
۶. دیرد مند

بصیراحمد درد مردم را با تمام وجود حس کرده بود و البته این درد در تار و پود وجودش تنیده شده بود، او هم خود با این درد درگیر بود و هم از مزاری آموخته بود لذا تمام تلاشش این بود که گوشه ای ازین دردها را بازگو نماید لذا چه در قالب نشریات و جزواتی که حتی نام و نشانی از تلاش او نبود و چه در قالب مقالاتی با نام خودش و چه با تألیف کتاب هایی در مسیر این هدف تا لحظه مرگ گام برداشت. حبل الله یک نمونه تلاش گمنامانه او بود، کتاب «خاطرات یک سنگر نشین» کار او بود که در آن گوشه هایی از خیانت ها در درون جامعه درد کشیده هزاره را بر ملا ساخت اما او نخواست خود آوازه کسب کند بلکه آن را بنام کسی نشر کرد که امید داشت روزی پا جای پای مزاری می گذارد، او خودگذری بسیار داشت و هرگز نام و عنوان برایش مطرح نبود، گرچه بعدها همان ها که مدعی رهروی مزاری بودند به بصیراحمد و رفقاییش که سال ها هم نشینان و رازداران مزاری بودند امر سکوت داده بودند.

۷. دوراندیش و مصلحت نگر

دولت آبادی همان گونه که دنبال شهرت و عنوان نبود دنبال ماجراجویی و تنش هم نبود، او دردمند بود و آرمان گرا و به خاطر اینکه درد مردمش خیلی بزرگتر از بسیاری مسایل کوچکی مثل جناح بازی ها، قریه و منطقه گرایی ها و امثال آن بود و چون آرمانش پایان روزگار سیاه مردم بود هرگز به دنبال بسیاری از ماجراجویی های رایج آن زمان نبود و خیلی از موارد را به خاطر مصلحت های بزرگ نادیده می گرفت، لذا او پس از شهادت مراد و رهبرش مزاری برایش مهم نبود که چه کسی رهبر می شود بلکه مهم بود که کسی که رهبر می شود چه سنجیتی با مزاری دارد و تا چه اندازه درک و درد مزاری را با خود دارد، در شب و روزهای شهادت رهبر شهید که تپ و تلاش ها برای جانشینی رهبر شهید زیاد بود او بریده از تعلقات منطوقی، سمتی و سابقه رفاقت دید و تحلیل عاقلانه ای داشت، من آن وقت ها بیشتر با استاد دانش سر و کار داشتم و با هم همراه دولت آبادی در خانه رهبر شهید و درکنار مادر مصیبت دیده اش صحبت هایی با دولت آبادی داشتیم، از او خاطرات زیادی داریم که همانند به وقت و زمانش...
یادش گرامی و روانش شاد باد!

نقش دولت آبادی در معرفی آثار علامه فیض محمد کاتب



□ دکتر محمد علی جويا

یاد کرد؛ جریان نخست مربوط می شود به تاریخ نویسانی که تاریخ هزاره ها برای آنها موضوع حاشیه ای و حد اکثری یکی از موضوعات در میان صدها موضوع دیگر بوده است و از این رو در روایت تاریخ به این موضوع توجه ویژه نداشته اند و به همین دلیل ارجاع شان به آثار فیض محمد کاتب نیز در حد سایر منابع بوده است. میر غلام محمد غبار و میر محمد صدیق فرهنگ را احتمالاً می توان در این گروه جای داد.

گروه دوم مؤرخانی است که به عمد در صدد حذف هزاره ها از تاریخ افغانستان بوده اند و به همین دلیل بخش عمده آثار کاتب را یا گزارش نکرده اند یا به صورت مغرضانه گزارش کرده اند و حتی عاقدانه تلاش کردند که آثار کاتب در پستوی آرشیو ملی باقی بماند و از دسترس مردم دور بماند. احتمالاً مؤرخان درباری، به ویژه عبدالحی حبیبی را می توان در این دسته قرار داد.

پژوهشگران تاریخ افغانستان فیض محمد کاتب را برجسته ترین تاریخ نگار ادوار متأخر افغانستان می دانند؛ شخصیتی که از ترکیب علم، هنر و زکاوت طرح بدیع پدید آورد و رازهای نگفت را بر افتاب افکند. با این وجود کتاب های کاتب تنها پس از فروپاشی نظام سلطنت و بیداری مردم اقبال عام یافت؛ چه تا پیش از آن جز تعداد اندکی که کار حرفه ای تاریخ نویسی می کردند نه کاتب شناخته شده بود و نه آثارش در میان مردم خواننده داشت. این در حالی است که اکنون جایگاه سراج التواریخ، فیضی از فیوضات، تذکرة الانقلاب، تحفة الحبيب و دیگر آثار او در کتابخانه بسیاری از رجال علم و دانش جا باز کرده و علی رغم نثر سنگین، بسیاری از توده های کم سواد نیز با آن ها آشنایی دارند. پرسش این است که چه کسانی در زنده کردن کاتب نقش داشت و آثار او را به مردم معرفی کرد؟

در میان مؤرخان افغانستان شاید بتوان از سه جریان تاریخ نگاری

الف) مقالات

از مجموع مقالات مرحوم دولت‌آبادی که بیش از صد مقاله را شامل می‌شود چهار سلسله مقاله وجود دارد که بعدها تبدیل به کتاب شده است. این مقالات عمدتاً در مجله سراج، هفته نامه وحدت و مجله حبل الله منتشر شده است. این سلسله مقالات عموماً به معرفی آثار مرحوم کاتب اختصاص دارد و به نوعی بیان مطالب کاتب با زبان ساده و موضوعی می‌باشد.

اولین مجموعه سلسله مقالات «وقایع هزاره‌جات» است در ۳۳ قسمت که از شماره ۲۴۵ تا ۳۱۵ هفته نامه وحدت به چاپ رسیده است. این مجموعه در واقع گزارش وقایع هزاره‌جات از کتاب سراج‌التواریخ است که به صورت پراکنده و ضمن حوادث سال‌های مختلف در سراج‌التواریخ گرد آمده است، اما مرحوم بصیراحمد ضمن دسته‌بندی آن‌ها گزارش‌ها را به صورت مرتب بیان کرده است. به لحاظ تاریخی این سلسله مقالات از ۳۱ حمل ۱۲۷۷ تا ۸ میزان ۱۳۷۸ را در بر می‌گیرد و مربوط به مقطع زمانی بعد از پیروزی مجاهدین می‌شود. در این سال‌ها هرچند کاتب و کتاب‌هایش در میان مردم تا حدودی شناخته شده بود، اما به دلیل نثر خاص کاتب امکان فهم آن برای همه مردم فراهم نبود. بصیراحمد با نشر این سلسله مقالات تلاش کرد حوادث دوران عبدالرحمان را به زبان ساده و قابل فهم برای مردم بیان کند.

سلسله مقالات «هزاره‌ها، پناه‌گزینی و کتمان هویت» نیز از آثاری است که بصیراحمد آن‌ها را تقریباً ده سال پس از وقایع هزاره‌جات در هفته نامه وحدت به نشر سپرده است. این مقالات در ۱۵ قسمت از ۲۶ حمل ۱۳۸۷ شروع و تا میزان همان سال ادامه می‌یابد و در مجموع از شماره ۲۹۱ تا ۳۱۴ هفته نامه را در بر می‌گیرد. قسمتی از این مجموعه مقالات به عصر پناه‌گزینی‌های متأخر، به ویژه بعد از هجوم اتحاد جماهیر شوروی اختصاص یافته است، ولی قسمت زیادی از آن به پناه‌گزینی‌های اختصاص یافته است که در عصر عبدالرحمان و اخلافش رخ داده و به صورت عمده در سراج‌التواریخ و دیگر آثار کاتب بازتاب یافته است. این مجموعه بعدها بسط و گسترش یافته و به صورت کتاب «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» چاپ و منتشر گردید.

مقاله «سراج‌التواریخ یا کتاب وقایع» توضیحی است که بصیراحمد پیرامون کتاب وقایع افغانستان نوشته فیض‌محمد کاتب

دسته سوم مؤرخانی است که تلاش کردند تاریخ هزاره‌ها را از نو بنویسند و این بخش از تاریخ کشور را پس از فراموشی و سکوت بار دیگر زنده کنند. نویسندگانی چون مرحوم حسین نائل، حاج کاظم یزدانی و بصیراحمد دولت‌آبادی و برخی دیگر از معاصران را در این دسته می‌توان قرار داد. این دسته از تاریخ نویسندگان خود مشرب‌های مختلف داشتند، برخی به دنبال احیای تاریخ هزاره‌ها به استناد منابع و مصادر خارجی بودند و برخی دیگر به ریشه‌یابی این قوم در آثار کهنی چون شاهنامه‌ها روی آوردند و برخی دیگر در میان تاریخ‌ترکان در جستجوی ریشه هزاره‌ها بودند. در این میان بصیراحمد دولت‌آبادی را می‌توان از کسانی دانست که بیشترین تلاش را برای بازخوانی تاریخ هزاره‌ها در میان آثار فیض‌محمد کاتب نموده است.

البته احتمالاً اولین شخصیت برجسته‌ای که اهمیت کاتب را درک کرد استاد شهید عبدالعلی مزاری بود. وی توانست نسخه‌ای از سراج‌التواریخ را از آرشیو ملی به دست آورده زمینه چاپ و نشر آن را آماده سازد، اما کسی که به جدّ و ترویج و معرفی آثار کاتب کوشید مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی بود. بر اساس گزارش‌های متعدد، نسخه‌ای از سراج که آرشیو ملی به صورت کپی به دست شهید مزاری رسیده بود در اختیار جمعی از آگاهان و نویسندگان آن عصر قرار داده شد تا ضمن تحقیق روی آن زمینه چاپش را فراهم نماید. شخصیت محوری در آن گروه که از افرادی چون قاسم‌علی رحمانی، مصطفی محمدی و تعدادی دیگر تشکیل شده بود، بصیراحمد دولت‌آبادی بود. بصیراحمد علاوه بر استعداد ذاتی و علاقه‌ای که به مباحث تاریخی داشت، در ضمن مطالعه سراج یادداشت‌هایی از آن برای خود بر می‌داشت که بعدها زمینه تألیف چندین مقاله و دست‌کم دو کتاب را فراهم نمود.

بصیراحمد پیش از این شناسنامه افغانستان و شناسنامه احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان را در کارنامه داشت و در ضمن کار در مجله حبل الله با مباحث تاریخی آشنایی خوبی پیدا کرده بود. اما با مطالعه سراج‌التواریخ جهت مطالعات وی کاملاً تغییر کرد و پس از آن بیشتر آثارش به معرفی آثار کاتب اختصاص یافت. نگاهی به مقالات و کتاب‌های مرحوم دولت‌آبادی نشان می‌دهد که آثار فیض محمد کاتب مهم‌ترین منبع و بزرگ‌ترین دغدغه مرحوم دولت‌آبادی بوده است. در این نوشته کوتاه سعی می‌شود به گوشه‌ای از تلاش‌های مرحوم دولت‌آبادی در معرفی آثار مرحوم کاتب هزاره اشاره شود:

مطلب پای می‌فشارد که اگر کاتب نبود هویت هزاره‌ها به آسانی قابل احیا نبود.

ب) کتاب‌ها

از دولت‌آبادی حدود ۹ عنوان کتاب به یادگار مانده است و حدود ۱۲ عنوان کتاب نیز نگارش یافته است که فرصت نشر نیافته است. از میان کتاب‌های منتشره ایشان سه کتاب «شناسنامه افغانستان»، «شناسنامه احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان» و «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» مهمترین به حساب می‌آید. دو کتاب نخست فاقد هر نوع پاورقی است و در کتاب نخست چیزی به نام فهرست منابع هم وجود ندارد، اما فصل سوم این کتاب که به «وضعیت تاریخی افغانستان» اختصاص یافته است از کتاب‌های عمده در تاریخ‌نگاری افغانستان یاد می‌کند و اکثر گزارش‌های آن به افرادی چون میر غلام محمد غبار، میر محمد صدیق فرهنگ و چند مورخ غربی مستند است. در این کتاب به صورت مستقیم هیچ اشاره‌ای به آثار کاتب وجود ندارد و به خوبی نشان می‌دهد که نویسنده در آن آوان با آثار مرحوم کاتب آشنا نبوده است، تا آنجا که داستان قتل عام هزاره‌ها را که در سراج‌التوابع منعکس شده است نیز به نقل از فرهنگ یا غبار نقل می‌کند.

کتاب دوم، یعنی شناسنامه احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان خود به گونه‌ای است که بحث تاریخی در آن اندک است و نویسنده تلاش نموده است سیمای کلی از احزابی که تا زمان نگارش این کتاب یعنی سال ۱۳۷۱ وجود داشته است ارائه نماید. اما این کتاب بر خلاف کتاب قبلی فهرست منابع اندکی دارد و در میان آن‌ها سراج‌التواریخ نیز به عنوان یکی از منابع جا خوش کرده است. این نشان می‌دهد که در زمان نگارش این کتاب بصیراحمد سراج‌التواریخ را در اختیار داشته و از آن استفاده کرده است. اما به اقتضای موضوع کتاب میزان ارجاع به سراج‌التواریخ زیاد نیست.

کتاب سوم که مهم‌ترین کتاب وی در بحث هزاره شناسی محسوب می‌شود در واقع عمدتاً بر گرفته از آثار کاتب است و از این جهت می‌توان آن را بهترین کار بصیراحمد در معرفی آثار مرحوم کاتب دانست. کتاب هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت که در سال ۱۳۸۵ و تقریباً آخرین سال‌های حضور بصیراحمد در ایران به چاپ رسید از هفت فصل تشکیل یافته است. از فصل اول تا فصل پنجم این

نگاشته است که به اشتباه در شهر قم با عنوان سراج‌التواریخ جلد چهارم چاپ شده بود. این مقاله نیز در شماره ۲۴۰ هفته نامه وحدت در ۲۷ حمل ۱۳۷۷ منتشر شده است.

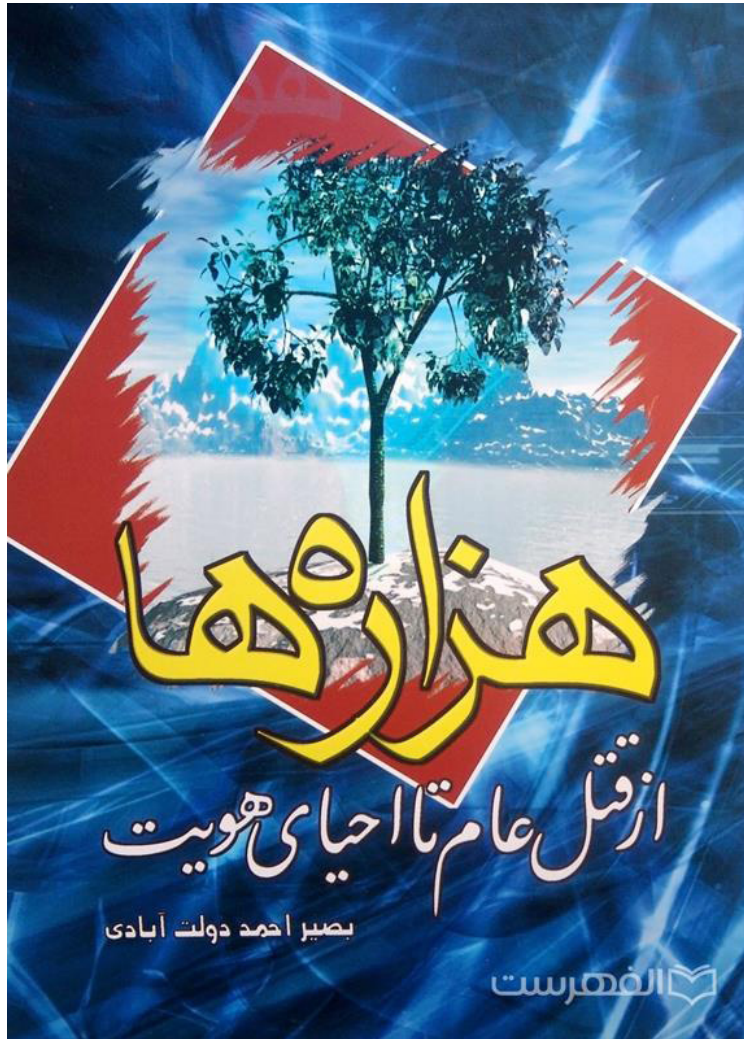
«افغانستان تکرار سیاست‌های گذشته» نیز که در ۲۱ عقرب سال ۱۳۷۷ در شماره ۲۷۰ هفته نامه وحدت منتشر شده است، ضمن تشریح سیاست‌های گذشته، به ویژه سیاست‌های عبدالرحمان که در آثار مرحوم کاتب بازتاب یافته است، به نقد و تحلیل سیاست‌های موجود در دهه هفتاد می‌پردازد.

سلسله مقالات «هویت‌زدایی اقوام، آثار و پیامدها»، در سه قسمت و در شماره‌های ۳۴۶-۳۴۵ و ۳۴۸ هفته نامه وحدت یکی دیگر از مقالات بصیراحمد است که به نحوی به معرفی آثار کاتب اختصاص دارد، زیرا بسیاری از مطالب آن با اقتباس از مطالب سراج‌التواریخ نوشته شده است. این سلسله مقالات در سال ۱۳۷۹ منتشر شده است.

«هزاره‌جات در گذشته‌های دور و نزدیک» عنوان مقاله‌ای است که بصیراحمد آن را در شماره ۳ و ۴ مجله سراج در سال ۱۳۷۴ به نشر رسانده است. بیشتر مطالب این مقاله نیز از کتاب‌های کاتب، به ویژه سراج‌التواریخ اقتباس گردیده و به نوعی بازخوانی سراج‌التواریخ به حساب می‌آید.

مقاله «ناگفته‌هایی درباره تقسیمات اداری و کشوری در افغانستان»، که در شماره ۱۳ و ۱۴ مجله سراج منتشر شده است نیز هرچند از منابع متعدد استفاده می‌کند، ولی یکی از منابع مهم و پر بسامد آن سراج‌التواریخ فیض‌محمد کاتب است.

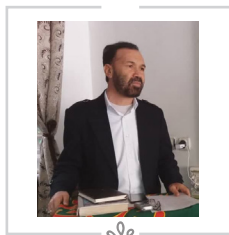
بصیراحمد یک مقاله هم در خصوص فیض‌محمد کاتب نوشته است که در شماره ۲۰ مجله سراج منتشر شده و برای آن عنوان «ملایض محمد کاتب هزاره مؤرخ دوران‌دیش و هدف‌دار افغانستان»، بر گزیده است. وی در این مقاله از کاتب به عنوان پدر تاریخ نویسی افغانستان یاد می‌کند و از نویسندگانی چون مرحوم حسین نایل، داکتر سید علی رضوی غزنوی، نیلاب رحیمی، پوهاند عبدالحی حبیبی، میر محمد صدیق فرهنگ، داکتر محمد حسن کاکر، مرحوم قاسم رشتیا، عبدالحکیم رستاقی و حاج کاظم یزدانی فقراتی را برای اثبات این ادعای خود شاهد می‌آورد. اما در نهایت ویژگی مرحوم کاتب را در سه نکته برجسته می‌کند: «دردمندی»، «پرتلاشی» و «هدف‌دار بودن». وی از کاتب به عنوان اولین احیاگر هویت هزاره‌ها سخن گفته بر این



کتاب گزارشی است از آنچه بر سر هزاره‌ها به ویژه در دوران عبدالرحمان و پس از او گذشت و موجب قتل عام، آوارگی و به حاشیه راندن شدن آن‌ها از تمام عرصه‌های اجتماعی گردید. در این پنج فصل عمدتاً آثار کاتب، به ویژه سراج‌التواریخ و وقایع افغانستان را روایت می‌کند. در دو فصل اخیر به وضعیت هزاره‌ها در دوران معاصر

می‌پردازد که البته کمتر از کاتب بهره برده شده است. بدین‌سان بصیراحمد را می‌توان از کسانی دانست که در میان مؤرخان افغانستان بیشترین تلاش را برای بازخوانی، معرفی و ترویج آثار فیض محمد کاتب انجام داده است. یادش گرامی

اندیشه سیاسی استاد بصیر احمد دولت آبادی



دکتر قربانعلی هادی

جستار

چنگال بیدادگران داخلی و خارجی و یکی از نظریه پردازان ادبیات جنگ نرم در جبهه آگاهی و مبارزه علیه سیاست تبعیض، کتمان انحصار، انکار و استبداد در افغانستان به شمار می رفت. وی مبارزات سیاسی و جهادی را با آشنایی با شهید مزاری و عضویت در تشکیلات سازمان نصر از شمال کشور آغاز کرد و سپس با مهاجرت به ایران از اوایل دهه ۶۰ به بعد حوزه مبارزات خود را به حوزه فکری، سیاسی، فرهنگی و مطبوعات، گسترش داد. او بعد از پیوستن به حزب وحدت اسلامی، از اواخر دهه ۶۰ با گفتار و نوشتار یکی از استوانه های مبارزات سیاسی و فرهنگی در تاریخ معاصر افغانستان به شمار می رود. استاد سرور دانش، دولت آبادی را چریک فداکار سازمان نصر،

استاد دولت آبادی، سیاستمدار فرهنگی و مورخ دردمند کشور در خزان سال ۱۳۳۶ خورشیدی در قریه «قره غجله» ولسوالی دولت آباد ولایت بلخ چشم به جهان گشود. او تقریباً از سال ۱۳۶۰ ش. قدم در میدان نبرد علیه ظلم و بی عدالتی گذاشت و بخش زیادی از عمر خود را در راه مبارزه، مقاومت و جهاد در عرصه های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی برای آزادی، حق و عدالت خواهی، رهایی مردم از استبداد تاریخی و کتمان های سیاسی، در مسیر فعالیت های سیاسی، فرهنگی و روایت دردهای مردم سپری کرد. می توان گفت که دولت آبادی از نسل دوم مبارزان خستگی ناپذیر برای رهایی مردم افغانستان از

یک سرباز شجاع و قلم‌به‌دست استاد شهید مزاری و راوی رنج و محنت توده‌ها و یکی از احیاگران هویت تاریخی و فرهنگی مردم هزاره‌ها می‌دانست، او می‌گوید بصیراحمد دولت‌آبادی یک سرباز فرهنگی و با آرمان‌های سیاسی بود که زنجیر تاریخی ستم و محرومیت، شلاق بی‌رحم تبعیض و فقر و حرمان تاریخی مردم را فریاد می‌کرد. (پیام استاد دانش: ۱۳۹۷)

۱. سیاست‌ورزی در احزاب سیاسی

بصیراحمد دولت‌آبادی، در بهار ۱۳۵۱ به «مکتب متوسطه نادرشاهی» در این شهر شامل شد و در سال ۱۳۵۴ به لیسه تخنیکم نفت و گاز مزارشریف راه یافت. در آن زمان با کودتای هفت ثور در بهار ۱۳۵۷ و با آغاز اعلام ناراضیتی مردمی در شهرها و محلات، علیه رژیم کمونیستی و تعقیب افراد و تفتیش عقاید، بازداشت‌های خودسرانهٔ اقشار مردم از سوی نیروهای خاد، زمینه‌های قیام و خیزش‌های مردمی را علیه رژیم کمونیستی آماده کرده بودند. این تعقیب و تفتیش عمال رژیم، ادامهٔ تحصیل و فعالیت را برای دولت‌آبادی دشوار کرده بود، همچنین در او بینش سیاسی از طریق مطالعات نشریات داخلی و خارجی بیشتر تقویت‌شده بود و باانگیزه‌های مبارزاتی که از مطالعهٔ احوال و اوضاع سیاسی-اجتماعی کشور در اندیشهٔ او ایجادشده بود، ناگزیر شهر را ترک گفته و به دیارش رفت. او در سال ۱۳۵۸ با اتمام خفقان حفیظ‌الله امین، بار دیگر برای ادامهٔ تحصیل به شهر مزارشریف برگشت و هستهٔ سری مبارزاتی چندنفری از جوانان منطقه را تشکیل داد و رسماً به مبارزات سیاسی و فعالیت‌های فرهنگی روی آورد. (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ۳۴)

او در راستای مبارزات سیاسی خود از فعالیت‌های سری، به روشنگری‌های علنی پیوست با شخصیت‌های سیاسی و جهادی کشور از جمله شهید مزاری، ارتباط گرفت و بعد از تحقیق و تفحص زیاد از گروه‌های نوظهور جهادی و خواندن اصول آرمانی و خطوط مبارزاتی آنها، با دیگر یاران جوان خود بالاخره رسماً به حلقهٔ مبارزاتی «سازمان نصر» پیوست. (همان)

در گرمای فصل جهاد افغانستان، شهید عبدالعلی مزاری از سفرهای سیاسی و مبارزاتی‌اش از خارج در سال ۱۳۶۰ به داخل کشور برگشت و در رأس جبهه‌های مقاومت سازمان نصر در شمال کشور قرار گرفت، دولت‌آبادی بعد از مدت‌ها انتظار و تلاش برای دیدار مزاری،

بالاخره در مدرسهٔ ثانوی چهارکنت ولایت بلخ، اولین بار ایشان را ملاقات کرد و در ادامهٔ همراهی با آن ابرمرد مبارز، چه در مدرسه و چه در پایگاه‌های جهاد؛ بیشتر با خصوصیات انسانی، شخصیتی و مبارزاتی او آشنا شد و گوهر گمشدهٔ خود را در کیمیای شخصیت و صلابت رهبرشهید استاد مزاری یافت و شناخت. دولت‌آبادی سیره و سجایای روشن و ستم‌شکن را از ملاقات با شهید مزاری و قرار گرفتن در پرتو اندیشه و احساس آن، آیین‌وار با جان‌ودل پذیرفت و شعاع شخصیت آن بزرگ‌مرد، تأثیر شگرفی بر تکوین اندیشه و تشکیل شخصیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی او گذاشت. دولت‌آبادی می‌گوید: در جوزای سال ۶۰ برای اولین بار با ایشان (شهید مزاری) در مدرسه ثانوی دیدار نمودم، چنان تحت تأثیر گفته‌های ایشان قرار گرفتم که هرگز نتوانستم خود را از این فریفتگی نجات دهم. (همان، ص ۴۸)

از آن طرف، شهیدمزاری با شناخت دقیقی که از روح و افکار دولت‌آبادی به‌دست آورده و جوهرهٔ نهفتهٔ اندیشه و استعداد او را کشف کرده بود، در همان اوایل جهاد، به دو دلیل مشخص ایشان را از بلخ با خود به ایران برده و شامل حوزهٔ فعالیت‌های علمی و فرهنگی کرد. آشنایی دقیق و عمیق از شخصیت پویای انسانی و طبیعت جویای دولت‌آبادی در گسترهٔ درک سیاسی و اجتماعی آمیخته با پیوستگی‌های محکمی از ایمان و آرمانی بود که مزاری به آن دست‌یافته بود، بنابراین شهید مزاری برای رشد و تعالی معنوی، فرهنگی و سیاسی دولت‌آبادی سرمایه‌گذاری کرد و برای او جایگاه خاصی قائل شد که بعدها رازدار صدیق شهید مزاری و طلایه‌دار راوی بی‌سانسور دردهای مردم گردید.

دولت‌آبادی از دههٔ ۶۰ به بعد بیشتر موارد با شهید مزاری همراه بود، مزاری در راستای مبارزات سیاسی و اجتماعی خود هم در جبههٔ داخلی علیه ظلم و ستم و اجحاف دولتی می‌جنگید و هم در عرصهٔ بین‌المللی برای تقویت و اقتدار مبارزان مسلمان تلاش‌های برای انسجام و تشکیل واحد سیاسی انجام می‌داد، یکی از آن موارد جمعی از شخصیت‌های بزرگ سیاسی نظامی آن روز جهان اسلام «حزب نهضت جهانی اسلام» را بنیان‌گذاری کردند. ازجمله اعضای مؤسس و فعال آن حزب، آقایان هانی‌فحص از فلسطین، صلاح‌الدین ایوبی از ترکیه، سیدهادی مدرسی از عراق، مسعود مسئول جبهه آزادی‌بخش از بحرین، عاشق‌کشمیری از هند، نمایندهٔ سید عارف

ترسیم کرده و به شدت از این مسئله ابراز نگرانی می‌کند. او از افراد و یا گروه‌هایی که عامل پراکندگی و عدم شکل‌گیری هویت ملی است انتقاد می‌کند. ایشان معتقد است که تا هنوز در افغانستان ملت به وجود نیامده، بنابراین، سخن از همبستگی ملی، یک شعار سیاسی است. ایشان بر این باور است که ملت‌سازی و هویت ملی حتی در بخش داستان و ادبیات هم تاکنون راه نیافته است، او می‌گوید شما قصه‌ها، اشعار، ضرب‌المثل‌ها و غیره را مرور نمایید، همه رنگ و بوی قومی و زبانی دارند تا ملی و کشوری.

دولت‌آبادی معتقد است که در این خراب‌شده به نام افغانستان، تاکنون هیچ فردی چه سیاسی و چه فرهنگی نتوانسته است خود را از دام قوم، زبان، منطقه، مذهب و دیگر تعلقات تنگ نجات دهد! هرکس منکر این ادعاست برایم ثابت نماید! واقعاً سخن ایشان امروزه کاملاً در جامعه افغانستان تطبیق می‌کند، زیرا اگر کتله‌ای که عبدالرحمن را قهرمان می‌دانند، کتله‌های دیگر آن را مستبد و قاتل می‌دانند، جمعی اگر حبیب‌الله کلکانی و احمدشاه مسعود را به‌عنوان قهرمان می‌پذیرند، دیگران بر این باور نیستند؛ برخی از حکومت‌ها و مردم هزاره اگر شهید مزاری را قهرمان، ابرمرد و پیشوای عدالت‌خواهی و شهید آرمان‌های جمعی و وحدت ملی می‌دانند، ولی بعضی‌ها حتی خودی‌ها بر این مسئله مهم به دیده تردید می‌نگرند. واقعیت امر این است که اگر از سوی برخی از حکومت‌ها و یا اقوام با تکیه بر تعصبات نژادی و قومی در بعضی موارد قهرمانان و نمادهای ملی که معرفی می‌شوند، مانند عبدالرحمن واقعاً قابل دفاع نیست. در بعضی موارد هم مردم و یا حکومت‌ها با تأثیر تعصبات نژادی، قومی و مذهبی نمی‌توانند واقعیت و حقیقت را نسبت به نمادهای ملی و قهرمانان کشور بپذیرند. این‌گونه است که تا هنوز مردم در این کشور، یک جمعیت تا حدودی خالی از عرق ملی هستند؛ زیرا مدت‌ها است هر از چند گاهی این کشور به دست بعضی از عناصر داخلی و با دخالت عناصر خارجی، کاملاً به نابودی کشانده می‌شود، ولی بسیاری از افراد فقط به منافع خود می‌اندیشند، هیچ حساسیت و عرق ملی از خود نشان نمی‌دهند، چون عرق و حس مشترک شکل نگرفته است. از سوی دیگر یک قوم خاص در طول تاریخ، فقط خود را مالک مطلق حکومت، کشور و نمادهای ملی می‌دانند و تأکید می‌کنند که ملت، نمادهای ملی و ارزش‌های مشترک فقط ذیل واژه «افغان» و مفهوم پشتون قابل‌پذیرش است که نمونه‌های آن را از دوره

حسینی رهبر شیعیان پاکستان، ابوشریف، بهزاد نبوی از ایران، عاقلی و عبدالعلی مزاری از افغانستان، شیخ حسن صفار از عربستان، از لبنان و دیگر نمایندگان کشورها، بودند. بصیراحمد دولت‌آبادی و مسعود بحرینی به‌عنوان منشی و دفتردار آن حزب معرفی شده بودند. البته این حزب در همان ابتدایی تأسیس بر اثر اختلاف نظرهای اعضا از هم پاشید. (دولت‌آبادی، ۱۳۹۰: ۵۴).

دولت‌آبادی از اواخر دهه ۶۰ و نیز در دهه ۷ شمسی، در دوران طلایی فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی قرار می‌گیرد، او به خاطر آرمان و اهداف بلند سیاسی - فرهنگی در راستای رشد و تقویت جامعه، بازخوانی و احیای هویت نابودشده مردم خود، عضویت در احزاب و تشکیلات سیاسی، دگردیسی و انتقال از سازمان نصر به حزب وحدت اسلامی را پذیرفت و تلاش بی‌وقفه در زیر لوای تشکیلات حزب وحدت راه یک وسیله‌ای برای رسیدن به آرمان بلند خود می‌دانست. او در آخر با درک چنین حساسیت تاریخی، در همراهی با شخصیت‌های بزرگ سیاسی و فرهنگی تا آخر در تشکیلات حزب وحدت اسلامی به رهبری شهید مزاری، با اعتماد و اطمینان؛ مبارزات هدفمند خود را در قالب فعالیت‌های سیاسی، فرهنگی و تحقیقاتی خصوصاً در عرصه روایت تاریخ و تاریخ‌نگاری با انتشار کتاب، مجله و مطالب ژورنالیستی برای ایجاد بصیرت و آگاهی جمعی، دلسوزانه و شجاعانه ادامه داد.

برخی از اندیشه‌های سیاسی دولت‌آبادی، به‌خوبی در محتوای کتاب‌های تحلیلی و سیاسی او چون شناسنامه احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان؛ طرح صلح و تفاهم ملی در افغانستان؛ از ابدالی تا ربانی؛ هزاره‌ها، پناه‌گزینی و کتمان هویت؛ هزاره‌ها از قتل‌عام تا احیای هویت؛ مزاری ماندگارترین تلاش در تاریخ هزاره‌ها؛ هویت سیاسی شیعیان افغانستان، با همکاری سرور جواد؛ شهید عبدالخالق هزاره، با همکاری استاد سرور دانش؛ شورای ائتلاف اسلامی افغانستان، با همکاری تعدادی از نویسندگان افغانستان؛ شناسنامه انقلاب، جلد اول؛ جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان و مانند این‌ها، انعکاس یافته، به‌نوبه خود ارزشمند و راهگشا است.

۲. دفاع از شکل‌گیری ملت‌سازی و هویت ملی

وقتی که نوشته‌ها، دیدگاه‌ها و مصاحبه‌های دولت‌آبادی را مرور می‌کنیم، او از این‌که در افغانستان یک ملت شکل نگرفته و هر کتله و قومی به‌صورت ملوک الطوائفی مقدرات سیاسی و ملی خود را

حاکمیت استبدادی عبدالرحمن تا امارت طالبانی مشاهده می‌کنیم.

در این راستا می‌توان، به سخنان دولت‌آبادی، استناد کرد، ایشان می‌فرمایند به‌عنوان مثال، مرحوم غلام محمد غبار، مورخ مشهور کشور یکی از مبارزان ملی است، مرحوم عبدالمجید ایشچی شاعر و محقق ترکمن تبار کشور، برایم گفت که مرحوم غبار اصالتاً از افغان‌های غلزیایی است که در ولایت فاریاب به شکل کوچی زندگی می‌کرد. همین مرحوم غبار با آن‌همه ادعاهای ملی، وقتی وارد قضایای تاریخی اقوام می‌شود، نمی‌تواند ملی برخورد کند. او مردمانی کناره‌های جنوبی «خط دیورند» را در کشور پاکستان قرار دارند و پشتون هستند «افغان» می‌داند و یادآور می‌شود که آن‌ها تا ابد «افغان» خواهند ماند! ولی برعکس مردمان «مرو»، «پنجده» و «دره ذوالفقار» را که هم‌زمان با «خط دیورند» از افغانستان جدا شده به روس‌ها تعلق گرفته بود و امروزه جزو خاک ترکمنستان است، هرگز «افغان» نمی‌داند و بسیار خوشحالی می‌کند که خوب شد افغانستان از شر این دزدان ترکمن نجات یافت! (محمدی، ۱۳۹۰: ۵)

ایشان می‌گویند، در ابتدا که این اصطلاح (افغان) وارد قانون اساسی دوره ظاهرشاه شد، نوراحمد اعتمادی (نواسه سردار عبدالقدس خان، عامل قتل‌عام هزاره‌ها و فرمانده اشغالگر هزارستان) و دیگران نزد ظاهرشاه رفته بر او اعتراض کردند که چرا اجازه داده که غیر افغان‌ها هم افغان شوند! ظاهرشاه به این‌ها می‌گوید، عجب آدم‌های احمق هستید! دیگران از هویت قومی خود گذشته، هویت قومی شما را قبول می‌کنند شما ناراحت هستید! (همان)

وی تحلیل می‌کند که علاوه بر این‌که در ادبیات سیاسی کشور «ملت و هویت ملی» ایجاد نشده است، در ادبیات تاریخی نیز نویسندگان و تاریخ‌نگاران، نخواستند و یا نتوانستند که تاریخ سیاسی و موجودیت سیاسی، نژادی و سهم‌گیری اقوام در دولت، نمادهای ملی مشترک و مانند این‌ها را ثبت تاریخ و از آن‌ها دفاع کنند. ایشان می‌گویند باجرت می‌گویم در این کشور تاریخ ملی وجود ندارد! به‌عنوان نمونه در دایرةالمعارف آریانا، از شخصیت‌های هزاره نامی برده نشده است. دولت‌آبادی می‌گوید یک روزی در سال ۱۳۷۸ تعدادی از دانشجویان افغانستانی از تهران به دفتر هفته‌نامه وحدت آمده و یک نشریه را به ما نشان دادند که نام آن پوهنتون بود، هدفشان این بود که در هفته‌نامه تبلیغ نماییم. من گفتم دیگر نام قحط بود که پوهنتون گذاشتید؟ همه ناراحت شدند که تو بانام ملی

مخالفت می‌کنی! (محمدی، ۱۳۹۰: ۷)

هدف دولت‌آبادی از طرح چنان مطالبی در دفاع از هویت ملی این است که باید تمام اقوام مدنظر قرار گیرد، باید نمادهای ملی، میهنی موردقبول همه اقوام باشد تا آن را ملی خواند، نه این‌که یک عنوان مثلاً بنام «افغان» یا «پوهنتون» که ادبیات خاص یک قوم است، به‌اجبار نماد ملی برای همه گفته و دیکته شود.

۳. مبارزه با کتمان هویت و انکار سیاسی

در سیاست و حکومت انحصاری و قومی افغانستان، همیشه دیگر اقوام مورد انکار و کتمان قرار گرفته است، حقوق، لیاقت و شایستگی آنان به فراموشی سپرده شده است. طبق دیدگاه دولت‌آبادی تا سیاست در افغانستان انسانی، روشن و ملی نشود؛ امنیت، صلح، آبادانی و پیشرفت در این کشور نخواهند آمد. به‌طور نمونه مستوری کاشانی به نقل از عبدالحی حبیبی در سال ۱۹۷۱ م. نفوس پشتون‌ها را ۶٫۵ شش و نیم میلیون، تاجیک‌ها را ۳٫۵ سه و نیم میلیون، ازبک‌ها را ۱ میلیون، فارسیوایان‌های نواحی غربی را ۶۰۰ شش‌صد هزار و هزاره‌ها را ۸۷۰ هشت‌صد و هفتاد هزار ذکر می‌کند که این غرض‌ورزی سیاسی باعث می‌شود که دیگران هم در ثبت نفوس خصوصاً هزاره‌ها اشتباه کنند. (دولت‌آبادی، ۱۳۷۱: ۵) درحالی‌که طبق روایت سراج التواریخ در ۱۳۳۱ هـ ق؛ و مختصرالمنقول در ۱۳۳۳ هـ ق. از تخمین نفوس ۸ ولایت هزاره‌نشین، جمعیت و نفوس آن‌ها را بین ۲ تا دو و نیم میلیون ثبت کرده است. (همان، ۶)

او نمونه دیگر از سیاست کتمان را در سال ۱۳۷۱ که دولت مجاهدین در پیشاور شکل گرفت، شیعیان را کاملاً نادیده گرفته و از صحنه سیاست و کابینه دولت پیشنهادی بیرون کردند، از کتاب احیای هویت شهید مزاری این‌گونه بیان می‌کند: منابع دیپلماتیک می‌گویند که علی‌اکبر ولایتی درباره دادن ۳۰ درصد کرسی‌ها به سازمان‌های شیعی بسیار پافشاری کرد و خبرگزاری‌ها نقل کردند که حکومت ایران بر مجاهدین فشار وارد می‌کند و سفیر ایران در پاکستان نیز مداخله می‌کند که آقای سیاف را وادار به واکنش کرد که بگوید: شما برای این‌که حکومت ما را به رسمیت بشناسید اگر پول بخواهید ما تهیه می‌کنیم تا ما را به رسمیت بشناسید، اما اگر قسمت خاک افغانستان را می‌خواهید تا ما را به رسمیت بشناسید، این فرصت را هرگز به شما نخواهیم داد. (مزاری، ۱۳۹۷: ۵۶)

برای شهید مزاری احترام قائل‌اند؟ دلیل آن یکی همین کشف و افشاگری است؛ او برای اولین بار در تاریخ وطن فریاد برآورد که شعارها مذهبی، عملکردها نژادی است. دولت آبادی می‌گوید شما بسیار برهنه این سیاست راست‌نشینی و کج‌گویی را بارها و بارها به شکل بسیار رسوای آن در به اصطلاح خانه ملت یعنی مجلس شورای ملی مشاهده نموده‌اید! که چگونه قول می‌دهند و بازهم رأی‌ها قومی می‌شود. (محمدی، ۱۳۹۰: ۸)

۴. راهکارهای مشارکت در قدرت و عبور از کتمان سیاسی

دولت آبادی راه حل موفقیت علیه کتمان‌ها، استبداد ملی را جنگ نرم، نهضت فرهنگی و تحقیقاتی می‌داند که صبورانه علل و ریشه اصلی این همه ظلم و اجحاف را به خوبی باید تبیین کرد و سپس زمینه‌های مبارزه تا نابودی آن عوامل را معقولانه به دست آورد و نهادی را ساماندهی کرد. وی از اقدامات مؤثر در ریشه‌یابی و شناخت عوامل انحصارگرایی، کتمان‌سازی و راه چاره آن را در تحقق موارد ذیل (دولت آبادی، ۱۳۷۱: ۸)، می‌داند:

الف) ایجاد یک مرکز علمی، تحقیقاتی متشکل از نویسندگان و پژوهشگران برای افشای حقایق کتمان شده با مستندات تاریخی، علمی و جامعه‌شناسی سیاسی، در قالب دائرةالمعارف، کتاب، مجله و مانند آن و ارائه به افکار عمومی، مراکز علمی، آموزشی داخلی و خارجی.

ب) حمایت و تشویق جوانان پژوهشگر تازه کار چون این‌ها تا حدودی ترس هستند و می‌توانند در مقابل استعمارگران و انحصارطلبان قد علم کنند؛ زیرا «این‌ها تاوان جیم کهنه دهانه موری را نپرداخته و مالیه روغن حیوان کته شاخ را به پشت به کابل نبردند و نمی‌دانند روغن داغ کردن به سر چه زجری دارد».

ج) ترویج فن تاریخ‌نگاری و کتاب‌نویسی، چون تنها کارهای مطبوعاتی و ژورنالیستی در هم‌رسانی حقایق توانمند نیستند.

د) برنامه‌ریزی برای جمع‌آوری تمام اسناد و مدارک دست‌اول غیرمکتوب، چون در کشور ما قلم و نویسندگی به آن حد جایگاه اصلی خود را بازنیافته است، بسیاری از حقایق و رویدادهای تاریخی وارد دفتر و دیوانی نشده‌اند، هرگاه اقدامی درست انجام نگیرد، از کشف بسیاری از حقایق و استفاده از آن‌ها برای همیشه محروم

در اینجا انتقاد شدید دولت آبادی از دو کتمان و انکار است: اول این‌که احزاب هفتگانه و سران منتخب دولت پیشاور، شیعیان را جزء نفوس افغانستان ندانسته، بلکه جاسوس و تابع ایران می‌دانند و اعطای حق به شیعیان را مساوی به سپردن بخشی از خاک افغانستان به ایران قلمداد می‌کنند، دیگر این‌که حضور تقریباً ۳۰ درصد هزاره‌ها در افغانستان و سال‌ها جهاد و شهادت این مردم را نادیده گرفته و مستبدانه مورد انکار قرار می‌دهند. دولت آبادی به نقل از مجله المجاهد چاپ پیشاور این کتمان را علاوه بر این‌که ملی و از سوی حداکثر اقوام در گروه‌های افغانستان، مقیم پیشاور می‌داند، معتقد است که این کتمان صیغه مذهبی و بین‌المللی نیز داشته است، متنی از المجاهد را نمونه می‌آورد: برادران ما رهبران مجاهدین، علاقه زیاد نشان دادند که رافضیان و شیعیان را در حکومت اسلامی آینده افغانستان سهم بدهند، اما این رافضیان همچنان در گمراهی غوطه‌ورند، روسیه کمونیست، حکومت رافضی و مجوسی ایران و حکومت مزدور کابل از آنان حمایت می‌کنند... (المجاهد، پیشاور، ۱۳۶۷: ش ۵-۶)

دولت آبادی معتقد است که هزاره‌ها و شیعیان، همیشه در سیاست افغانستان به دلایلی چون شیعه بودن، هزاره بودن، اتهام جاسوسی و حمایت ایران، اتهام رافضی و تکفیر، مورد کتمان و انکار قرار گرفته‌اند، به باور دولت آبادی، هزاره‌ها باید با علم و آگاهی و اتحاد ملی، بر این سیاست ظالمانه پیروز شوند.

ایشان می‌گوید که در افغانستان همه راست نشسته، ولی کج می‌گویند! ای کاش ما هم مثل مردم سایر کشورها کج نشینی و راست‌گویی را پیشه خود می‌ساختیم تا این کشور هم آباد می‌شد و درد و رنج مردم آن کمتر می‌گردید. متأسفانه در این کشور فرهنگ راست نشستن و کج گفتن نهادینه شده و هیچ‌کس راست نمی‌گوید. تنها یک نفر راست گفت و او هم مولوی یونس خالص بود که صریح فریاد می‌زد که «تول غوارم شیعه‌گان نه غوارم» یعنی همه را می‌خواهم در حکومت باشند ولی شیعه‌ها که همان هزاره‌ها باشد، نمی‌خواهم. دیدیم که همان یک راست‌گویی، باعث شد که هزاره‌ها بعد از یک قرن سردرگمی به خود اندیشی برسند. کاش در این کشور ده نفر در بخش‌های مختلف مثل مولوی خالص صادق می‌بودند و مثل شهید مزاری مرد که روی این صداقت‌ها تکیه می‌نمودند تا همه می‌دانستند چه کار کنند! امروز چرا هزاره‌ها و خیلی از مردم آزاداندیش کشور،

خواهیم شد.

ه) مساعد ساختن زمینه رقابت سازنده فرهنگی تا استعدادها حالت شکوفایی گذشته دور را بازابند، در راستای مبارزه و تلاش نرم همیشه بیدار باشند.

بنابراین، دولت‌آبادی برای تحقق آرمان‌ها و اهداف سیاسی خود، به تحقیق و پژوهش خصوصاً به روایت عمیق درد و رنج تاریخی مردم در مقابل انحصار، استبداد حکومتی و قبیلولی و به روشنگری زوایای تاریک، تلخ و تکان‌دهنده قرن اخیر محنت‌های هزاره‌ها پرداخت. وی از ابتدای حضور در رسانه‌های مهاجرت و شفاف‌سازی بخش‌های ناگفته‌ای از سراج التواریخ مرحوم کاتب هزاره در صفحات «حبل‌الله» و دیگر منابع مکتوب، همین‌طور ارتباط مستمر با شهید مزاری و تأثیرپذیری از اندیشه، بینش سیاسی و آگاهی تاریخی آن شخصیت ممتاز سیاسی، نظامی، اجتماعی، فرهنگی، دینی و تاریخی؛ دفاع از حقوق سیاسی و ملی مردم هزاره و تسکین آلام دردهای تاریخی مردم را بیشتر به جبهه فرهنگی، مطالعاتی و پژوهشی کشاند. وی در فرایند فعالیت‌های سیاسی، پژوهشی و مطبوعاتی خود؛ علاوه بر مدیرمسئولی و سردبیری مجله «حبل‌الله» از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۷۰، به جمع هیئت مؤسسان «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» پیوست. به‌عنوان عضو ثابت هیئت تحریر در فصلنامه «سراج»، سردبیر «نشریه عبرت» هیئت تحریری «هفته‌نامه وحدت»، عضو شورای نویسندگان مجله «صراط»، هیئت تحریری «سپیده» منتشره از آمریکا فعالیت جدی داشت. او با نشریات دیگری چون بعثت، همبستگی، اخوت، هاجر، توسعه و... در ایران؛ طلوع وحدت در پاکستان و «ندای هزارستان» در آلمان همکاری پژوهشی و قلمی داشت.

در کنار این‌همه فعالیت مطبوعاتی، بدون وقفه به پژوهش‌های سیاسی، تاریخی و تدوین کتب با عناوین مختلف در موضوعات سیاسی، اجتماعی و تاریخی همت گماشت. بدین‌جهت او با تدوین صدها عنوان کتاب، مقالات علمی و انتشار مجلات مقاومت، ادبیات

خشن نظامی و سیاسی را در قالب ادبیات نرم فرهنگی درآورد و از این منظر توانست با بیشترین توان و قدرت علیه استبداد، نژادپرستی، قوم‌گرایی و انحصارطلبی مبارزه کند. به نظر می‌رسد که عبدالکریم خرم وزیر اطلاعات و فرهنگ دوره ریاست‌جمهور کرزی با همان دید انحصاری، کتاب‌های «بصیراحمد دولت‌آبادی» را در لیست سیاه قرارداد، با یک اقدام کاملاً غیرمنصفانه، کتاب‌های او را به دریاچه هامون، انداخت.

نتیجه‌گیری

دولت‌آبادی با اندیشه‌های سیاسی که داشت، برای احیای هویت و ساماندهی مردمی که بر اثر تجاوزت کوچی‌ها، حکومت‌های انحصارگرا و کتمان‌گر، با قتل‌عام، نسل‌کشی، کوچ‌اجباری و آواره‌سازی تا نابودی بیش از ۶۸ درصد، پیش رفت، تمام توانش را برای نجات مردم خود به کاربرد. او برای تحقق آرمان خود به عضویت احزاب سیاسی چون سازمان نصر و حزب وحدت اسلامی درآمد، همگام با بزرگان شیعه از جمله شهید مزاری، در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی خود، در قالب همکاری با تشکیلات سیاسی، انتشار کتب و مجلات با قدم و قلم شجاعانه رزمید. او برای ایجاد امنیت و آبادانی کشور ملت‌سازی و وحدت‌ملی را مهم می‌داند و تأکید می‌کند که همگی باید بر نمادهای ملی احترام گذاشته و بر این سمت‌وسو پیش روند، برای جلوگیری از کتمان سیاسی و استبداد تاریخی، راهکار جنگ نرم و پژوهش را پیشنهاد می‌کرد. درنهایت دولت‌آبادی بعد از ۶۱ سال زندگی پر از مبارزه، مقاومت و جهاد در صحنه‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی برای آزادی، حق و عدالت خواهی، رهایی مردم از استبداد تاریخی و کتمان‌های سیاسی، اجتماعی و تاریخی، سرانجام در هفدهم عقرب سال ۱۳۹۷ ش. دیار غربت در کانادا، بر اثر مریضی مزمن سرطان، چشم از این دنیای فانی فروبست و به ابدیت پیوست. روحش شاد و یادش گرامی باد!

منابع:

۱. دولت‌آبادی، بصیراحمد، (۱۳۷۱)، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، قم، انتشارات مؤلف.
۲. دولت‌آبادی، بصیراحمد، (۱۳۸۵)، ناگفته‌های از بصیراحمد دولت‌آبادی از زندگی و مبارزات رهبر شهید مزاری، ۱۳۸۵/۱۲/۲۷.
۳. دولت‌آبادی، بصیراحمد، (۱۳۹۰)، مزاری ماندگارترین تلاش در تاریخ هزاره‌های افغانستان، ۱۳۹۰/۱۰/۲۰ برابر با ۲۰۱۲/۹/۱۰.
۴. محمدی، عطاءالله، (۱۳۹۰)، مصاحبه با بصیراحمد دولت‌آبادی، یاد یار مهربان، ۱۳۹۰/۱۱/۱۰ برابر با ۲۰۱۲/۱/۲۹ آنتاریو کانادا.
۵. مزاری، عبدالعلی، (۱۳۹۷)، احیای هویت، انتشارات بنیاداندیشه، کابل.



بصیر احمد دولت آبادی و مقاومت در برابر «تاریخ تبانی»



محمد هدایت

دولت آبادی و بار گران تاریخ

در یک روز گرم تابستانی یکی از بزرگان به خاطر کاری مرا نزد بصیر احمد دولت آبادی فرستاد. خانه او در فقیرترین محله قم در انتهای زندآباد قرار داشت. وقتی زنگ دروازه را به صدا درآوردم، خیلی طول نکشید که خودش با همان قیافه همیشگی و با همان لباس افغانی که همواره بر تنش بود، دم در آمد و با خوشرویی مرا به اندرون فراخواند و همراهش به اتاقی رفتیم که گویا محل کارش هم بود. اتاقی رو به آفتاب سوزان و بدون کولر و دیگر وسایل سرمایشی. او رفت تا چای بیاورد و من در میان انبوهی از کتاب و مجله به این فکر افتاده بودم که بصیر احمد (نامی که در آن روزها بیشتر با آن

خطاب می شد و دیگران کمتر پسوند «دولت آبادی» را به کار می بردند) با این کاغذپاره ها چه می کند؟ من در محافل و بیرون از خانه او را زیاد دیده بودم ولی در خانه اش که در واقع محل کارش نیز بود هنوز ندیده بودم. وقتی با انبوهی از یادداشت، کاغذپاره ها، بریده هایی از اخبار روزنامه های ایران در باره افغانستان، نشریات احزاب سیاسی افغانستان و احتمالا چند کتاب تاریخی رنگ و رو رفته مواجه شدم، او را متفاوت از دیگران یافتم. چون در آن روزگار رسم بر این بود که باید اهل کتاب، قفسه هایی پر از کتاب هایی با عناوین مطمئن عربی و تفاسیر دوره ای داشته باشند یا عناوینی که تازه مد روز شده بود و نام هایی چون

بنابراین تاریخ باید به زبان مردم و ساده نگارش یابد تا همگان از گذشته‌های مصیبت‌بار خویش آگاهی یابند.

دومین دلیل را نیز میزان فهم و سواد خود را می‌داند که به اندازه توان و فهم خود می‌نویسد و نه چیزی بیشتر از آن. او می‌گوید از زمانی که در جبل الله می‌نوشت نیز بر همین باور بوده است که تا چیزی را خودش خوب نفهمیده و درک نکرده است بر قلم نراند. کمتر کسی از نویسندگان پیدا می‌شود که میزان فهم و سواد خود را پایین بشمارد ولی دولت‌آبادی صمیمانه و متواضعانه اعتراف می‌کند که شاید کمتر به مسایل تئوریک تاریخ‌نویسی احاطه داشته باشد. اما هدف اصلی او بدون شک روایت متفاوت از تاریخ کشور و گسترش این روایتی است که برای همگان باشد. از این رو همان‌گونه که موضوع تاریخ‌نویسی بصیراحمد دولت‌آبادی عامه مردم است، زبانش نیز زبان مردم عام و قابل فهم برای همگان است.

زمینه‌های روایت

اگر بخواهیم دقیق‌تر زمینه روایت دولت‌آبادی را تعریف کنیم شاید «برخاستن از خاک و خاکستر» تا حدی بتواند موقعیت او را تعریف کند. بصیراحمد در زمانه‌ای اقدام به نگارش تاریخ می‌کند که تقریباً چیزی از گذشته هزاره‌ها به یادگار نمانده است و اگر مانده است در دسترس نیست. تاریخ هزاره‌ها هم‌چنان مغلوب شکست تاریخی است که توسط عبدالرحمان خان رقم زده شده است و کسی جرأت برخاستن در برابر این شکست را ندارد. اما با تحولی که در افغانستان پیش می‌آید و همه چیز ویران می‌شود، در این میان هزاره‌ها هم تکانی می‌خورند و هم‌زمان با دیگران به پا می‌ایستند. عصر انقلاب، جنگ و شورش است و زمینه و زمانه نفس کشیدن مطلقاً انارشیک است. از میان این انارشیسیم و بر خرابه‌های به‌جا مانده از تاریخ ستم، کسانی بر می‌خیزند که پس از صدها سال برای نخستین‌بار ادعای برابری با دیگران می‌کنند. از این رو زمینه و زمانه دولت‌آبادی به موازات جنگ و جدال واقعی، جنگ روایت‌ها و ایستادن نیز هست. زمینه و زمانه‌ای که دولت‌آبادی در آن زندگی می‌کند، جدال‌های متفاوت و با سطوح متفاوت در جریان است. از یکسو با فروپاشی شوروی جهان در حال شکل‌گیری نظم جدید است و افغانستان مثل همیشه اولین قربانی است و متأثر از شرایط جدید. از سوی دیگر بازی‌ها و معادلات در سطح ملی نیز دچار تزلزل و نابسامانی است و

فوکو، دریدا، آلن بدیو و امثال آن را یدک می‌کشیدند.

حالا که بعد از این همه سال و بعد از رفتن بصیر احمد دولت‌آبادی به آن پرسش فکر می‌کنم و آثار او را مرور می‌کنم، به این پرسش می‌رسم که او در زیر «بار گران تاریخ» که به گفته خودش یکسره «تاریخ تباری» است، چه زجری می‌کشیده است؟ زجرآورتر احتمالاً برای او این مسأله بوده است که در آن زمان کسی از میان برخاسته و برای پالایش تاریخ سراسر جعل و تحریف اقدام هم نمی‌کرد. او این گلایه را در مقدمه کتاب «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» به درستی شرح می‌دهد.

احساس من اکنون این است که جسم بصیراحمد دولت‌آبادی را سرانجام بار گران تاریخ به زانو درآورد. اما روح بزرگ و سرکش او روایت مقاومت در برابر این بار گران را احیا کرد و او به درستی بنیانگذار تاریخ مقاومت است. از این رو آثار و تاریخ‌نگاری دولت‌آبادی نوعی مقاومت در برابر بار گران تاریخ است.

برخی ویژگی‌های عمده که بنیاد تاریخ و تاریخ‌نویسی را می‌سازند در آثار بصیراحمد وجود دارد که اساساً نگاه به تاریخ و شیوه تاریخ‌نویسی را دگرگون می‌سازد. این گفتار مختصر در باره ویژگی‌های تاریخ‌نویسی بصیراحمد دولت‌آبادی معطوف به این زاویه است که او چگونه توانست در برابر روایت رسمی و مسلط بر گفتمان تاریخ‌نویسی افغانی بایستد و تاریخی را بنیان نهد که محور اصلی آن مقاومت برای عدالت و انسانیت است.

متن و زبان روایت

زبانی که دولت‌آبادی برای نگارش تاریخ استفاده کرده است، زبان متعلق به عموم جامعه و بسیار ساده و روان است. دولت‌آبادی خودش در باره این موضوع در مقدمه کتاب «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» نسبتاً مفصل توضیح داده است. او می‌گوید برخی بر من خرده گرفته‌اند که زبان دولت‌آبادی زبان علمی نیست و خودش چند دلیل در مورد این برداشت از زبان روایتش یادآور می‌شود.

نخستین دلیل گزینش زبان عامه برای نگارش تاریخ از نگاه دولت‌آبادی این است که مردم باید با تاریخ غمبار گذشته آشنا شوند، نه خواص. او می‌گوید تاریخ ما یا با زبان کسانی چون کاتب نوشته شده است که اکنون برای عموم مردم درک آن‌ها دشوار است و یا با زبان علمی که آن هم به نحوی از ذهنیت عموم مردم دور است.

در سطح خردتر در درون جامعه هزاره نیز جدال سختی میان گروه‌ها و تنظیم‌های سیاسی و نظامی برای تصاحب تصدی‌گری جریان دارد.

دولت‌آبادی در میان این هیاهو و انارشسیسم، روایتی را بنیادگذاری می‌کند که به مرور تبدیل به گفتمان مسلط حداقل در جامعه متعلق به خودش می‌شود. روایتی که تلاش می‌کند هم گذشته و هم حال و هم آینده را با نگاه انسانی و با معیار عدالت ببیند. از همین رو تاریخ به روایت دولت‌آبادی ماندگار است و اهمیت خود را بیش از این باز خواهد یافت.

ایدئولوژی روایت

ایدئولوژی حاکم بر تاریخ‌نویسی افغانی همواره مبتنی بر گفتمان تسلط و غلبه قومی بوده است. حداقل سه قرن است که افغانستان تحت تاثیر این نگاه قوم‌گرایانه و شوونیستی قرار دارد. ناسیونالیسم قومی به روایت افغانی بنیاد ایدئولوژی افغانی و در نهایت بنیاد تاریخ‌نویسی را نیز شکل می‌دهد. زیرا این گفتمان بر همه سطوح از حاکمیت گرفته تا طبقه روشنفکر، عالمان دین، هنرمندان و در نهایت مؤرخان مسلط بوده است. این چیرگی و تسلط چنان قوی است که هنوز برای خیلی‌ها خط سرخ است و عبور از آن نه تنها گناه نابخشودنی است بلکه محال است. به باور خیلی از تحلیل‌گران آن دیوار ضخیمی که تا کنون مانع اصلی تولد یک ناسیونالیسم ملی و مدرن در افغانستان شده است، همین نگاه قوم‌محور و ناسیونالیسم تبارگرایانه بوده است. البته این تنها یکی از ایدئولوژی‌های مسلط با محوریت تبارگرایی است. مهم این است که همه در دایره قوم و تبار می‌چرخند. دولت‌آبادی یکی از کسانی است که بدون شعار و هیاهو در برابر این چیرگی بنای جدیدی را می‌سازد.

بصیراحمد از مجله حبل‌الله شروع کرده است و همه می‌دانیم که در آن زمانه ایدئولوژی مذهبی و دینی بر همه نگاه‌ها چیره است. این چیرگی به وضوح در همه نوشته‌ها و مقالات این نشریه تاثیرگذار مثل همه نشریه‌های دیگر آن زمان دیده می‌شود. اما هرچه زمان می‌گذرد او به تدریج از زیر این چیرگی خارج می‌شود و مسیر خود را می‌یابد و می‌رود. بصیراحمد می‌توانست مثل خیلی دیگر از اهل مطبوعات آن دوره به همان سبک و سیاق ادامه دهد و از آن طریق صاحب جایگاه و مقام و خیلی چیزهای دیگر شود. ولی او مسیری را بر می‌گزیند که در عمق جان احساس کرده است و تا آخر عمر بر

این راه پایدار می‌ماند. از این رو ایدئولوژی روایت بصیراحمد بر مدار هیچ یک از گفتمان‌های قومی، مذهبی، زبانی و نژادی نمی‌چرخد بلکه اساس ایدئولوژی تاریخ‌نویسی او را «عدالت» می‌سازد او گمان می‌کند که عدالت در نهایت بر همه گفتمان‌ها غلبه خواهد کرد.

قهرمانان روایت دولت‌آبادی

پیش از بصیراحمد قهرمانان داستان‌های تاریخی، شاهان، امرا، سلاطین و کسانی هستند که توسط دستگاه‌های رسمی معرفی شده‌اند و نام‌های شان در کتاب‌های درسی آمده‌اند. همه به نحوی در روایت‌های رسمی قهرمانان خویش را می‌یابند و به نحوی با آن‌ها ارتباط برقرار می‌سازند. زیرا هویت خویش را در قامت آنان زنده می‌بینند و بدان تعلق خاطر پیدا می‌کنند. اما هزاره‌ها هیچ چهره و نامی از خود در این میان نمی‌بینند. دولت‌آبادی نخستین کسی است که تلاش می‌کند روایتی دیگر با قهرمانان متفاوت از تاریخ ارائه کند.

بصیراحمد برای نخستین‌بار روایت معیار از چند چهره تاریخی هزاره ارائه می‌کند که مثل همه چهره‌ها و رخداد‌های مربوط به این مردم در پسی غبار تاریخ گم شده و یا مبهم بوده‌اند. او در فصل آخر کتاب «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» تحت عنوان «احیاگران هویت سیاسی- اجتماعی هزاره» از فیض محمد کاتب هزاره، عبدالحق هزاره، ابراهیم خان گاوسوار، شهید علامه بلخی و در نهایت از شهید مزاری به عنوان احیاگران هویت هزاره‌ها نام می‌برد و در باره هرکدام به طور مفصل گزارش تاریخی ارائه می‌کند.

نام هرکدام از شخصیت‌های ذکرشده در تاریخ آمده است ولی در باره آنان روایت‌های متفاوت و گاه متناقض و در بسیاری از موارد مبهم وجود دارد. به عنوان مثال در باره عبدالحق یا گاوسوار و حتی در مورد شهید مزاری روایت‌های رقیب با هدف تخریب آنان زیاد وجود دارد. اما دولت‌آبادی تلاش کرده تا روایتی از آنان ارائه کند که هم مقرون به صحت و واقعیت باشد و هم در یک زمینه کلان تاریخی آنان را جا دهد.

او به درستی متوجه این نکته شده است که در میان این همه نام تاریخی و نام‌آورانی که در تاریخ کشور آمده‌اند، برای هزاره چیزی نمانده است که به قول نیماوشیچ در این شب تیره قبابی ژنده خویش را بدان بیاویزد. از همین رو چهره‌هایی را برگزیده است که در تاریخ معاصر برای احیای هویت لگدمال شده این مردم تقلا کرده‌اند.

کرده است در همین راستا بوده است. از همین رو او بنیانگذار مقاومت در برابر تاریخ تباری به شمار می‌رود.

اصطلاح «تاریخ تباری» را دولت‌آبادی در مقدمه کتاب «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» به کار برده است. این ترکیب اشاره ظریف و در عین حال جدی‌ترین نقد روایت رسمی از تاریخ کشور است. او در همان کتاب تلاش برای سفید‌نمایی چهره کسی چون عبدالرحمان خان توسط دکتر حسن کاکر را به نقد می‌کشد و نشان می‌دهد که تاریخ تباری به چه معنی است؛ این اصطلاح با هدف توهین به بخشی از مردم افغانستان و یا هویت آنان نیست، بلکه نقدی است به روایتی رسمی که هنوز در ذهن و ضمیر بسیاری از اهل دانش و سواد افغانستان زنده است.

شاید اکنون وقتی متنی رسا و سرشار از حس نوستالوژیک محمد اعظم سیستانی اکادمسین کشور در مدح عبدالرحمان خان را ببینیم بیشتر بفهمیم که مراد از «تاریخ تباری» چیست؟ دولت‌آبادی قصد اهانت به کسی را ندارد و دچار توهم توطئه هم نیست. اما او به خوبی از جریان تاریخ و تاریخ‌سازی در کشور آگاه است و به همین خاطر اصطلاحی را به کار می‌برد که اگر هیچ شرحی بر آن ننویسیم باز هم می‌تواند حقیقت تاریخ‌نویسی و تاریخ‌سازی در سرزمینی به نام افغانستان را روشن کند. به همین خاطر دولت‌آبادی تا آخر عمر علی‌رغم مشکلاتی که در زندگی شخصی داشت و علی‌رغم درد جانکاهی را از یک بیماری لاعلاج نصیبش شده بود، در برابر تاریخ تباری قلم زد و مقاومت کرد.

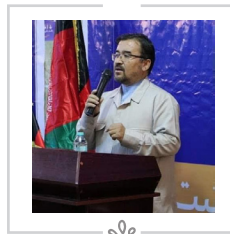
درست به همین خاطر از کاتب شروع می‌کند تا به شهید مزاری می‌رسد.

جالب این است که او وقتی از کاتب آغاز می‌کند به این نکته اشاره می‌کند که از همان جایی که قتل عام و نابودی هزاره شروع شد، دقیقاً از همان جا تلاش برای احیای هویت نیز شروع می‌شود و نقطه عزیمت این آغازگاه کاتب است. دولت‌آبادی می‌توانست مثل خیلی از مؤرخان دیگر به سراغ چهره‌ها و گذشته‌های بسیار دور برود و به کسانی بپردازد که انتساب به آنان دچار هزاران تردید و ابهام است و در نهایت ممکن است پروسه هویت‌سازی و هویت‌خواهی هزاره‌ها دچار خدشه و گسست شود. اما او از کسانی شروع می‌کند و آنان را قهرمانان روایت خویش می‌سازد که هنوز در پیش چشمان همه راه می‌روند و تردیدی در نام و آرمان شان نیست. او از این قهرمانان روایت معیاری و درست و قابل اتکا ارائه می‌کند.

سخن پایانی؛ مقاومت در برابر تاریخ تباری

اگر شهید مزاری را بنیانگذار مقاومت عملی در راستای احیای تاریخ هزاره‌ها و در برابر ستم و تبعیض تاریخی بدانیم، به درستی که دولت‌آبادی بنیانگذار مقاومت در عرصه روایت تاریخ است. شاید این سخن در باره دولت‌آبادی کمی اغراق به نظر آید. زیرا ده‌ها شخص و متن دیگر در این راستا تولید شده است و دست ما به کلی و از همه جا کوتاه نیست. اما دولت‌آبادی تنها کسی است که محور اصلی تاریخ‌نویسی خود را «عدالت‌خواهی» قرار داده است و هرچه تولید

ویژگی‌های شخصیتی استاد بصیراحمد دولت‌آبادی



□ دکتر عبدالقیوم آیتی

مقدمه

حسینی در مجله حبل‌الله قلم‌فرسایی کرد. در همه این مجموعه‌ها از کادر اجرایی بوده و علاوه بر آن مقالاتی هم برای این مجموعه‌ها می‌نوشت. او در ایران پس از سپری کردن یک دوره فشرده مطالعاتی و فراگیری شیوه کار مطبوعاتی، در سال ۱۳۶۲ ه.ش با تأسیس مجله حبل‌الله از سوی شهید وحدت ملی استاد عبدالعلی مزاری، فعالیت مطبوعاتی خود را به شکل جدی آغاز کرد و این نشریه با مسئولیت مرحوم دولت‌آبادی به اسم مستعار «محمدیوسف سمیع» در تهران منتشر می‌شد (دولت‌آبادی، ۱۳۸۴: ۲۰۲). در ضمن به کارهای تحقیقی نیز می‌پرداخت. وی در این سال‌ها علاقه مندی خاصی به آثار علامه فیض محمد کاتب پیدا کرده و در این زمینه مقالاتی فراوانی را به نشر می‌رساند.

استاد بصیراحمد دولت‌آبادی در سال ۱۳۳۶ ش. در دولت‌آباد ولایت بلخ متولد شد. او پژوهشگر، روزنامه‌نگار و مورخ معاصر از هزاره‌های افغانستان بود. دولت‌آبادی از لحظه‌لحظه عمر خویش استفاده کرده و درد و رنج مردم خویش را ثبت و ماندگار تاریخ ساخت و در راستای احیای هویت جامعه هزاره تلاش‌های فراوانی کرد. مرحوم دولت‌آبادی یکی از چریک‌های قلم‌به‌دست رهبر شهید مزاری و جبهه عدالتخواهی به شمار می‌رفت. او از دوره‌ای که به ایران آمد فعالیت‌های علمی، فرهنگی و سیاسی خود را در سازمان نصر، حزب وحدت اسلامی و نیز در حوزه‌های پژوهش، مطبوعات با تألیف کتاب، تاریخ‌نگاری و تدوین مقالات ادامه داد و در مجموعه ارگان نشراتی سید جمال‌الدین

نشد و همواره به فعالیت خویش تحت هر شرایطی قرار داشت و به کار خویش ادامه داد.

۲. چریک قلم به دست

رهبر شهید برای کادرسازی، برنامه‌های فشرده فرهنگی خویش را در مدرسه نانوایی آغاز کرد و هر باسوادی این مجموعه را تشویق به نوشتن می‌کرد. اولین مقاله استاد دولت‌آبادی در مجله «پیام خون» چاپ می‌شود و با تشویق و راهنمایی‌های رهبر شهید به این کار ادامه می‌دهد. بنابراین، استاد دولت‌آبادی تا زمانی که زنده بود قلم را بر زمین نمی‌گذارد، خودش در علت وفاداری به این قلم می‌نویسد: «این قلم را در حقیقت رهبر شهید به دستم داد.» (دولت‌آبادی، ۱۳۸۴: ۴۷۳) از این روی، مردم او را به عنوان یکی از یاران نزدیک استاد شهید عبدالعلی مزاری می‌شناسند. (روزنامه اطلاعات روز: ۲۰۱۸) آشنایی بصیراحمد دولت‌آبادی با شهید عبدالعلی مزاری، یک تحول مهم در زندگی و اندیشه او خلق کرد.

استاد بصیراحمد دولت‌آبادی از زمانی آشنایی با استاد شهید مزاری، مبارزه سیاسی خویش را در قالب علمی و فرهنگی با دستور و نظارت رهبر شهید انجام داده است. در این باره استاد دانش چنین بیان می‌دارند: «او چریک فداکار سازمان نصر و یک سرباز شجاع و قلم به دست استاد مزاری و راوی رنج و محنت توده‌ها و یکی از احیاگران هویت تاریخی و فرهنگی مردمش بود.» (استاد دانش: ۱۳۹۷)

دقیقاً استاد دولت‌آبادی از زمان آشنایی با رهبر شهید، معروف شده و معنا و مفهوم پیدا کرد و در خدمت استاد شهید و همراهی ایشان مشق کتابت را آموخت. او با حوصله و اشتیاق تمام کارها و مسئولیت‌های واگذار شده را به نحو احسن انجام می‌داد.

استاد دانش در بخشی دیگری از بیانات خویش در توصیف دولت‌آبادی، این گونه اظهار می‌دارد: «بصیر احمد دولت‌آبادی یک سرباز فرهنگی و با آرمان‌های سیاسی بود. زنجیر تاریخی ستم و محرومیت، شلاق بی‌رحم تبعیض و فقر، آرمان گمشده عدالت و آزادی، عشق و وفاداری به وطن و مردم، باعث شده بود که او دست به کتاب و قلم و مطالعه ببرد و فریاد رنج و حرمان تاریخی مردم را با قلمش، سر دهد.» (استاد دانش: ۱۳۹۷)

استاد بصیر احمد، مورخ دردمندی جامعه هزاره بود که در این راه تمام تلاش‌های خویش را به کار گرفت. استاد دولت‌آبادی بسان

او در کنار فعالیت‌های قلمی در سال ۱۳۷۲ ش. همراه با شماری از نویسندگان هم‌وطن در ایجاد «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» مشارکت می‌کند و در مجله «سراج»، «هفته نامه وحدت» و مجله «صراط» قلم می‌زد.

در سال ۱۳۸۰ ش. دوره رکود فعالیت نشریات مهاجرین در ایران و بازگشت شماری زیادی از فرهنگیان، اهالی قلم و نشریات به افغانستان، او مورد بی‌مهری رهبران سیاسی هزاره واقع شد و در نهایت همراه با همسر و فرزندان در سال ۱۳۸۵ ش. مطابق ۲۰۰۶ م از غربتی به غربت دیگر کوچید و در کشور کانادا پناهنده شد. او چندین سال با بیماری منحوس سرطان دست و پنجه نرم کرد و سرانجام در ۱۷ عقرب (آبان) ۱۳۹۷ کانادا - رخ از این دنیای خاکی برکشید و چشم بر رنجش‌هایش برای همیشه بست.

در این نوشته به برخی از ویژگی‌های شخصیتی استاد دولت‌آبادی اشاره می‌شود و دارای خصلت‌های منحصر به فرد بوده است. صفات رفتاری چون صداقت، ساده زیست، پرکار و پرتلاش، چریک قلم به دست، تاریخ‌نگار با تعهد و منتقد، بردبار و صبور که این‌ها بخشی از ویژگی‌های شخصیتی ایشان را در برمی‌گیرد.

۱. تاریخ نگار ساده زیست

یکی از بارزترین ویژگی‌های شخصیتی استاد بصیراحمد دولت‌آبادی، ساده زیستی در حیات شخصی، اجتناب از تجملات و مناعت طبع در قبال ثروت و سایر جاذبه‌های مادی است. این اولین خصلتی است که استاد دولت‌آبادی را از دیگر شخصیت‌ها متمایز ساخته بود. در میزان بهرهمندی از مواهب دنیوی قناعت را پیشه خود ساخته و در برخورد با دنیا پیشگامان الهی و رهبر شهید را الگو و اسوه خویش قرار داده بود. براین اساس که دولت‌آبادی دست‌پرونده و یکی از یاران و سربازان قلم به دست رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری (ره) به شمار می‌رفت و خصلت ساده‌زیستی را از رهبر و مراد خویش به ارث برده بود. در بدترین شرایط اقتصادی زندگی می‌کرد؛ اما دست از نوشتن بر نمی‌داشت و نوشتن تاریخ و فعالیت‌های فرهنگی را رسالت دینی، ملی و فرهنگی خود می‌دانست.

استاد بصیراحمد دولت‌آبادی، پس از شهادت رهبر شهید، از سوی رهبران سیاسی هزاره، مورد بی‌مهری و در انزوا قرار گرفت. ولی او در هدف و آرمان‌های والایی که در ذهن داشت، هرگز ذره‌ای متزلزل

چریکی بود که همواره در جبهه مقاومت عدالتخواهی حضور داشت و هیچ‌گاه دست از قلم برنداشت و با این ابزار از هویت کتمان شده مردم خویش دفاع کرده و تا آخرین نفس در سنگر دفاع از تاریخ قوم و مردم مظلوم، رزمیده و مقاومت کرد.

۳. تاریخ‌نگار متعهد

یکی دیگر از ویژگی‌های منحصر به فرد استاد دولت‌آبادی تعهدش در احیای هویت قوم هزاره بود. دکتر احمدی، در بخشی از سخنان خویش این‌گونه توصیف می‌کند: «بصیر احمد دولت‌آبادی را روزنامه‌نگار آرمان‌گرا دانست که ده سال تمام جبل‌الله را به‌گونه‌ای به‌پیش برد که در آن هرگز نامی از خود نبرد.» (احمدی: ۱۳۹۷)

او در ایران پس از یک دوره فشرده مطالعاتی و فراگیری شیوه کار مطبوعاتی، در سال ۱۳۶۲، با تأسیس مجله جبل‌الله از سوی استاد مزاری، به‌عنوان مدیرمسئول و سردبیر، ویراستار، صفحه‌آرا و در کل همه‌کاره این مجله معرفی شد تا سال ۱۳۶۹ ادامه داشت. طبیعی است که او هم‌زمان در قالب سازمان نصر نیز فعالیت سیاسی می‌کرد. با تشکیل حزب وحدت و آمدن هیئت آن به سرپرستی شهید مزاری به ایران در اواخر سال ۱۳۶۸، بار سنگین کار در سازمان نصر از دوش دولت‌آبادی برداشته شد و او بیشتر عنوان نمادین مسئولیت مجله جبل‌الله را برعهده گرفته و با استفاده از این فرصت پیش‌آمده به کارهای تحقیقاتی زمین‌مانده، روی آورد. استاد بصیراحمد دولت‌آبادی، همانند شهید استاد مزاری در پیشگاه مردم خویش متعهد شدند که از هویت تاریخی قوم خود دفاع کند و یکی با ابزار تفنگ در سنگر و بیان در مجامع عمومی و بین‌المللی و دیگری با ابزار قلم با تدوین مقالات و کتاب‌های علمی از گذشته تاریخی سیاه مردم و از گزارش از درد و رنج مردم و نیز به نقد منابع که به‌وسیله دیگر نویسندگان نوشته شدند و تاریخ مردم هزاره را تحریف و وارونه گزارش کردند، پرداخت و تلاش‌های فراوانی در این زمینه کرد.

یکی دیگر از ویژگی‌های منحصر به فرد استاد بصیراحمد دولت‌آبادی این بود که همواره طلاب و دانشجویان را به نوشتن تشویق و راهنمایی می‌کرد و استاد دولت‌آبادی جز اولین افرادی بود که طرح و چگونگی تحقیق و پژوهش‌محور را در جامعه المصطفی، تدوین کرد. (یادداشت‌های نگارنده ۱۳۸۴) او خود را متعهد و ملزم به ارتقای سطح آگاهی در جامعه می‌دانست.

۴. روزنامه‌نگار پرکار

استاد دولت‌آبادی، یک روزنامه‌نگار موفق و پرکار در کارهای مطبوعاتی بود که در همه نشریات سازمان نصر و حزب وحدت قلم می‌زد و تحلیل می‌کرد. آقای دکتر احمدی در بخشی دیگر از سخنانش به اینکه دولت‌آبادی یک روزنامه‌نگار موفق بود، نیز اشاره کرده است: دولت‌آبادی از آن روزنامه‌نگاران پرکاری بود که با یک آرمان بلند در راستای «عدالت‌خواهی» قلم می‌زد. سراسر زندگی استاد دولت‌آبادی با قلم و مطالعه سپری شد. از روزنامه‌نگاری گرفته تا تدوین تاریخ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مردم کشورش با نگاه تیزبینانه به بوته نقد گرفت و ثبت تاریخ کرد. (احمدی: ۱۳۹۷)

دولت‌آبادی همواره در کنار رهبر شهید، قلم می‌زد و با بردباری خاص از استاد مزاری حرف‌شنوی داشت. در دوره فعالیت مجله جبل‌الله، برخی از مقالات را استاد شهید چند بار اصلاح می‌کرد و استاد دولت‌آبادی اصلاحات را با جان و دل می‌پذیرفت و هرگز از پذیرش آن سرباز نمی‌زد. از تعداد آثاری علمی که در قالب‌های مقاله، کتاب استاد بصیر احمد دولت‌آبادی تدوین کرده می‌توان دریافت که ایشان یکی محققان، مورخان و نویسندگانی پرتلاش و پرکار جامعه ما بوده است که توانسته این‌همه آثاری معتبر، متنوع، متعدد و فراوانی را در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خلق کرده و از خود به یادگار بگذارد.

۵. تاریخ‌نگار منتقد

یکی از ویژگی‌های شخصیتی دولت‌آبادی کار علمی فرهنگی باروحيه انتقادی و احیای هویت بود که در این باره دکتر احمدی، دولت‌آبادی را تاریخ‌نگار منتقد تاریخ رسمی افغانستان خوانده افزود: «نکته مهمی که دولت‌آبادی روی آن انگشت گذاشت و شالوده کارهای فکری و فرهنگی ایشان را شکل می‌داد، «احیای هویت» کتمان شده مردمش بود.» (احمدی: ۱۳۹۷)

همه آثار تاریخی که دولت‌آبادی نوشته است. بیان‌کننده واقعیت‌های تاریخی قوم هزاره را در کشور بیان کرده است و در آثار خویش از سانسور و کتمان تاریخ قوم خویش، نامبرده است. دغدغه استاد دولت‌آبادی در نقد آثار تولیدشده از سوی دیگر مورخانی بود که آگاهانه و یا ناآگاهانه درباره تاریخ اقوام تولیدشده بود. در برخی از منابع متأسفانه از روی ناآگاهی نامی از قوم شریف



۴. روزنامه افغانستان ما، (۱۹ عقرب ۱۳۹۷)، «آرامش در غربت - زندگی‌نامه و آثار بصیراحمد دولت‌آبادی»، کابل: <http://dailyafghanistan.com>
۵. روزنامه افغانستان ما، (۱۷ قوس ۱۳۹۷)، «بصیراحمد دولت‌آبادی؛ نهال خودروی سنگلاخ‌ها و صخره‌های خشک تاریخ»، کابل: <http://www.dailyafghanistan.com>
۶. روزنامه اطلاعات روز، (۲۰۱۸)، درباره‌ای بصیراحمد دولت‌آبادی «رنجی که برد»، کابل: روزنامه اطلاعات روز.
۷. استاد دولت‌آبادی، (در پاورقی مقاله)، «آثار و پیامد های فرهنگی و اجتماعی مهاجرت»، مزار شریف، شماره های ۲۵ و ۲۶، سال دوازدهم، پاییز و زمستان ۱۳۸۴، ص ۲۰۲

هزاره برده نشده بود و یا تاریخ این قوم را که یکی از بومی‌ترین گروه قومی این کشور است، تحریف کرده بود. ازاین‌روی، استاد دولت‌آبادی با تلاش‌های فراوانی شبانه‌روزی توانست برخی منابع بسیار جدیدی را در این زمینه بنگارد.

منابع

۱. بنیاد اندیشه با همکاری دانشگاه‌های «ابن‌سینا» و «گوهرشاد»، (۱۵ قوس ۱۳۹۷)، «گرامیداشت مقام فرهنگی و پژوهشی زنده‌یاد بصیراحمد دولت‌آبادی»، کابل: در هتل انترکانتیننتال.
۲. دولت‌آبادی، بصیر احمد، (۱۳۸۴)، هزاره‌ها از قتل‌عام تا احیای هویت، قم: ابتکار دانش.
۳. نرم‌افزار جغرافیای جهان اسلام، (بی‌تا)، مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی، قم: <http://wikifeqh.ir>

دولت‌آبادی و روایت آگاهانه دردها و ستم‌ها

□ غرjestانی

پیش‌درآمد

زنده‌یاد بصیراحمد دولت‌آبادی نیاز به معرفی خاص ندارد. کسانی که محرومیت، تبعیض و ستم ملی را حس کرده باشد، با درد و درک و فهم دولت‌آبادی از این تبعیض و ستم آشنا است. دولت‌آبادی با قلم خود به گونه‌های مختلف درد و ستم و تبعیض که در بیش از یک قرن بر مردم و قوم که وی منسوب به آن است، را به خوبی بیان کرده و در نوشته‌ها و یادداشت‌های گوناگون در قالب کتاب و مقاله و گفتار آن را بر آفتاب کرده است. دولت‌آبادی هرچند موفق به ادامه تحصیلات اکادمیک در سطح عالی نشده بود اما همت و تلاش، پشتکار و

شکیبایی توأم با درک درست از وضعیت و لمس مستقیم تبعیض و ستم جاری به قول خود وی در «ستم‌آباد» از وی دولت‌آبادی ساخته بود.

آنچه برای دولت‌آبادی اهمیت داشت بیان دردها و رساندن آن به توده مردم و به ویژه جوانان از طریق نوشتار و گفتگوی رودررو، متقابل و ساده بود. دولت‌آبادی با بصیرت تمام آنچه را که در یک سده اخیر بر مردمش رفته بود، از جمله ستم ملی، قومی و اداری و غصب دارایی‌ها و سرزمین‌پدري آگاهانه در قالب نوشتار چه در کتاب‌های «شناسنامه افغانستان»، «شناسنامه احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان»، «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت»، «از ابدالی

فصل چهارم: سرنوشت هزاره‌ها بعد از شکست،

فصل پنجم: مهاجرت و آوارگی هزاره‌ها بعد از قتل‌عام و فرمان بردگی،

فصل ششم: بازگشت دوباره هزاره‌ها در صحنه اجتماعی و کشوری افغانستان،

فصل هفتم: احیاگران هویت سیاسی - اجتماعی جامعه هزاره.

دولت‌آبادی و روایت درد و رنج هزاره‌ها

۱. آغاز سرکوب هزاره‌ها

در فصل اول کتاب هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، مرحوم دولت‌آبادی ضمن اشاره به نخستین مهاجرت دسته‌جمعی مردم از افغانستان به خارج از آن، مهاجرت بیش از ۷۰ خانواده از مردم غزنی و کابل به استرالیا با خواست دولت انگلیس را ذکر نموده و نخستین قربانیان هزاره را هزاره‌های شیخعلی نام می‌برد. وی می‌نویسد که به دلیل موقعیت و اهمیت استراتژیکی منطقه شیخعلی که در مسیر کابل - بامیان یا شمال و جنوب قرار گرفته است، بیش از هر ناحیه و منطقه دیگر مورد توجه عبدالرحمان خان قرار گرفت. از این رو عبدالرحمان پیش از اینکه به سرکوب مردم ترکستان بپردازد، هزاره‌های شیخعلی را سرکوب کرد زیرا در آن زمان مسیر سالنگ ساخته نشده بود کاروان‌های نظامی از مسیر شیخعلی، بامیان و دره شکاری به شمال می‌رفتند. دولت‌آبادی دستور عبدالرحمان خان را خطاب به طرفدارانش در این زمینه به نقل از سراج‌التواریخ چنین نقل می‌کند:

«ریشه هستی هزاره شیخعلی را از بلندی کوه و پستی مغارات به کلی قطع و قمع نماید، چنانچه جلادت فشرده، چهار صد و هفتاد تن از مردان و زنان و پسران و دختران قوم شرارت توأم "علی‌جم" را از جمله هفت صد خانوار قوم مذکور که از راه خفا در بین طابفة "کرم‌علی" جای گرفته بودند، اسیر نموده به محمدحیدر خان مذکور سپردند و همچنین هفت صد و هفده تن دیگر را نیز که از اول تا حال تا روز ورود محمدحیدر خان (رمضان ۱۳۰۷) به قتال و جدال از جهال نکوهیده فعال آن قوم شریر گرفتار ساخته در قید سلاسل و اغلال انداخته بودند و تفویض کردند.» (دولت‌آبادی، ۴۹).

این چنین بود که نخستین جرقه سرکوب هزاره‌ها در ۱۳۴ سال پیش از امروز کلید خورد و متأسفانه این روند با شدت و ضعف همچنان ادامه دارد و از هزاره‌ها قربانی می‌گیرد. با این تفاوت که

تا ربانی، «مزاری ماندگارترین تلاش در تاریخ هزاره‌ها»، «در مزار بی‌مزاری» و... و چه در مقالات گوناگون در مجله‌های حبل الله، پیام مستضعفین، سراج، صراط، هفته نامه وحدت و... به خوبی انعکاس داده است. معرفت و انتخاب مسیر تاریخ‌نگاری و دلدادگی دولت‌آبادی به آن مرهون همراهی وی با رهبر شهید استاد مزاری است. چنان‌که وی به این نکته در کتاب «از نانوایی تا کاشانک همراه با استاد مزاری» اشاره کرده است و همچنین در عنوان "اهدا" کتاب هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، چنین می‌نویسد: «اهدا به روان مردی که یکی پایم را به مکتب کشانید تا چیزی بیاموزم و آن پدرم بود... و دیگری قلم به دستم داد تا شرح حال مردم بخت برگشته را بنگارم و آن بابه مزاری بود...» هرچند ارادت و دلدادگی مرحوم دولت‌آبادی به رهبر شهید چنان برجسته و فرازمند بود که علاوه بر تدوین زندگی‌نامه رهبر شهید، چندین کتاب و یادداشت بلند در باره رهبر شهید استاد مزاری به رشته تحریر درآورد از جمله «ناگفته‌های بصیراحمد دولت‌آبادی از زندگی و مبارزات رهبر شهید مزاری»، «مزاری ماندگارترین تلاش در تاریخ هزاره‌ها»، «خدمات فرهنگی بابه مزاری»، «نامه‌های مردم به بابه مزاری» و «از مزار بگویم و یا از مزاری». به نظر نویسنده دردمندترین و با احساس‌ترین نوشته ایشان در کتاب هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت انعکاس یافته است. هر چند در تمام کتاب‌ها، نوشته‌ها و مقالات وی انعکاس سوزانده ستم و پژواک تبعیض تاریخی به خوبی نمایان است اما در کتاب «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» پژواک این درد و درک در حد اعلی نمایانده شده است. از این رو در این نوشته فرازهای از این کتاب به عنوان شاهد بر این پژواک آورده خواهد شد.

معرفی اجمالی کتاب «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت»

این کتاب دارای هفت فصل و مقدمه با عناوین زیر می‌باشد:

نگاه گذرا به: قتل عام، بردگی و آوارگی هزاره‌ها در یک قرن گذشته، فصل اول: تاریخچه پناه‌گزینی افغانستانی‌ها در خارج از مرزهای کنونی،

فصل دوم: سیاست عبدالرحمان با هزاره‌ها، از آغاز قدرت‌گیری تا تسلیم کامل،

فصل سوم: قیام سراسری هزاره‌جات پس از تسلیم شدن،

گاهی انگیزه عاملان این جنایات قومی است و گاهی مذهبی و گاهی استخباراتی و تصرف دارایی و سرزمین. این روند در دوره جمهوریت و دوره دوم طالبان نیز با بریدن سر گروگان‌های هزاره در زابل، حمله بر تظاهرات مدنی و مسالمت‌آمیز در دهمزنگ و چهار راه آریانا، مساجد و مراسم‌های دینی، مکاتب و آموزشگاه‌ها، شفاخانه‌ها و کلپ‌های ورزشی ادامه دارد.

۲. غصب سرزمین:

نخستین انگیزه عاملان کشتار هزاره‌ها و همچنین سایر اقوام را می‌توان تصرف سرزمین و جایدادهای آنان نام برد. هزاره‌جات (هزارستان) در آغاز کشتار هدفمند این مردم بسیار وسیع و گسترده از محدوده فعلی بود. هرچند در باره محدوده هزاره‌جات بسان سایر موضوعات روایات مختلف وجود دارند اما همه نویسندگان این منابع معترفند که ساحه بسیار وسیعی توسط عاملان کشتار هزاره‌ها و طرفداران آنان غصب و تصرف شده‌اند. دولت‌آبادی به نقل از تیمور خانف محقق روسی که از منابع مختلف تاریخی و جغرافیایی استفاده کرده و محدوده جغرافیای هزارستان را بیان کرده است، چنین می‌نگارد:

«در سال‌های (۱۸۸۰-۱۸۱۹) هزاره‌ها به صورت کامل موقعیت هزاره‌جات را اشغال کرده و مستقل بودند، منطقه هزاره‌جات در غرب و شمال غرب کابل موقعیت دارد که حدود آن تا شهر غزنی و قلات غلجایی و همچنان نواحی بلخ و اندراب تا هرات را احتوا می‌کند... سپس چار فرسخ تا غرب غزنی و بعد به امتداد سلسله کوه و سرک از شهر غزنی تا شهر قندهار امتداد می‌یابد» (دولت‌آبادی، ۵۷)

بصیراحمد به نقل از مجله غرجستان، شماره ۵ چاپ کابل نیز چنین می‌نویسد:

«جغرافی نویسان عرب و خراسان این ناحیه (هزاره‌جات) را که از جانب غرب به بادغیس و از طرف شرق به کابل، از سمت شمال به گوزگانان و از سوی جنوب به غزنی محدود است به نام‌های "غرج" یا "غرج‌الشار" یعنی کوه پادشاه، غرشتان، غرجه، و غرجستان در آثار خود ضبط کرده‌اند که این تعابیر همه معنای واحد دارند که همان کوهستانی بودن را می‌رساند. بنابراین این ساحه جغرافیایی وسیع و کوهستانی تا عصر عبدالرحمان خان تقریباً به شکل نیمه خود مختار اداره می‌شد.» (همان، ۵۹).

این جغرافیای وسیع پس از کشتار هزاره‌ها و کوچ اجباری آنان

توسط حکومت عبدالرحمان خان، اشغال و محدود شد و حتی برای تصرف سرزمین هزاره‌ها فتوای کفر و قتل عام آنان از سوی مولوی‌های درباری (کاتب، وقایع افغانستان، ۲۵۱) صادر شد و سرزمین وسیع آنان به تصرف طرفداران حاکمان وقت درآمد. مهم‌ترین انگیزه قتل عام و سرکوب هزاره‌ها توسط عبدالرحمان خان منقاد شدن و به اصطلاح امروز «رعیت» شدن هزاره‌ها نبود بلکه هدف اصلی کشتار آنان، تصفیه و تخلیه سرزمینی هزاره‌ها بود که این سیاست در حال حاضر نیز به نحوی در نقاط مختلف افغانستان ادامه دارد.

۳. کاهش نفوس هزاره‌ها:

یکی از عوامل کشتار هدفمند اقوام مختلف افغانستان به ویژه هزاره‌ها نابودی آنان یا کاهش شدید حضور آنان در جغرافیای بنام افغانستان بوده و است. اینکه از زمان تأسیس جغرافیای سیاسی بنام افغانستان تا هنوز یک سرشماری دقیق از میزان و نفوس افغانستان حتی در دوره بیست ساله جمهوریت انجام نشد، علت چنین کوتاهی، سیاسی است تا میزان نفوس هر قوم و کتله مشخص نشود و بحث اکثریت و اقلیت در هاله‌ای از ابهام باقی بماند زیرا پشتون‌ها که غالباً حاکمان متعلق به آنان‌اند، ادعای اکثریت دارند و با سرشماری دقیق این ادعا با چالش جدی مواجه خواهد شد. زمامداران افغان برای رسیدن به اکثریت و تثبیت آن در جغرافیای بنام افغانستان از هیچ ترفند و جنایتی نه درگذشته دریغ کرده‌اند و نه حالا دریغ می‌ورزند. روی این ملحوظ نخستین کاری که در دوره عبدالرحمان صورت گرفت، علاوه بر کشتار سایر اقوام مثل اقوام ازبیک، تاجیک، نورستانی و... به گواه تاریخ بیش از ۶۲ درصد هزاره‌ها توسط حکومت و نظامیان عبدالرحمان کشته شدند و شماری زیادی از آنان به هند بریتانوی، ایران و آسیای میانه پناه گزین شدند.

جالب اینجاست که در این کشتار هدفمند و برنامه‌ریزی شده، برخی از سران هزاره مثل امروز با حکومت عبدالرحمان همکار بوده‌اند. زنده‌یاد دولت‌آبادی از این افراد چنین یاد می‌کند:

«محمد عظیم بیگ که همچون بسیاری از میران دیگر هزاره صرفاً به منافع شخصی خود فکر می‌کرد نه منافع عامه مردم. لذا پس از این تبادل نامه‌ها دچار وسوسه شده، به عبدالرحمان پیشنهاد داد که اگر به او لقب سرداری اعطاء شود، او در سرکوبی مردم دایه و فولاده پیش قدم خواهد شد و عبدالرحمان هم همین را می‌خواست لذا به تاریخ ۶ ذی قعدة ۱۳۰۴ ق به واسطه‌های خود این طور

نوشته:

شمایان از طرف سرکار والا مأمور حرف زدن با مشارالیه هستید. البته او را به دولت خداداد امیدوار ساخته تسلی و اطمینان او را به رحمت و احسان سرکار والا حاصل می‌کنید. خلعت مهر طلعت پادشاهی و خطاب سرداری برای او که خدمت می‌کند و وجود او یکی از دولت‌خواهان صادق به حساب آید، البته سزاوار خواهد بود. پس لازم است که عهد و میثاق اطاعات و فرمانبرداری او را به سوگند و قسم خدا و رسول و داووده امام (ع) حاصل کرده، به حضور والا بفرستید.» (همان، ۶۹).

۴. سیاست سرزمین سوخته:

یکی از سیاست‌های امرای افغان و پیروان آنان، از پادشاه گرفته تا امیرالمؤمنین، خلیفه و... تخریب عամدانه زیربنای اقتصادی و به فقر کشیدن مردم بوده و هست. این سیاست از زمان عبدالرحمان آغاز شده و تا هنوز نیز با شدت و ضعف در اشکال مختلف ادامه دارد. علاوه بر غصب و تصرف زمین شخصی مردم غیر پشتون از جمله هزاره‌ها و وضع انواع مالیات بر زمین، انسان و احشام، تا جایی که امکان داشت دارایی‌های منقول، زمین‌های زراعتی و خانه‌های مردم را آتش می‌زدند. اگر تاک‌های انگور و باغ‌های میوه شمالی و تخریب خانه‌ها در یک‌هولنگ در دور اول حکومت طالبان تبدیل به زمین سوخته و ویران شد، اگر درختان میوه شماری از مردم هزاره در ولسوالی ارزگان خاص و درختان مردم هزاره در منطقه بند کوسه ورس ولایت بامیان و خانه‌های مردم در قریه‌جات ولایت جوزجان در این دوره بی‌رحمانه قطع شده و آتش زده می‌شود همه و همه بر گرفته شده از سیاست باقی مانده از دوره عبدالرحمان خان می‌باشد. دولت‌آبادی این سیاست سرزمین سوخته را از زبان کاتب چنین نقل

می‌کند:

«و این محاربات از عریضه مؤرخه پنجشنبه، سلخ ماه محرم افسران مذکوره به گوش دادنیوش حضرت والا رسیده، در روز ششم ماه صفر ۱۳۱۰، ایشان را فرمان کرد که آبادانی مردم "میرآدینه" را تمام آتش زده بسوزانند و زراعات ایشان را تمام خوراک دواب و موآشی و اسپان نمایند و همچنین "زردک" و "پشه" و "شیرداغ" را خراب کرده، بر باد دهند و پس از استیصال آنان، روی به سوی "قلندر" نهاده و جزای ایشان را داده و بغاوت آن نواحی و اطراف را کشته و اسیر و دستگیر نموده، آثاری از وجود خود ایشان و زراعت ایشان را نمانده، نیست و نابود کنند و تا "سنگماشه" جاغوری راه را از خار فتنه‌جویان مفسده‌خواهان پاک و مصفا سازند.» (همان، ۱۰۵)

بنابراین دولت‌آبادی را می‌توان همانند علامه فیض‌محمد کاتب هزاره راوی دردها، ستم‌ها، تبعیض‌ها و رنج‌های مردم هزاره دانست که در این یک سده و چند دهه بر مردم هزاره رفته است و این ستم و کشتار و نسل‌کشی در سه دهه اخیر به شدت افزایش یافته است بگونه‌ای که این مردم نه در مسیر راه‌ها، نه در مساجد و مکاتب و نه در بازار و کلوپ‌های ورزشی و شفاخانه‌ها امنیت ندارند و این سناریو و کشتار هدفمند حتی در دوره دوم طالبان که ادعای تأمین امنیت کامل در سراسر افغانستان را دارند، همچنان ادامه دارد و کاتب و دولت‌آبادی دیگری باید این دردها و ستم‌ها و کشتار مردم بی‌گناه را روایت نموده و ثبت تاریخ نمایند.

منبع:

دولت‌آبادی، بصیراحمد، (۱۳۸۵)، هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، قم: ابتکار دانش.

بصیر احمد دولت آبادی؛ شمع در تاریکی زمان



محمد علی ابراهیمی

خصوصیات قوم هزاره فقط در حوزه فعالیت فیزیکی و کار عملی منحصر نیست؛ تمام اقشار این جامعه در هر بخشی که بوده با همین ویژگی توانسته اند قد راست کرده و در کنار جوامع دیگر نفس بکشند

دولت آبادی کیست؟

بصیر احمد دولت آبادی، محقق، پژوهشگر، (وبسایت خبرگرای صدای افغان) مورخ، شخصیت دردمندی از همین قوم بود که در روزگار خیلی دشوار مبارزات خود با وصف موارد فوق را پشت سر نهاد و به

برای کشورها و مللی که با مردم هزاره و تشیع افغانستان در تعامل بوده اند، به خوبی ثابت شده است که آنان مردم صادق، قانع، سخت کوش، امین بوده و دلسوزتر از آنها در جهان یافت نمی شود. آنها مردم مسئولیت پذیر و رامی هستند که تمام استعداد و توانایی های خود را صادقانه و ایثارگرایانه در طبق اخلاص گذاشته و از خود جان فدایی می کنند.

مردم هزاره برای موفقیت و عبور از موانع فقط به تلاش خود متکی هستند و هر راه دشواری را از طریق صبر و تحمل شکیبایی طاقت فرسا به آخر رسانده و صاحب دستاورد می شوند. این

فشرده و فراگیری شیوه کار مطبوعات، در سال ۱۳۶۲ به عنوان مدیر مسؤول و سر دبیر، ویراستار، تهیه کننده و صفحه آرای مجله حبل الله تعیین گردید. وی پس از تشکیل حزب وحدت، در سال ۱۳۷۱ اولین اثر خود را به اسم شناسنامه افغانستان را چاپ کرد و در اواخر همان سال شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان را نیز به زیور طبع آراسته ساخت. (بصیراحمد دولت آبادی، وبسایت ویکی زندگی، دانشنامه عمومی سبک زندگی)،

شناسنامه انقلاب، افغانستان ناشناخته، مراکز علمی - فرهنگی افغانستان، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، شناسنامه علما و دانشمندان افغانستان، طرح صلح و آشتی ملی در افغانستان، هزاره‌ها، پناه‌گزینی و کتمان هویت، هزاره‌ها از قتل‌عام تا احیای هویت نیز از دیگر آثار و کارکردهای وی هستند که برخی چاپ و برخی دیگر هنوز به صورت خامه مانده است. (وبسایت ویکی پدیا، دانشنامه آزاد)

وی در حبل الله تمام مقالات، تحلیل‌ها، گزارشات جبهه‌ها و اخبار را تهیه کرده و با نام مستعار به نشر می‌سپرد. حتی مدیر مسؤولیت آن هم به نام «سمیع» بود. (بصیراحمد دولت آبادی، وبسایت: Wikipedia Modernized) از این جهت مرد پرکار، فوق‌العاده فعال و عاشق کار مطبوعاتی فنی و تخصصی، نویسندگی و پژوهشگری بود و تا آخر عمر حتی ساعتی نیا سود و آرام نگرفت. این مرد فرهیخته با آن که تحصیلات آکادمیک نداشت، ولی از لحاظ انجام و ارائه پروژه‌های علمی نمونه روزگار و سرآمد است. تا حال احدی به میزان خدماتی فرهنگی را که او برای محرومیت زدایی و افتخار آفرینی جامعه هزاره و تشیع افغانستان انجام داده، هیچ کس دیگر انجام نداده است. دلیل این مدعا آثار ماندگار از پویش مستدام او است که بهترین دلیل و نشان فرزاندگی او حساب می‌شود و به عنوان چراغ راه آیندگان مرجع قرار گرفته و کاوشگران حوزه هزاره‌جات و افغانستان را به دنبال خود می‌کشاند.

سیمای شخصی و خصوصیات فردی دولت آبادی

بصیراحمد دولت آبادی شخص بسیار مقدس، متدین، آرمان طلب و آرمان خواه بود برای مردم و سرزمین هزاره می‌تپید، و ضمیر نا آرام داشت. سال‌ها در حبل الله قلم زد، یک تنه متن آن را تهیه کرده و به نام سمع مدیریت آن را بدون کوچک ترین منافع مادی و چشم داشت

شهرت جهانی رسید. شگفتی در زندگی این مرد آن است که در بسیاری از موارد دست بسته و مجبور نبود؛ ولی شدت امانت داری و حراست از دارایی عمومی وی را چنان ساخته بود که اصلاً هوس طمع را هم در دسپرد و خیانت نداشته باشد تا خوش نام و افتخار آمیز زندگی نماید.

بردباری دولت آبادی در نامالییات زندگی

دولت آبادی قبل از آن که به کانادا مهاجرت نماید، چنان در تنگنای زندگی و رفاه مادی زیست که قد هر قامتی را شکسته و خم می‌ساخت. به عنوان نمونه وقتی دکتر صفا حمیدی عراقی ناگهانی از احوال زندگی شخصی و خانوادگی او خبر شد، تصمیم گرفت که سال‌های زیادی بدون دریافت حق ویزیت، اعضای فامیل او را پذیرا شده و مساعدت درمانی نماید. وی در شهرک بنیاد قم طبابت می‌کرد و توان همین مقدار کمک و مساعدت به وی و خانواده‌اش را داشت.

الگو بودن زندگی دولت آبادی

بصیراحمد دولت آبادی به لحاظ آن که در آوان جوانی و تحصیل با زندگی پیشوا و مقتدای خود حضرت علی(ع) آشنا شده بود و نهج البلاغه را بارها خوانده بود، زندگی آن حضرت را الگوی رفتاری و زیستی خود قرار داده بود. چنان که خود وی گفته است: «بارها این کتاب [نهج البلاغه] را خواندم و هنوز هم می‌خوانم». (ویکی فقه، دانشنامه حوزوی)

دولت آبادی نه از آن جهت که یک انسان تنبل و بیکار باشد که به زندگی خانوادگی و شخصی خود نرسد، بلکه هدف والا داشت و درد و درک قوم فرصت برایش نمی‌داد تا به خود برسد، بلکه پیوسته به دنبال کاوش و کشف حقایق و مصائب سرزمین و مردم هزاره بود و برای آشکارسازی و معرفی اوضاع عمومی جامعه هزاره، وقت آن را نداشت که مثل دیگران به زر اندوزی و تجملات گرانش پیدا کرده خود را مصروف آن سازد. کسانی که او را می‌شناخت، می‌دید که فقر از چهره او می‌بارد ولی هرگز خم به ابرو نمی‌آورد و از تعقیب اهداف خود دست بردار نبود.

ثقل فعالیت و کارکردهای مهم دولت آبادی

مرحوم دولت آبادی در آغاز دهه شصت ۱۳۰۰ ش، بعد از مطالعه

عهده‌دار بود و خیلی صادقانه و مسؤولانه نگاشت و قلم زد.

او به شدت آدم حاضر‌الذهن و حاضر جواب بود، در مقابل حقوق مردم خود کوتاه بیا و معامله‌گر نبود، در طول حیات شخصی خود زندگی سخت و طاقت‌فرسایی داشت، با این که تمام امکانات نشریه جبل‌الله در اختیار وی بود، اما حتی یک ریال آن را بی‌جا، خائنانه و شخصی مصرف نکرد.

بنابراین خلاصه ویژگی اخلاقی و سبک زندگی او چنین بود:

۱. قناعت و ساده‌زیستی؛ دولت‌آبادی قناعت‌پیشه بود و از تجملات اجتناب می‌ورزید (آیتی، وبسایت شفقنا) و با وجود فقر و نیازمندی، حاضر نشد دست از نوشتن بردارد یا مطابق میل جریانات سیاسی روز بنویسد. (جعفری، وبسایت اطلاعات روز)

۲. دردمندی و تعهد؛ بصیراحمد که خود شاهد محرومیت‌های اجتماعی و تبعیض بود، با ابزار قلم، روایت‌گری رنج مردم را به‌عهده گرفت. او فعالیت فرهنگی را رسالت خود می‌دانست. (آیتی، وبسایت شفقنا)

۳. روحیه انتقادی؛ دولت‌آبادی روحیه انتقادی داشت و به‌همین دلیل بخش‌های از تاریخ مردم هزاره را که در آثار مورخان کشور تحریف، سانسور و یا کتمان شده بود، مورد نقد و بررسی قرار داد. (آیتی، وبسایت شفقنا)

ثمره و دستاوردهای پژوهشگری دولت‌آبادی

آثار قلمی و محصولات فکری این مرد پرکار متعهد به بیش از ده‌ها عنوان کتاب، مجلات و مقالات می‌رسد که آمار اجمالی آن در رسانه‌های جمعی و سایت‌های مختلف نشر شده است.

حتی همین سراج‌التواریخی که امروز در دست عموم است و موجب انتقال دردها و رنج مژمن مردم هزاره شناخته می‌شود، با چشم تیزبین، روحیه کاوشگری، ظرافت نگری، و آشکار سازی دولت‌آبادی و شمار دیگری از نخبگان به زیور خوانش و طبع آراسته گردید و خدا می‌داند که چند هزار ساعت، روز، ماه و سال عمر دولت‌آبادی بدون مزد و محنت سر آن مصرف شده تا به دسترس همگان قرار گیرد. تیم کاری دولت‌آبادی و تخصص آنان گویا خطوط پریده و رنگ باخته نسخ نخست سراج‌التواریخ را به این زیبایی و قابل فهم کرده و به سخن آورده است. در این زمینه اگر ژرف نگری شود، کار دولت‌آبادی به اندازه کار یک مؤسسه تحقیقاتی می‌باشد که یک

تنه آن را پیش برده است که چنین خدمتی را تاکنون هیچ مدعی دل‌سوزی و فداکاری نتوانسته است انجام دهد. (مصاحبه با یکی از دوستان و آشنای نزدیک و همشهری‌های دولت‌آبادی).

دیدگاه‌ها در باره دولت‌آبادی

عبدالقیوم آیتی:

دولت‌آبادی از لحظه‌لحظه عمر خویش استفاده کرده و درد و رنج مردم خویش را ثبت و ماندگار تاریخ ساخت و در راستای احیای هویت جامعه هزاره تلاش‌های فراوانی کرد (آیتی، وبسایت شفقنا) وبسایت پارس:

وی یکی از نویسندگان مطرح در هفته‌نامه «وحدت» بود که توسط حزب وحدت اسلامی افغانستان در ایران منتشر می‌شد. (وبسایت پارس، ۱۷ عقرب ۱۳۹۷ ش) مجله خامک:

دولت‌آبادی علاوه بر کارهای مطبوعاتی مدت زمانی به عنوان استاد مشاور (به دلیل نداشتن مدرک اکادمی) در «مرکز جهانی اسلام» در سطح کارشناسی ارشد یا ماستری مشغول فعالیت بود و طلاب جوان را به نوشتن پایان‌نامه در بخش تاریخ و مسایل سیاسی - اجتماعی افغانستان تشویق و کمک می‌کرد. (مجله خامک، ۵ عقرب ۱۴۰۲ ش) کانون افغانستانی‌های فنلاند:

دولت‌آبادی فعالیت‌های مطبوعاتی خود را اولین بار با نوشتن دو مقاله بسیار ساده و ابتدایی، تحت عنوان «جبهه ملی پدر وطن» و «ترفندهای خاد جهت فریب مردم» در نشریه «پیام خون» در تابستان سال ۱۳۶۰ ش برابر ۱۹۸۱ م که از مدرسه نانوائی چهارکنت ولایت بلخ نشر می‌شد، آغاز کرد. (وبسایت کانون افغانستانی‌های فنلاند) افغانستان‌ما:

وی از همان آغاز ورود به شهر به «روزنامه بیدار» که در مزار منتشر می‌شد، اشتراک می‌کند و علاوه بر آن، روزنامه‌های هیواد و انیس را نیز می‌خواند و با مجلات جوانان ایران و برخی از مجلات خود افغانستان هم‌آشنایی پیدا می‌کند. این سال‌ها [دوره تحصیل] یکی از دشوارترین دوره‌های زندگی دولت‌آبادی به حساب می‌آید. (سایت افغانستان‌ما، بارگزاری: ۱۹ عقرب ۱۳۹۷)

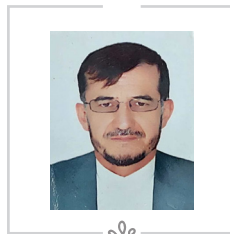
بصیراحمد دولت‌آبادی یکی از دود چراغ خورده‌های است که با ارائه خدمات بزرگ تاریخی، علمی و فرهنگی که چهار دهه برای افغانستان و مردم هزاره کار کرد، بی‌توقع و مشتاقانه از تمام لحظات زندگی خود استفاده کرد تا کاوش کند، یادداشت نماید، بنویسد و نشر کند. او مصداق اصلی شمع سوزانی است که سوخت، گدازه شد، محو گردید و فنا شد تا خاک رهی مکتب و نوری در تاریکی زمان برای آیندگان گردیده و دست نوآموزان دردمند نسل آینده را گرفته تا اعماق فجایع و جنایات به اجرا درآمد بر قوم مظلوم هزاره را نشان داده و به آنان بگوید که این است اسطوره‌های خونبار و جریان رنج ناقص قومی که به دست مدعیان ملیت واحد و همزیستی مشترک به دروغ به اجرا در آمده است. به آنان نشان دهد که آنانی که گله و رمه خود را به مزارع ناچیز پدران ما چرانده چاق و فربه شده به آن سوی مرز رفته از سود سرشار مست گردیده و سال دیگر باز هم عربده زنان باز آمده و مصیبت سال‌های گذشت را تکرار کرده‌اند!

دولت‌آبادی برای بیان واقعیات زیست‌بوم قوم شلاق‌خورده خود و آشکارسازی دردهای نهفته آنان در تاریکی زمان انگشت‌های خلاق خود را یک لحظه استراحت نداد و دست از نوشتن برنداشت تا بتواند در عرصه فعالیت تاریخی، علمی، پژوهشی و نگارندگی سرآمد روزگار و عصر خود باشد. اکنون وظیفه این نسل نو تحصیل‌کرده ماستر و داکتر است که از میراث برجای مانده دولت‌آبادی چگونه و به چه نحوی بهره برده و آن را تکمیل نموده و به غنای آن بیفزایند.

منابع:

۱. افغانستان ما، آرامش در غربت، زندگی‌نامه و آثار بصیراحمد دولت‌آبادی، ۱۹ عقرب ۱۳۹۷
۲. آیتی، عبدالقیوم، یادی از تاریخ‌نویس مشهور کشور مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی، وبسایت شفقتنا
۳. جعفری، درباره بصیراحمد دولت‌آبادی و از رنجی که برد، وبسایت اطلاعات روز
۴. خبرگزاری صدای آوای افغان، پنج شنبه ۱۷ عقرب ۱۳۹۷
۵. وبسایت پارس، بصیراحمد دولت‌آبادی نویسنده افغانستانی درگذشت، ۱۷ عقرب ۱۳۹۷ ش
۶. وبسایت خامک، مجله صنایع دستی افغانستان، بصیراحمد (حمید) دولت‌آبادی، ۵ عقرب ۱۴۰۲ ش
۷. وبسایت کانون افغانستانی‌های فنلاند، زندگی‌نامه مختصر بصیراحمد (حمید) دولت‌آبادی
۸. ویکی‌پدیا، دانشنامه آزاد، بصیراحمد دولت‌آبادی
۹. ویکی‌دانشنامه آزاد، بصیراحمد دولت‌آبادی، تاریخ بازدید، ۵ عقرب ۱۴۰۲ ش.
۱۰. ویکی‌زندگی، دانشنامه عمومی سبک زندگی، بصیراحمد دولت‌آبادی، بازدید: ۵ عقرب ۱۴۰۲ ش.
۱۱. ویکی‌فقه، دانشنامه حوزوی، بصیراحمد دولت‌آبادی، تاریخ بازدید، ۵ عقرب ۱۴۰۲ ش.

دولت‌آبادی؛ عصاره‌ای از سال‌ها درد و مظلومیت هزاره



□ محرابعلی دانش

مقدمه

بصیراحمد دولت‌آبادی، عصاره‌ای سال‌ها درد و رنج هم‌تبارانش بود. محیط که او به دنیا آمد، قد کشید و بزرگ شد، مملو از تبعیض سیستماتیک تاریخی، نابرابری قومی و بی‌عدالتی اجتماعی بود، این فضای مملو از خفقان باعث می‌شد تا او از آغاز زندگی و دوران طفولیت از مکتب، لیسه، دانشگاه تا محیط زندگی تمام این رنج‌ها را به عمق جان و استخوانش لمس کند، مرحوم دولت‌آبادی چون دیگر هم‌کیشان رنج‌دیده خود دوران تحصیل را با مشقت، دشواری و فقر آغاز کرد. در کنار فقر و تنگ‌دستی، مهاجرت، مرارت‌ها و مشکلاتی

زیادی را تحمل می‌کند و هم‌زمان با پایان رساندن دوره دیپلم، انقلاب ۱۳۵۷ آغاز می‌شود و تحصیلات را نیمه‌تمام گذاشته همراه دیگر مجاهد مردان دیارش به سنگرهای دفاع از کشور در برابر ارتش سرخ شوروی می‌پیوندد. مدتی در قالب یکی گروه از مجاهدین تحت عنوان «سازمان نصر افغانستان»، به جهاد می‌پردازند. در سال ۱۳۵۸ به پیشنهاد رهبر شهید استاد شهید عبدالعلی مزاری (ره) راه دیار غربت را به‌پیش می‌گیرد و به ایران مهاجرت می‌کند، در دنیای مهاجرت پس از مطالعه فشرده و فراگیری شیوه‌های نگارش، زندگی فرهنگی را تجربه می‌کند.

و با خانواده و فرزند به سختی روزگار می‌گذاردند و با این حال حاضر نشد، دست از نوشتن بردارد و یا مطابق میل جریانات سیاسی روز بنویسد او خود شاهد محرومیت‌های اجتماعی مردمش بود از وضع زندگی فقیرانه خود که همسان مردمش بود لذت می‌برد. در فرصت‌ها، از ویژگی‌های منحصر به فرد استاد مزاری سخن می‌گفت و از دست‌نوشته‌های استاد شهید را که او خود گردآوری کرده بود، بیان می‌کرد. به راستی او به استاد شهید، ذوب شده بود و عاشق او بود، مشی او در قناعت، شجاعت، دردمندی، تعهد، هدفمندی و ساده‌زیستی ممثل کامل رهبر شهید بود

۲. راوی رنج مردم

او یک انسان هزاره‌ای دردمند بود. کسی که از تبعیض، نابرابری، ستم و استبداد قومی و قبیله‌ای رنج می‌برد، با ابزار قلم روایتگری رنج‌های مردمش را به عهده گرفته بود، لذا رسالت فعالیت‌های فرهنگی را یکی از وظایف مهم و اساسی خود می‌پنداشت. در ملاقات با دانشجویان و دانش‌آموختگان توصیه می‌کرد تا توان دارید و می‌توانید در مورد تاریخ مردم خویش مطالعه و بنویسید، رنج‌ها و محنت‌های آن‌ها را به تصویر بکشید. نگذارید تاریخ مملو مرارت این مردم تکرار شود. او یکی از شیفتگان و رهروان پاک‌باخته استاد شهید عبدالعلی مزاری رحمت‌الله علیه بود.

۳. تواضع علمی

او با تمام سختی‌های زندگی، هرگز حاضر نگردید که دست نیازمندی به‌سوی رهبران سیاسی دراز نکند. او همچنان صبورانه و با پایداری عمر خویش را سپری کرد. به یاد دارم زمان تدوین پایان‌نامه‌ام که با موضوع «افغانستان بحران‌های داخلی و نقش کشورهای تأثیرگذار»، بود. به مرحوم دولت‌آبادی مراجعه کردم و از ایشان درخواست همکاری کردم استاد دولت‌آبادی با آغوش باز پذیرفت و از انتخاب و طرح این موضوع بسیار خوشحال شد و مرا تشویق کرد که از نگارش آن هراس نداشته باشید و در ضمن چندین منبع مفید معرفی کرد. پس از چند جلسه مشورتی پیشنهاد شد که به‌عنوان استاد مشاور در تدوین پایان‌نامه‌ام به جامعه المصطفی العالمیه معرفی شود. اما ایشان با لبخند فرمود: من مدارک تحصیلی ندارم جامعه المصطفی یک مرکز آکادمیک است بدون اسناد تحصیلی نمی‌پذیرد.»، باتوجه به گرفتاری‌ها

او در ایران موفق می‌شود با بسیاری از فرهنگیان و قلم‌به‌دستان مهاجر از نزدیک آشنایی پیدا می‌کند. این امر، موجب انگیزه و پشت‌کار بیشتر می‌شود تا در سال ۱۳۶۲ به‌عنوان مدیرمسئول و سردبیر، ویراستار، صفحه‌آرا مجله وزین «حبل‌الله» - ارگان نشراتی سیدجمال‌الدین حسینی در تهران - از سوی رهبر شهید منصوب می‌گردد و رسماً به فعالیت‌های روزنامه‌نگاری و فرهنگی می‌پردازد، در این هنگام او باتوجه درد استخوان سوز محرومیت‌های اجتماعی و مردمان تحت ستم و هم‌کیشان خود درصدد مطالعه تاریخی استبداد قومی در کشور می‌پردازد، در این راستا تلاش می‌کند تا منابع تاریخی زیادی را در این زمینه با دقت تمام جستجو کرده و به تحقیق و تاریخ‌نگاری بپردازد و آثار علمی فاخری را تولید کند. آثار و تحقیقات ایشان نشان‌دهنده این نکته است که همه همت خویش را به کار گرفته بود تا از طریق زبان قلم، بیان حقایق، علیه بی‌عدالتی، ستم قومی و نابرابری‌های اجتماعی مبارزه کند.

از این‌رو، در تحقیقات او نگاه انتقادی به تاریخ و روایت پدیده‌های تاریخی «ایجاد تردید» در ذهن مخاطبان بوده است. به این معنا که او تلاش می‌کرد تا خوانندگان آثارش راجع به همه‌ای آنچه در تاریخ افغانستان تابه‌حال خوانده‌اند با تردید نگاه کنند تا نهایتاً به حقیقت برسند. درد و آلام چندین ساله قومش را در پستوهای تاریخ پرفرازونشیب افغانستان دنبال کند، درواقع حقایق عینی تاریخ مظلومیت مردمش، سپهر نوشتار او را شکل می‌دهد. در زمان نگارش و تألیف هدف اصلی او هویت‌یابی و بازشناسی تاریخ انسان‌های فراموش‌شده‌ای است که علی‌رغم حذف فیزیکی، توسط نویسندگان درباری تاریخ و پیشینه تمدنی‌شان مورد انکار واقع شده بود. او این مسئله را به محققان، نویسندگان و آیندگان روشن کرد که به گمان او تاریخ و زمان، شیرازه‌ای اصلی هویت مردم را شکل می‌دهد. در این نوشتار به برخی از ویژگی‌های فکری و شخصیتی او پرداخته خواهد شد.

۱. ساده‌زیستی

مرحوم دولت‌آبادی از لحاظ زندگی فردی یک انسان متواضع، شجاع، صبور، قانع، ساده‌زیست بی‌اعتنای به دنیا بود. در اولین برخورد دوستان خود را شیفته خود می‌کرد، او کم‌حرف می‌زد از فرصت‌ها بیشترین استفاده را می‌کرد. از تجملات و زرق‌وبرق دنیا اجتناب می‌ورزید باوجود فقر و نیازمندی که در علم غربت و آوارگی داشت

و مشکلات بیماری و مالی به دنبال همکاری با استاد بودم. از این روی این موضوع را با مسئولین المصطفی مطرح کردم، هرچند به دلیل فقدان مدارک تحصیلی از پذیرش استاد دولت‌آبادی سر باز زد، ولی با ارائه یکی از آثار علمی ایشان را به‌عنوان استاد تاریخ‌نگار و پژوهشگر حوزه افغانستان پذیرفته شد و در بخش تدوین و نگارش پایان‌نامه‌های دانشجویان و طلاب به‌عنوان استاد راهنما و مشاور همکاری کند. بنابراین، همکاری‌های فکری و قلمی استاد در جامعه شروع شد در طی چندین سال تا مهاجرت دومش به کشورهای غربی با دانش‌پژوهان و محققان حوزه افغانستان همکاری می‌کرد.

۴. تاریخ نگار هدفمند

ویژگی‌های خاص و منحصر به فرد داشت که او را از دیگران متمایز می‌ساخت. همچنان که نخبگان یک ویژگی مشترک دارند، و آن این است، حد خود را می‌شناسند، و هدفمند هستند. فرصت یابند و از فرصت‌ها خوب استفاده می‌کنند. در عین محدودیت‌ها و مشکلات را تبدیل به فرصت می‌کند. استاد دولت‌آبادی نیز با آنچه در بالا اشاره شد، علی‌رغم همه دشواری‌ها، و سختی‌های که از آغاز تا فرجام زندگی با آن روبه‌رو بود. او هرگز دست از تلاش‌های علمی باز نداشت در دشوارترین مراحل عمر خویش با جدیت تمام دنبال کارهای تحقیقی خود بود، وقتی به خانه محقر او می‌رفتی طاقچه‌های خانه او مملو از کتاب‌های قدیمی و آثار تاریخی افغانستان و منطقه‌ای جغرافیای آسیای میانه و مرتبط به افغانستان بود، بخصوص کتاب‌های ملا فیض محمد کاتب هزاره، غلام محمد غبار، مجله هفته‌نامه، روزنامه و... درواقع کلکسیون و دایره المعارف از تاریخ معاصر افغانستان بود. اساساً گفتگو با او، امید به آینده و روحیه احیای هویت را در مخاطب زنده می‌کرد. درواقع او یک چریک و سرباز تمام عیار فرهنگی بود، به قول استاد سرور دانش: «بصیر احمد دولت‌آبادی یک سرباز فرهنگی و با تاریخ آرمان‌های سیاسی بود. زنجیر تاریخ ستم و محرومیت، شلاق بی‌رحم تبعیض و فقر، آرمان گمشده عدالت و آزادی، عشق و وفاداری به وطن و مردم، باعث شده بود که او دست به کتابت و قلم و مطالعه ببرد و فریاد رنج و حرمان تاریخی مردم را با قلمش سر دهد».

دولت‌آبادی، با کمترین امکانات مادی، فقط با ایمان، فداکاری و انگیزه قوی، پشتکار شبانه‌روزی و با هدفمندی توانست خالق آثار فاخر

علمی شد که امروزه به‌عنوان بهترین، اصلی‌ترین، معتبرترین منابع مورد توجه محققان، افغانستان-پژوهی قرار بگیرد.

۵. صبوری و شکیبایی

صبر، استقامت و پایداری یکی دیگر از ویژگی‌های مرحوم دولت‌آبادی است. او همان‌طوری که اشاره شد؛ در جامعه‌ای و از میان مردمی برخاسته و رشد کرده بود که سال‌های سال بر آن‌ها ستم و تبعیض روا داشته شده و از حقوق اولیه و طبیعی خود محروم بودند، دولت‌آبادی، یکی از شیوه‌های مبارزاتی خود را در همسویی با مبارزان جبهه عدالت‌خواهی می‌دید و ایستادگی در برابر کسانی که با برتری‌طلبی و زیاده‌خواهی جزء طبیعت و ذات او گردیده بود. حتی در تدوین تاریخ این مردم، نیز دستبرد می‌زدند برای ساختن جامعه‌ای سالم و سربلند و به‌دور از تبعیض نژادی، مذهبی و سیاسی، صبوری و استقامت و پایداری لازم بود، او در کنار دیگر هم‌فکران خود که در سنگر و مقاومت روبروی سپاه تبعیض‌گرا می‌رمزیدند، اقدام به کارهای فرهنگی، ثبت، ضبط و نشر فرهنگی وقایع تاریخی می‌کند، او که خود یکی از جهادگران بود چه در دوران مبارزه و جهاد علیه اشغال گران حضور فیزیکی داشت و چه در دوران مقاومت در برابر زیادی خواهان به‌عنوان گزارش‌نویس و اصحاب رسانه که به تمام وضعیت اشراف کامل داشت و برای تثبیت حقوق مردم و واقعیت‌ها عینی جامعه با صبوری و شکیبایی در برابر حوادث سخت و طوفان‌های شدید و مشکلات طاقت‌فرسا به افشاکاری و نشر اخبار و گزارش‌های دست‌اول از صحنه‌های نبرد می‌پرداخت، این کار را برای خود یک وظیفه ملی تکلیف شرعی و اسلامی دانست، زندگی خود را در این راه وقف کرد و تا پایان عمر خویش مبارزه کرد.

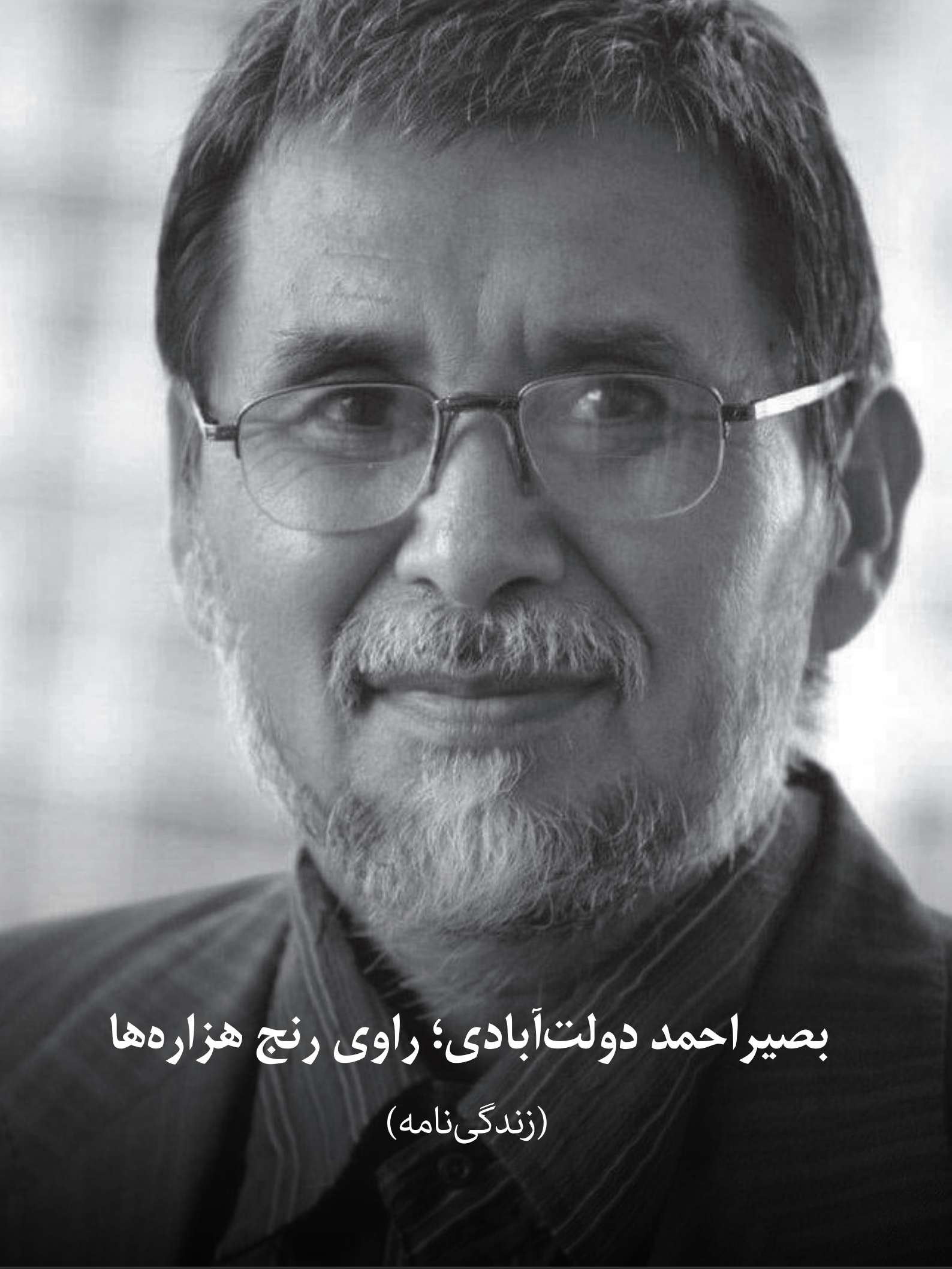
همین ویژگی سبب شده بود که از او را به‌عنوان يك محقق، نویسنده دردمند و هدف‌گرا به تبلور آرمان يك ملت بسازد؛ زیرا او با پایداری و حوصله‌مندی بی‌نظیرش رنج‌ها و درد ملیت‌های محروم و زجرکشیده افغانستان، به‌ویژه شیعیان را به تصویر می‌کشید و برای آنان از محرومیت‌ها، رنج‌ها و دردهای تاریخی و مشکلات موجودشان، می‌نوشت و آنان را به زجرهای تاریخی آشنا می‌ساخت و انرژی عظیم نهفته در درون توده مردم را، جهت رفع تبعیض‌های ناروا و مناسبات ناعادلانه در عرصه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی، اداری و فرهنگی بیداری می‌داد و در راستای تحقق خواسته‌های مشروع و به‌حق

بعد از رحلت مرحوم دولت‌آبادی موج از غم و اندوه در چهره‌های هواداران و مردم آزادی‌خواه ایجاد شدند و بساط عزای برپا کردند. یاد و خاطره او را مثل رهبر و مرادش استاد شهید گرامی داشتند.

جمع‌بندی

مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی، یک نویسنده‌ای آرمان‌گرا و ژرف‌نگر بود، آثار و دست‌نوشته‌های او مشحون از درد و رنج از ستم ملی و ظلم‌های که بی‌رحمانه به ملت‌های ستم روا داشته شده است را به نمایش گذاشته است، او از نظر ویژگی‌های رفتاری انسان متواضع، دارای سجایای اخلاقی و خصلت‌های برجسته یک انسان نمونه و در مشی زندگی یک فرد قناعت‌پیشه، صبور و با مناعت طبع بود. باینکه او دارای تحصیلات عالی، آکادمیک و دانشگاهی نبود اما با تلاش، پشت‌کار و مطالعات دوام‌دار توانست در حیات پر بار خویش به‌عنوان یک روزنامه‌نگار و نویسنده موفق بود که صدها مقاله را در مجلات «هفته‌نامه، گاه‌نامه‌ها به نشر بسپارد، او آثار فاخر و گران‌سنگ تاریخی را از خود به یادگار گذاشته است. یادش گرامی و راهش پر رهرو باد!

ملیت‌های محروم و ستمدیده، آگاهی می‌بخشید. بدون تردید به همان میزان که استاد شهید ویاران او در شکل‌گیری وحدت و یکپارچگی مردم هزاره نقش بازی نمودند اصحاب قلم، بخش‌ها و نهادهای فرهنگی برای رسیدن به این آرمان مردم تحت ستم تأثیرگذار بودند از آن جمله مرحوم دولت‌آبادی با تلاش‌های شبانه‌روزی و ترویج فواید و آثار مثبت وحدت اجتماعی نقش بی‌بدیل را ایفا نمود زیرا همه در یک سنگر بودند می‌دانست، تحقق خواسته‌های مشروع و به‌حق ملیت‌های محروم و ستمدیده، بدون انسجام و یکپارچگی ممکن نخواهد بود. بنابراین، آن‌ها را بسیج و به بهترین وجه ممکن سازمان‌دهی و متشکل ساخت. بدین‌سان بود که مجموعه تیم عدالت‌خواهی به رهبری خردمندانه آن پیر پشمینه‌پوش پروسه‌ی وحدت توده‌های زجرکشیده و عدالت‌خواه افغانستان را به زیباترین شکل ممکن، طراحی و ساختمان آن را معماری نمود و چون همه از خودگذشته و در مردم و منافع و خواسته‌های آنان ذوب‌شده بودند، امروزه مزاری، دولت‌آبادی و صدها سردار جبهه عدالت‌خواهی به‌عنوان نمادهای پایداری، صبر و استقامت در میان مردم مطرح و همه عدالت‌خواهان و انسان‌های آزاده به آن‌ها عشق می‌ورزند و آن‌ها را تجسم عینی صبر، استقامت و پایداری می‌دانند. چنان بود که



بصیر احمد دولت آبادی؛ راوی رنج هزاره‌ها

(زندگی‌نامه)



□ محسن شریفی

روزنامه‌های بیدار، هیواد، انیس افغانستان و مجله جوانان ایران آشنایی پیدا کرد و آن‌ها را می‌خواند. (وبسایت کانون افغانستانی‌های فنلند) همچنین به دلیل علاقه به نوشتن، او با دو نفر از هم‌کلاسی‌های خود به نام‌های محمدنبی ارزگانی و حشمت‌الله به صورت خودجوش تمرین نویسندگی می‌کنند و بدون استاد راهنما مقاله می‌نوشتند. روزهای جمعه به «باغ ذخیره» در شمال شهر می‌رفتند و برای یکدیگر می‌خواندند و رفع اشکال می‌کردند. روزهای جمعه سخترانی علمایی چون بحر، شیخ رضی و سید عابدین را گوش می‌دادند. (دولت‌آبادی، ۱۳۹۷: ۳۷۲-۳۷۳)

دولت‌آبادی در سال ۱۳۵۴ش وارد هنرستان فنی حرفه‌ای نفت و گاز مزارشریف شد و تا صنف ۱۲ علی‌رغم مشکلات زیاد اقتصادی ادامه تحصیل داد، ولی در اواسط سال تحصیلی ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ش به دلیل مشکلات اقتصادی خانواده، مجبور شد درس را نیمه‌کاره رها کند و به روستای خود برگردد و به کار قالی‌بافی مشغول شود. (وبسایت روزنامه افغانستان ما)

در یک روز، سر معلم محمدعلی خان از دولت‌آبادی خواست که به عنوان معلم اجیر در مکتب ابتدایی قریه کار کند، اما مدیر تعلیم و تربیه ولایت بلخ او را به عنوان معلم قبول نکرد. دولت‌آبادی به مدیر تعلیم و تربیه اصرار کرد که به او کمک کند تا از طریق معلمی دوباره بتواند به درس خود ادامه دهد، اما مدیر به او گفت «به جای معلمی، یک کراچی دستکی پیدا کند و مثل دیگر قومایش جوالی گری کند». این حرف خیلی بر دولت‌آبادی سخت تمام شد و اثر منفی زیادی روی روحیات او گذاشت به طوری که به همه چیز و به خصوص تاریخ کشور با دیده شک و تردید نگاه می‌کرد. همین امر باعث شد که او به مطالعه آثار بزرگانی چون علامه مجلسی، مکارم شیرازی،

بصیراحمد دولت‌آبادی، پژوهشگر، روزنامه‌نگار و مورخ معاصر افغانستانی از قوم هزاره است که درد و رنج مردم خود را ثبت و ماندگار تاریخ کرد. او با تولید انبوهی از آثار فکری و فرهنگی، نقش بارزی در رشد جامعه هزاره و بالندگی جریان و جنبش عدالت‌خواهی، به رهبری استاد شهید عبدالعلی مزاری داشت.

دولت‌آبادی از نسل دوم مبارزه برای رهایی از بند بیداد و استبداد بود که در بازسازی تاریخ تحریف‌شده افغانستان و بازغایی سیمای تخریب‌شده انسان و جامعه هزاره در این کشور نقشی برجسته داشت. او از تئوری‌پردازان مقاومت علیه انکار و انحصار در چند دهه اخیر افغانستان به شمار می‌رفت و از احیاگران هویت انسان هزاره و جامعه شیعه در تاریخ معاصر افغانستان، که به این خاطر او را «راوی رنج» هزاره لقب داده‌اند.

کودکی و تحصیلات

بصیراحمد دولت‌آبادی در سال ۱۳۳۶ش در روستای «قره‌عجله» از توابع ولسوالی دولت‌آباد ولایت بلخ به دنیا آمد. قرآن و متون سنتی درسی مثل چهارکتاب و دیوان حافظ را در مکتب دینی محله فراگرفت. در سن ۹ سالگی و از بهار ۱۳۴۵ش تا پاییز ۱۳۵۰ش در مکتب ابتدائیه «واعظی» قره‌عجله درس خواند. (عزیزی، ۲۰۲۰) او در سال ۱۳۵۰ش مادر خود را از دست داد. پدرش یک سال بعد مخفیانه ازدواج مجدد کرد و این امر سختی‌ها و مشکلاتی را برای بصیراحمد به دنبال داشت. (دولت‌آبادی، ۱۳۹۷: ۳۷۲-۳۷۳)

بصیراحمد در سال ۱۳۵۱ش به تشویق سر معلم خود محمدعلی خان، به مکتب متوسطه «نادرشاهی» مزارشریف رفت و دوره متوسطه (راهنمایی) را در آنجا فراگرفت. (عزیزی، ۲۰۲۰) در همین دوره او

مهندس بازرگان، شریعتی، هاشمی‌نژاد، حبیب‌الله پیمان، منتهی‌الآمال
شیخ عباس قمی، دوره کامل مجله مکتب اسلام منتشره ۱۳۴۵ ش روی
بیاورد. (دولت‌آبادی، ۱۳۹۷: ۳۷۷)

دولت‌آبادی تحصیلات نیمه عالی خود را در سال ۱۳۵۸ ش دوباره
در مکتب تخنیک و حرفه‌ای نفت و گاز از صنف ۱۲ شروع کرد و در
رشته استخراج معادن جامد تا صنف ۱۴ درس خواند. ولی بدون
این‌که از پایان‌نامه خود دفاع کند، همراه با شهید استاد عبدالعلی
مزاری و تعدادی از دوستان در اوایل زمستان سال ۱۳۶۰ ش به ایران
مهاجر کردند. (عزیزی، ۲۰۲۰)

فعالیت‌های سیاسی و آشنایی با شهید مزاری

دولت‌آبادی وقتی در سال ۱۳۵۸ ش برای ادامه تحصیل دوباره به
مزارشریف برمی‌گردد، متأثر از مطالعه آثار مطهری، امام خمینی و
فعالیت‌های سرمعلم محمدعلی خان که گرایش چپی داشت، هسته
سری فکری مبارزاتی پنج نفره از جوانان منطقه خود را تشکیل داد و
به فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی روی آورد. او کم‌کم از فعالیت‌های
سیاسی سری به روشنگری‌های علنی پیوست و با شخصیت‌های
سیاسی ارتباط برقرار کرد و پس از تحقیق و بررسی زیاد از گروه‌های
نوظهور جهادی، همراه با دیگر یاران جوان خود به حلقه مبارزاتی
«سازمان نصر» پیوست. (عزیزی، ۲۰۲۰)

در تابستان ۱۳۵۸ ش که نیروهای دولتی با لشکر چند هزار نفری
برای تصرف چهارکنت حمله کرده بودند، او در کنار مجاهدین در
جبهه جنگ حضور داشت که در نهایت آن جنگ با پیروزی مجاهدین
و کشته‌شدن بسیاری از نیروهای دولتی خاتمه یافت. (دولت‌آبادی،
۱۳۸۵: ۲۷۲-۲۷۳)

دولت‌آبادی در بهار ۱۳۵۹ ش با استاد محمد محقق آشنا شد که
در پیوستن او به سازمان نصر مؤثر بود. همچنین در بهار سال ۱۳۶۰ ش
برای اولین بار در مدرسه نانوایی چهارکنت با شهید استاد عبدالعلی
مزاری از نزدیک آشنا شد و اندیشه و شخصیت شهید مزاری تأثیر
عمیقی بر وی گذاشت. این آشنایی مسیر زندگی او را برای همیشه
تغییر داد و باعث شد وقتی شهید مزاری به او پیام دهد که وطن را
ترک کند، همراه به او به ایران برود. (وبسایت کانون افغانستانی‌های
فنلند) خود بصیراحمد نیز درباره تأثیرپذیری‌اش از شهید مزاری
می‌نویسد: «چنان تحت تأثیر گفته‌های ایشان قرار گرفتم که هرگز

نتوانستم خود را از این فریفتگی نجات دهم.» (عزیزی، ۲۰۲۰)

مهاجرت به ایران و شروع فعالیت‌های تحقیقاتی

بصیراحمد در اوایل زمستان سال ۱۳۶۰ ش همراه با شهید مزاری و ۱۴
نفر از یاران به ایران مهاجرت کردند و در منزل کوچکی که شهید
مزاری برای آن‌ها در شهر قم تدارک دیده بود، ساکن شدند. (عزیزی،
۲۰۲۰) در بهار سال ۱۳۶۱ ش به تهران رفت و یک دوره آموزشی فشرده
و کوتاه‌مدت خبرنگاری راه و رسم مطبوعاتی را فراگرفت. در سال
۱۳۶۲ ش، با تأسیس مجله حبل‌الله از سوی شهید مزاری، فعالیت
مطبوعاتی خود را به‌شکل جدی آغاز کرد و به‌عنوان مدیرمسئول،
سردبیر، ویراستار، صفحه‌آرا ایفای وظیفه می‌کرد. در کنار این
فعالیت‌های مطبوعاتی، او به کارهای تحقیقی دیگری نیز چون نوشتن
کتاب مقالات متعدد درباره آثار علامه فیض‌محمد کاتب می‌پرداخت.
کتاب‌های «شناسنامه افغانستان»، «شناسنامه احزاب و جریان‌ات
سیاسی افغانستان» و چند کتاب دیگر از آثار او در این دوره زمانی
است. (دولت‌آبادی، ۱۳۹۷: ۳۸۲-۳۸۳)

دولت‌آبادی در کنار فعالیت‌های قلمی در سال ۱۳۷۲ ش همراه
تعدادی از دوستان «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» را تشکیل
دادند. او در نشریه این مرکز به‌نام «سراج» به‌عنوان مدیر مسئول و
سردبیر کار کرد و تا پایان عمر این نشریه عضو تحریریه آن بود. او
علاوه بر این عضو تحریریه «هفته‌نامه وحدت» و مجله «صراط» نیز
بود و با تعدادی دیگر از نشریات مهاجرین مقیم ایران، آلمان و آمریکا
همکاری قلمی داشت. علاوه بر این کارهای مطبوعاتی، او مدت زمانی
نیز به‌عنوان استاد مشاور در «مرکز علوم جهانی» (جامعه
المصطفی‌العالمیه) در سطح کارشناسی‌ارشد مشغول فعالیت بود و
محصلین را به نوشتن پایان‌نامه در بخش تاریخ و مسایل سیاسی -
اجتماعی افغانستان تشویق راهنمایی می‌کرد. (دولت‌آبادی، ۱۳۹۷:
۳۸۳)

هم‌چنین او بر روی آثار دیگر نویسندگان افغانستان مثل
«افغانستان در مسیر تاریخ» مرحوم غبار، «افغانستان در مسیر تاریخ»
مرحوم فرهنگ، «عین‌الوقایع» مرحوم ریاضی و «وقایع» مرحوم
کاتب، کارهایی انجام داده است. (همان، ۲۸۴)

مهاجرت به کانادا و درگذشت

سال ۱۳۸۰ش دوره توقف فعالیت نشریات مهاجرین در ایران و بازگشت شمار زیادی از فرهنگیان، اهالی قلم و نشریات به افغانستان بود. او که نه انگیزه‌ای برای ماندن در ایران داشت و نه هم در افغانستان جایی برای رفتن داشت، همراه با همسر و فرزندان (سه پسر و یک دختر) در سال ۱۳۸۵ش راه دیار غربت پیش گرفته و در کشور کانادا بار اقامت افکند. دو سه سالی بیشتر از اقامت او در کانادا نگذشته بود که پزشکان از ابتلای او به بیماری سرطان خبر دادند. (وبسایت کانون افغانستانی‌های فنلند)

حسرت و اندوه دولت‌آبادی

یکی از مواردی که دولت‌آبادی خصوصاً در سال‌های آخر عمر به شدت از آن رنج می‌برد، از دست رفتن اسناد و یادداشت‌های ۳۰ ساله‌ای بود که او از ابتدای جهاد تا آخرین سال‌های مقاومت در داخل و خارج جمع‌آوری کرده بود و اکثر آن‌ها را شهید مزاری شخصاً به وی سپرده بود و او هم در آرشیف مجله «حبل‌الله» نگهداری می‌کرد. او انتظار داشت این اسناد تاریخی مکتوب، تبدیل به دیجیتال شده و در مرجع مطمئن سیاسی- فرهنگی، بایگانی شود تا از هر نوع دستبرد محفوظ بماند؛ اما بعد از شهادت استاد مزاری، مجله حبل‌الله نیز تعطیل و امکانات آن بین مسئولین تقسیم شد که در نتیجه آن، «تابوت عهدی» که حاوی تمامی اسناد و مدارک دسته اول فعالیت‌های سیاسی- اجتماعی شهید مزاری در داخل و خارج بود، مورد دستبرد گزینشی برخی افراد قرار گرفت و حسرتی بزرگ بر جان و روان او برجا نهاد. (عزیزی، ۲۰۲۰)

غروب نویسنده پرکار

سرانجام بصیراحمد دولت‌آبادی پس از ۱۲ سال ابتلا به بیماری سرطان، در ۱۷ آبان ۱۳۹۷ش در سن ۶۱ سالگی در شهر تورنتوی کانادا چشم از جهان فرو بست. (جعفری، ۱۳۹۷)

مسئولیت‌ها

چنان‌که قبلاً نیز اشاره شد، دولت‌آبادی در طول حیات علمی خود مسئولیت‌های بسیاری داشت که عبارت‌اند از:

۱. مدیر مسئول و سردبیر مجله حبل‌الله از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۷۰ش

۲. سردبیر مجله حبل‌الله از سال ۱۳۷۶ تا پایان نشر؛

۳. عضو مؤسس مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان؛

۴. مدیر مسئول، سردبیر و عضو تحریریه مجله سراج، در برخی ادوار نشر این مجله؛

۵. عضو تحریریه هفته‌نامه وحدت، از سال ۱۳۷۷ش تا پایان نشر هفته‌نامه وحدت در ایران؛

۶. سردبیر نشریه عبرت؛

۷. عضو تحریریه مجله صراط در قم؛

۸. عضو تحریریه نشریه سپیده در آمریکا؛

۹. همکاری قلمی با نشریات مختلف در ایران، از قبیل نشرات: بعثت، همبستگی، اخوت، هاجر، توسعه، کتاب ماه طلوع وحدت در پاکستان و ندای هزارستان در آلمان. (آیتی، ۲۰۲۱)

مبانی فکری و تربیتی دولت‌آبادی

۱. برخوردهای تبعیض‌آمیز مدیران در دوران تحصیل، که باعث شد او به همه چیز و به خصوص تاریخ کشور و کتاب‌های تاریخی حکومتی با تردید نگاه کند.

۲. علاقه به مطالعه، که موجب شکل‌گیری مبانی فکری و نیز تقویت باورهای دینی مذهبی او شد و به تعبیر خود او، یگانه عاملی بود که از چپی شدن وی جلوگیری کرد.

۳. آشنایی و مأنوس شدن با نهج‌البلاغه، که خمیرمایه فکری او را شکل داد. خود او نیز رشد و عقب‌ماندگی خود را به نهج‌البلاغه مرتبط می‌داند. (دولت‌آبادی، ۱۳۹۷: ۳۷۳-۳۷۸)

۴. آشنایی و هم‌نشینی با شهید عبدالعلی مزاری، که اندیشه و شخصیت وی را جهت داد و بر فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی وی اثر گذاشت، به‌طوری که حتی حاضر شد تحصیلات خود را نیمه‌تمام رها کند و همراه او به ایران مهاجرت کند.

۵. شرایط سیاسی و قیام‌های مردمی در دهه‌های پنجاه و شصت، باعث شد او به مبارزات سیاسی و فعالیت‌های فرهنگی روی آورد و جوهره شخصیت سیاسی- مبارزاتی وی آشکار شد. (عزیزی، ۲۰۲۰)

خصوصیات شخصیتی و اخلاقی

دولت‌آبادی دارای خصلت‌های منحصر به فردی بود که در ادامه به برخی از این ویژگی‌های شخصیتی اشاره می‌شود:

۱. قناعت و ساده‌زیستی

او در حیات شخصی، از تجملات اجتناب می‌ورزید و در قبال ثروت و سایر جاذبه‌های مادی مناعت طبع داشت و در میزان بهرهمندی از مواهب دنیایی بسیار قناعت‌پیشه بود. او که یکی از یاران و سربازان قلم‌به‌دست رهبر شهید مزاری به شمار می‌رفت، این خصلت ساده‌زیستی را از رهبر و مراد خویش به ارث برده بود. (آیتی، ۲۰۲۱) او علی‌رغم فقر و احتیاج شدید، حاضر نشد دست از قلم و نوشتن بردارد یا باب طبع جریانات سیاسی روز بنویسد. (جعفری، ۱۳۹۷)

۲. دردمند و متعهد

بصیراحمد که خود شاهد محرومیت و تبعیض مردم خود بود، با استفاده از ابزار قلم و کتاب روایتگری رنج و محنت آنان را به‌عهده گرفت. او با وجود زندگی در بدترین شرایط اقتصادی، دست از نوشتن برگی‌داشت و نوشتن تاریخ و فعالیت‌های فرهنگی را رسالت دینی، ملی و فرهنگی خود می‌دانست و با تلاش‌های فراوان شبانه‌روزی کتاب‌ها و مقالات بسیاری از خود برجای گذاشت.

۳. دارای روحیه انتقادی

او دارای روحیه‌ای انتقادی بود، بر همین اساس درصدد برآمد بخش‌هایی از تاریخ قوم خود را که در آثار مکتوب دیگر مورخان کشور آگاهانه یا ناآگاهانه تحریف شده بود یا مورد سانسور و کتمان قرار گرفته بود، با تدوین کتاب‌ها و مقالات به نقد و چالش بکشد. (آیتی، ۲۰۲۱)

۴. شیف‌تگی به عبدالعلی مزاری

او مزاری را به‌خاطر دیدگاه استراتژیک و فراقومی وی به حل معضل منازعات قومی، همواره «ماندگارترین تلاش هزاره‌ها برای احیای هویت» می‌دانست. او تلاش می‌کرد تا چهره‌ای واقعی از مزاری ترسیم کند.

۵. تلاش برای نهادسازی فرهنگی

او به اهمیت کار نهادی در حوزه فرهنگ پی برده بود و در سال ۱۳۷۲ ش همراه با جمعی دیگر از نویسندگان مهاجر افغانستانی ساکن ایران، «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» را به‌وجود آورد. او معتقد بود ریشه مسایل و مشکلات افغانستان در وهله اول، فرهنگ است، بنابراین راه‌حل آن نیز باید جنبه فرهنگی داشته باشد. (جعفری، ۱۳۹۷)

دیدگاه‌های دولت‌آبادی

۱. او معتقد بود تاریخ افغانستان را باید با دیده شک و تردید یا ذهن نقاد و نگاهی انتقادی خواند. (دولت‌آبادی، ۱۳۹۷: ۳۶۷)

۲. او قائل بود حقایق تاریخ معاصر افغانستان مخصوصاً ترکیب جمعیتی کشور کتمان شده است. از این‌رو در آثار خود روایت دستگاه‌های رسمی حکومتی از تاریخ و جامعه افغانستان را به نقد کشید و در کنار آن، تاریخ و واقعیات جامعه افغانستان را از دیدگاه مردمانی که موضوع اصلی تاریخ هستند، روایت کرد. او در کتاب «شناسنامه افغانستان» و مقالات متعدد در فصلنامه سراج نشان داد که ادعای حکومت‌های مختلف افغانستان مبنی بر اکثریت بودن قوم پشتون (افغان) در افغانستان ادعایی بدون مبنا است و هیچ قومی در افغانستان اکثریت ندارد. (جعفری، ۱۳۹۷)

آثار و تألیفات دولت‌آبادی

الف. کتاب‌ها

از مهم‌ترین آثار وی می‌توان به کتاب «شناسنامه افغانستان» اشاره کرد که ۴ بار تجدید چاپ شد و دیگری «هزاره‌ها از قتل‌عام تا احیای هویت» اشاره کرد. برخی دیگر از کتاب‌های چاپ شده او عبارتند از: شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان، معرفی‌نامه افغانستان، طرح صلح و تفاهم ملی در افغانستان، از ابدالی تا ربانی، هزاره‌ها، پناه‌گزینی و کتمان هویت، مزاری ماندگارترین تلاش در تاریخ هزاره‌ها، در مزار بی‌مزاری، خدمات فرهنگی بابه مزاری.

او همچنین کتاب‌هایی را با همکاری دیگران به‌صورت مشترک نوشت که برخی از آن‌ها عبارتند از: هویت سیاسی شیعیان افغانستان، با همکاری سرور جوادی، شهید عبدالخالق هزاره و زندگی‌نامه بابه مزاری، با همکاری سرور دانش، شورای ائتلاف اسلامی افغانستان، با همکاری تعدادی از نویسندگان افغانستانی.

همچنین از او کتاب‌های چاپ‌نشده و آماده چاپ نیز باقی مانده که عبارتند از: از نانوائی تا کاشانک همراه با استاد مزاری، زندگینامه بابه مزاری، افغانستان ناشناخته، شناسنامه انقلاب جلد اول، مراکز علمی فرهنگی افغانستان، جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، شیوه عزاداری امام حسین علیه‌السلام در افغانستان، شناسنامه علما و دانشمندان افغانستان جلد اول، نامه‌های مردم به بابه مزاری جلد اول، طرح بازسازی حوزات علمیه اسلامی و ساماندهی طلاب افغانستانی

مقیم ایران، یادداشت‌های ۳۰ ساله دولت‌آبادی، ۳۰ جلد.

او بر آثار دیگران نیز کار کرده بود و آن‌ها را برای نشر مجدد آماده‌سازی کرده بود و قرار بود چاپ شود که نشد و عبارتند از: افغانستان در مسیر تاریخ اثر مرحوم غلام محمد غبار، افغانستان در پنج قرن اخیر اثر مرحوم محمد صدیق فرهنگ، عین الوقایع اثر مرحوم محمدیوسف ریاضی، سراج‌التواریخ جلد سوم، اثر مرحوم ملا فیض محمد کاتب هزاره. (آیتی، ۲۰۲۱)

ب. مقالات

بیش از ۳۰۰ مقاله چاپ‌شده از دولت‌آبادی به‌جا مانده که بیشترین مقالات او در مجله حب‌الله، هفته‌نامه وحدت، صراط، اخوت، طلوع وحدت، بعثت، ندای هزارستان، سپیده، کتاب ماه، همبستگی، توسعه، بشارت، خط سوم، پیام خون، و بلندترین و طولانی‌ترین مقالات او در فصلنامه سراج انتشار یافته است. برخی از عناوین مقالات او عبارتند از: مبارزات شیعیان افغانستان، روزنامه‌نگاری مهاجرین افغانستان در ایران (نگاهی از درون)، نگاه گذرا به شیوه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌سازی در افغانستان و جهان از گذشته تا امروز، گروه‌های شیعی و ائتلافات شکننده، ریشه‌های بحران و راه‌های محتمل آشتی ملی در افغانستان، رهبر شهید استاد مزاری را چگونه می‌شناسیم؟ سیر تحول انتقال قدرت، بیوگرافی شهید بلخی، سیرت‌تحولات فرهنگی و آموزشی در افغانستان (آیتی، ۲۰۲۱)، هزاره جات در گذشته‌های دور و نزدیک، زندگینامه و بررسی قیام ابراهیم خان گاو سوار، سفری در مزارشرف به بهانه میله گل سرخ، اصلاحات ارضی در افغانستان و پیامدهای آن، راه و اهداف استحمار طراحان آن در افغانستان، ظاهر شاه از شعار تا عمل، در پیروزی شریکیم در شکست نه، در باره سقوط بامیان بدست طالبان و آزادی آن، طالب‌تر از طالبان، تجاوز ارتش سرخ در افغانستان، ۷ و ۸ ثور دو پدیده با یک پیامد، تحولات سیاسی افغانستان، انقلاب اسلامی ایران، نحوه حکومت و اداره دولتی در افغانستان، درباره قیام بلخی، روز شمار وقایع زندگی بابه مزاری، مساجد در افغانستان، مطلبی در باره بابه مزاری. (وبسایت کانون افغانستانی‌های فنلند)

ویژگی‌های پژوهشی و تاریخ‌نگاری دولت‌آبادی

۱. اشراف علمی به قضایای مورد بحث؛

۲. نگاه انتقادی به تاریخ و روایت‌های تاریخی؛

۳. نگارش ساده، روان و در عین حال جذاب؛

۴. شرح پیوسته و منطقی حوادث؛

۵. طرح همه دیدگاه‌های مخالف و بررسی دقیق، بی‌طرفانه و علمی یکایک آن‌ها؛

۶. نتیجه‌گیری بحث و اظهار نظر. (پیام، ۱۳۹۴)

دولت‌آبادی در نگاه دیگران

سرور دانش معاون دوم رئیس جمهور معتقد است دولت‌آبادی سرباز فرهنگی آرمان‌گرایی بود که با قلم و آثار خود راوی رنج و محرومیت توده‌ها و یکی از احیاگران هویت تاریخی و فرهنگی مردم خود بود. (دانش، ۱۴۰۰: ۴۲۳)

امین احمدی رئیس سابق دانشگاه ابن‌سینای کابل، از او به‌عنوان روزنامه‌نگار آرمان‌گرا یاد می‌کند که ده سال تمام مجله حب‌الله را بدون اینکه نامی از خود برد به‌پیش می‌برد. (آیتی، ۲۰۲۱)

رضا ضیایی فعال فرهنگی مقیم سوئد، او را نماد برجسته‌ای از تعهد، تاریخ‌نگاری، اعتدال و ایستادگی می‌داند که با آثار خود ضمن بازخوانی رنج‌های تاریخی ملت، خودباوری و پایداری را نیز به آنان ارمغان می‌دهد.

میرحسین مهدوی، شاعر مقیم کانادا معتقد است دولت‌آبادی از چهره‌های برجسته تاریخ‌نگاری جامعه هزاره است.

حاج کاظم یزدانی مؤرخ مقیم نروژ، از دولت‌آبادی با عنوان تندیس صداقت یاد کرده که فردی صادق، باتقوا، مؤمن، امانتدار، وطن‌دوست و عاری از افراط و تفریط بود و آثار گرانبهایی را تقدیم جامعه افغانستان کرد.

شورای جهانی هزاره، او را بازوی فرهنگی بابه مزاری دانسته که به‌عنوان یک نویسنده متعهد و مؤرخ واقع‌بین و حقیقت‌گرا، نگذاشت هویت تاریخی مردم هزاره به محاق فراموشی سپرده شود. (پیام، ۱۳۹۴)

همایش‌های متعددی جهت تجلیل از شخصیت و کارکردهای دولت‌آبادی برگزار شد که برخی از آن‌ها در زمانی که او در قید حیات بود برگزار شد مثل مجلس نکوداشت در سال ۲۰۱۴ در شهر تورنتو و دیگری در سال ۲۰۱۸م در دالاس تگزاس و مرلیند آمریکا. (جعفری، ۱۳۹۷) پس از درگذشت او نیز در چند همایش از مقام علمی و شخصیت او تجلیل شد. از جمله در تاریخ ۱۵ قوس ۱۳۹۷ش همایشی

از سوی بنیاد اندیشه در هتل کانتیننتال کابل، همچنین از سوی دانشگاه بین‌المللی اهل‌بیت (علیهم‌السلام) نیز در ساختمان مرکزی این دانشگاه مراسم گرامی‌داشتی برگزار شد.

علاوه بر این‌ها کتاب‌ها و ویژه‌نامه‌هایی نیز در تجلیل از مقام علمی وی منتشر شد که از جمله آن‌ها می‌توان کتاب «راوی رنج» را نام برد که در ۱۹۵ صفحه فعالیت‌های پژوهشی و تحقیقی او را بررسی کرده و توسط جامعه هزاره‌های کانادا در سال ۱۳۹۴ ش به‌چاپ رسید. (پیام، ۱۳۹۴)

در پایان به‌عنوان جمع‌بندی و نتیجه بحث باید بگوییم دولت‌آبادی با مطالعه تاریخ و گذشته سرزمین خود، ابتدا مملو از اطلاعات و آگاهی نسبت به گذشته و تاریخ ملت خود شد و سپس با جدیت و تلاش شبانه‌روزی، تعهد و آرمان‌گرایی که داشت با قلم و آثار خود رنج و محرومیت ملت خویش را روایت کرد و یکی از احیاگران هویت تاریخی و فرهنگی مردم خود شد.

منابع

۱. «آرامش در غربت، زندگی‌نامه و آثار بصیراحمد دولت‌آبادی»، وب‌سایت روزنامه افغانستان ما، تاریخ درج مطلب: ۱۹ عقرب ۱۳۹۷ ش.
۲. آیتی، عبدالقیوم، «یادی از تاریخ‌نویس مشهور کشور مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی»، وب‌سایت شفقنا، تاریخ درج مطلب: ۱۰ نوامبر ۲۰۲۱ م.

۳. پیام، علی، نگاهی به کتاب راوی رنج (بررسی کارنامه بصیراحمد دولت‌آبادی، مورخ)، وب‌سایت کابل‌پرس، تاریخ درج مطلب: ۲۹ ثور ۱۳۹۴ ش.

۴. جعفری، صابر، «درباره بصیراحمد دولت‌آبادی و «از رنجی که برد»، وب‌سایت اطلاعات روز، تاریخ درج مطلب: ۲۲ عقرب ۱۳۹۷ ش.

۵. دانش، سرور، سخنرانی استاد سرور دانش معاون دوم رئیس جمهور در مراسم گرامی‌داشت از مقام فرهنگی و پژوهشی زنده‌یاد بصیراحمد دولت‌آبادی، در مجموعه مقالات جلد ششم، چهره‌ها (۲)، کابل، بنیاد اندیشه، ۱۴۰۰ ش.

۶. دولت‌آبادی، بصیراحمد، «بخش‌هایی از زندگی‌نامه مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی»، در چهارمین ویژه‌نامه خورشید عدالت، قم، مجمع علمی فرهنگی جنبش عدالت‌خواهی افغانستان، ۱۳۹۷ ش.

۷. دولت‌آبادی، بصیراحمد، هزاره‌ها از قتل‌عام تا احیای هویت، قم، ابتکار دانش، ۱۳۸۵ ش.

۸. زندگی‌نامه مختصر بصیر احمد (حمید) دولت‌آبادی، وب‌سایت کانون افغانستانی‌های فنلند.

۹. عزیزی، محمد، «روایتی گذرا از راوی رنج‌ها»، وب‌سایت جاده ابریشم، تاریخ درج مطلب: ۲۸ نوامبر ۲۰۲۰ م.

نمایه‌ای از آثار علمی و فرهنگی

استاد بصیر احمد دولت آبادی



□ ابراهیم حکمتی (غوری) و عبدالقیوم آیتی

مقدمه

استاد بصیر احمد دولت آبادی، محقق، پژوهشگر، روزنامه‌نگار منتقد و مورخ معاصر افغانستان است. دولت آبادی، تقریباً اکثر عمر خویش را به روایت درد و رنج مژمن مردم خویش پرداخت و با تلاش‌های خستگی‌ناپذیر توانست، سرگذشت بخش عظیمی از جامعه فراموش‌شده افغانستان را ثبت و ضبط کند. استاد دولت آبادی همراه و همگام با حجت الاسلام والمسلمین استاد شهید عبدالعلی مزاری (ره) و دیگر شخصیت‌های رهروان راه عدالت و آزادی، زندگی خود را وقف دفاع از عدالت، برابری، آرامش و برادری در افغانستان

کردند و نیز در راستای احیای هویت قوم هزاره و رسمیت مذهب شیعه گام‌های ارزشمندی برداشتند، تلاش کردند که موانع موجود را با بیان واقعیت‌های تاریخی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی از میان بردارند.

استاد دولت آبادی در طول مبارزات عدالتخواهانه، یکی از چریک‌های قلم به دست شهید مزاری و مردم مظلوم افغانستان به شمار می‌رفت. او، پس از مهاجرت به ایران، با کمک استعداد و توانمندی ذاتی خود، در مدت زمان اندک و در یک دوره فشرده آموزشی مطبوعاتی شرکت کرد، در این دوره توانست شیوه کار مطبوعاتی را به خوبی فراگیرد و به یک استاد ماهر در این زمینه تبدیل شود.

بخش اول: نگاهی به ویژگی‌های فرهنگی و شخصیتی دولت آبادی □

پس از آن، در مجموعه ارگان نشراتی سیدجمال‌الدین حسینی، مجله «حبل‌الله»، با مدیریت ایشان منتشر گردید. دولت‌آبادی، با تأسیس و انتشار مجله حبل‌الله در سال ۱۳۶۲ ش. توسط شهید مزاری، فعالیت مطبوعاتی خود را به شکل جدی آغاز کرد، او با نام مستعار «محمدیوسف سمیع» مدیرمسئولی این مجله را به عهده داشت و در تهران منتشر می‌شد، در ضمن وی به تاریخ‌نگاری و نقد تاریخ‌نگاری پرداخت. در این سال‌ها علاقه‌مندی خاصی او به آثار علامه فیض محمدکاتب، سبب شد که در این زمینه مقالاتی فراوانی را به چاپ بسپارد.

او در کنار فعالیت‌های قلمی، در سال ۱۳۷۲ ش، همراه با شماری از نویسندگان هم‌وطن در ایجاد «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» مشارکت کرد و در مجله‌های «سراج»، «هفته‌نامه وحدت»، «صراط» و «نگاه معاصر» قلم می‌زد. در سال ۱۳۸۰ ش، دوره رکود فعالیت‌های فرهنگی از جمله نشریات مهاجرین در ایران و بازگشت شماری زیادی از فرهنگیان، اهالی قلم به افغانستان از جمله دولت‌آبادی به افغانستان، او مورد بی‌مهری رهبران سیاسی هزاره واقع شد و در نهایت همراه با همسر و فرزندانش در سال ۱۳۸۵ ش، مطابق ۲۰۰۶ م از غربتی به غربت دیگر کوچید و در کشور کانادا پناهنده شد.

استاد دولت‌آبادی با حجم بزرگی از تولید آثار ارزشمند علمی خود، کارنامه درخشانی برای جامعه علمی افغانستان و نسل‌های پس از خود به یادگار گذاشته است. او در عرصه‌های مختلف علمی، به تولید آثار گران‌سنگ فراوان علمی و فرهنگی برجسته‌ای در راستای پیشرفت کشور و آگاهی مردم، همت گماشت. فعالیت‌های علمی و فرهنگی دولت‌آبادی در این نوشتار به دودسته کلی تقسیم می‌شود:

۱. مسئولیت اجرایی در مطبوعات. ۲. تولید آثار علمی که تفصیل آن در پی می‌آید.

الف) مسئولیت‌های اجرایی در حوزه نشریات و مطبوعات

۱. مدیرمسئول و سردبیر مجله «حبل‌الله»، تهران، از سال ۱۳۶۲ تا ۱۳۷۰/ ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۱ م.
۲. سردبیر مجله «حبل‌الله»، تهران، از سال ۱۳۷۰ تا سال ۱۳۷۶ (پایان نشر).
۳. اعضای هیئت مؤسسان مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان (مرکز

فرهنگی - اجتماعی سراج)، قم.

۴. اعضای هیئت تحریریه مجله «سراج»، قم، در برخی ادوار نشر این مجله.
۵. اعضای هیئت تحریریه مجله «نگاه معاصر». مزارش‌ریف.
۶. اعضای تحریریه «هفته‌نامه وحدت»، از سال ۱۳۷۷/ ۱۹۹۸ م تا پایان نشر «هفته‌نامه وحدت» در ایران.
۷. سردبیر نشریه «عبرت».
۸. اعضای هیئت تحریریه مجله «صراط» در قم.
۹. از اعضای هیئت تحریریه نشریه «سپیده» در آمریکا.
۱۰. همکاری قلمی با نشریات مختلف در ایران، از قبیل نشریات: «بعثت»، «همبستگی»، «اخوت»، «هاجر»، «توسعه»، «کتاب ماه»، «طلوع وحدت» در پاکستان، «ندای هزارستان» در آلمان و....

ب) تولید آثار علمی و فرهنگی

یک. کتاب‌ها

الف) کتاب‌های انتشار یافته تألیف دولت‌آبادی

۱. شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان. نویسنده: بصیراحمد دولت‌آبادی. ناشر: مؤلف. تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه. تاریخ: زمستان ۱۳۷۱ ش. حروف‌چینی و صفحه‌آرایی: قم، فرانشر. تعداد صفحات: ۴۱۸ صفحه.
- این اثر استاد دولت‌آبادی، اتحادها، انجمن‌ها، شوراها و گروه‌ها و جریان‌های سیاسی افغانستان را معرفی می‌کند. این کتاب با حروف الفبا دسته‌بندی شده و دارای هفت فصل است که عبارتند از: فصل اول: گروه (الف)، فصل دوم: گروه (پ، ت، ج)، فصل سوم: گروه (ح)، فصل چهارم: گروه (د، س)، فصل پنجم: شوراها، فصل ششم: گروه (ف)، ک، گ)، فصل هفتم: گروه (م، ن).
۲. شناسنامه افغانستان. نویسنده: بصیراحمد دولت‌آبادی. ناشر: مؤلف. چاپ: چاپخانه و لیتوگرافی شهید، قم. تیراژ: ۲۰۰۰ نسخه. تاریخ: چاپ اول، ۱۳۷۱ ش. تعداد صفحات: ۴۱۷ صفحه.
- این کتاب دارای هشت فصل است که عبارتند از:
- فصل اول: خصوصیات ولایات، فصل دوم: وضعیت جغرافیایی افغانستان، فصل سوم: وضعیت تاریخی افغانستان، فصل چهارم: وضعیت اجتماعی افغانستان، فصل پنجم: وضعیت اقتصادی

افغانستان، فصل ششم: وضعیت فرهنگی، فصل هفتم: وضعیت نظامی افغانستان و فصل هشتم: وضعیت سیاسی افغانستان. کتاب شناسنامه افغانستان، چاپ اول، ۱۳۷۱ ایران - چاپ دوم، ۱۳۸۲، چاپ سوم، ۱۳۸۶، چاپ چهارم، ۱۳۹۲.

۳. هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت. نویسنده: بصیراحمد دولت-آبادی. چاپ اول این کتاب در قم با ۵۱۶ صفحه، در سال ۱۳۸۵ انتشار یافت. چاپ دوم این اثر، با اصلاحات توسط استاد در خارج از قم منتشر گردید. ناشر: نامشخص. تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه. تاریخ چاپ: ۱۳۸۵ ش. خدمات کامپیوتری عظیمی. تعداد صفحات: ۳۳۷ صفحه. این کتاب دارای هفت فصل است که عناوین فصول به شرح ذیل است:

فصل اول: تاریخچه پناه‌گزینی افغانستان در خارج از مرزهای کنونی. فصل دوم: سیاست عبدالرحمان با هزاره‌ها از آغاز قدرت‌گیری تا تسلیم کامل.

فصل سوم: قیام سراسری هزاره‌جات پس از تسلیم شدن. فصل چهارم: سرنوشت هزاره‌ها بعد از شکست. فصل پنجم: مهاجرت و آوارگی هزاره‌ها بعد از قتل عام و فرمان بردگی.

فصل ششم: بازگشت دوباره هزاره‌ها در صحنه اجتماعی سیاسی افغانستان. فصل هفتم: احیاگران هویت سیاسی - اجتماعی جامعه هزاره.

از مهم‌ترین آثار وی می‌توان به شناسنامه افغانستان اشاره کرد که ۴ بار تجدید چاپ شد و از آثار مهم دیگر او می‌توان کتاب هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت را، نام برد.

۴. ناگفته‌های بصیراحمد دولت‌آبادی از زندگی و مبارزات رهبر شهید مزاری. نویسنده: بصیراحمد دولت-آبادی. ناشر: کتابخانه مجازی هزارستان. تاریخ چاپ: نامشخص. تعداد صفحات: ۴۷ صفحه.

این کتاب دارای دو بخش کلی است که عبارتند از: بخش اول: استاد مزاری احیاگر هویت سیاسی، مذهبی هزاره و شیعه در افغانستان.

بخش دوم: مزاری شخصیت تاریخ‌ساز یا ساخت تاریخ؟
۵. معرفی نامه افغانستان، ۱۳۷۲.

بخش دوم: مزاری شخصیت تاریخ‌ساز یا ساخت تاریخ؟

بخش اول: نگاهی به ویژگی‌های فرهنگی و شخصیتی دولت آبادی

۵. معرفی نامه افغانستان، ۱۳۷۲.

۶. سطرحد صلح و تفاهم ملی در افغانستان، سال ۱۳۷۵ ش/۱۹۹۶ م.

۷. از ابدالی تا ربانی، سال ۱۳۷۷ ش/۱۹۹۷ م.

۸. هزاره‌ها، پناه‌گزینی و کتمان هویت، سال ۱۳۸۲ ش/۲۰۰۳ م.

۹. مزاری ماندگارترین تلاش در تاریخ هزاره‌ها، چاپ اول، ۱۳۹۱ ش/۲۰۱۳ م.

۱۰. در مزار بی مزاری، سال ۱۳۹۲ ش/۲۰۱۳ م، به صورت الکترونیک

۱۱. خدمات فرهنگی باب‌ه مزاری، سال ۱۳۹۲ ش/۲۰۱۳ م، به صورت الکترونیک.

ب) کتاب‌های انتشار یافته تألیف دولت‌آبادی و دیگران
۱۲. هویت سیاسی شیعیان افغانستان، سال ۱۳۷۳ ش/۱۹۹۴ م، با همکاری سرور جواد، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان.

۱۳. شهید عبدالخالق هزاره، چاپ سال ۱۳۷۳ ش/۱۹۹۴ م، با همکاری استاد سرور دانش.

۱۴. زندگینامه باب‌ه مزاری، چاپ ۱۳۷۴ ش/۱۹۹۵ م، با همکاری استاد سرور دانش.

۱۵. شورای ائتلاف اسلامی افغانستان، چاپ سال ۱۳۷۸ ش/۱۹۹۹ م، با همکاری تعدادی از نویسندگان افغانستانی.

ج) کتاب‌های آماده چاپ

۱. از نانواپی تا کاشانک همراه با استاد مزاری، سال ۱۳۶۵ ش/۱۹۸۶ م.

۲. زندگینامه باب‌ه مزاری، سال ۱۳۷۲ ش/۱۹۹۳ م.

۳. افغانستان ناشناخته، سال ۱۳۷۲ ش/۱۹۹۳ م.

۴. شناسنامه انقلاب، جلد اول، سال ۱۳۷۲ ش/۱۹۹۳ م.

۵. مراکز علمی فرهنگی افغانستان، سال ۱۳۷۲ ش/۱۹۹۳ م.

۶. جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان، سال ۱۳۷۲ ش/۱۹۹۳ م.

۷. شیوه عزاداری امام حسین (ع) در افغانستان، سال ۱۳۷۳ ش/۱۹۹۴ م.

۸. شناسنامه علما دانشمندان افغانستان، جلد اول، سال ۱۳۷۵ ش/۱۹۹۶ م.

۹. نامه‌های مردم به باب‌ه مزاری، جلد اول، سال ۱۳۸۲ ش/۲۰۰۳ م.

۱۰. از مزار بگویم و یا از مزاری؟

۱۱. طرح بازسازی حوزات علمیه اسلامی و ساماندهی طلاب افغانستانی مقیم ایران، سال ۱۳۸۳ ش/۲۰۰۴ م.

۱۲. روزشمار وقایع مهم کشور و یادداشت‌های شخصی ۳۰ ساله دولت‌آبادی، ۳۰ جلد.

۱۳. شناسنامه دولت‌آباد.

۱۴. روزنامه‌نگاری مهاجرین و... (دولت-آبادی، ۱۳۸۴: ۵۱۶)

دو. مقالات

دولت‌آبادی فعالیت‌های مطبوعاتی خود را اولین بار با نوشتن دو مقاله بسیار ساده و ابتدایی، تحت عنوان «جبهه ملی پدر وطن» و «ترفندهای خاد جهت فریب مردم» در نشریه «پیام خون» در تابستان سال ۱۳۶۰ مطابق ۱۹۸۱ م که از مدرسه نانوایی چهارکنت ولایت بلخ نشر می‌شد، آغاز کرد و بیشتر از ۲۰۰ مقاله چاپ‌شده را استاد دولت‌آبادی در کارنامه خود دارد. لازم به یادآوری است که بیشترین مقالات بصیراحمد دولت‌آبادی در مجله جبهه‌نامه، هفته‌نامه وحدت، صراط، اخوت، طلوع وحدت، بعثت، ندای هزارستان، سپیده، کتاب ماه، همبستگی، توسعه، بشارت، خط سوم، پیام خون و... بلندترین طولانی‌ترین مقالات در فصلنامه سراج انتشار یافته است.

اول: هفته‌نامه وحدت

الف) هفته‌نامه حزب وحدت اسلامی افغانستان. صاحب‌امتیاز: حزب وحدت اسلامی افغانستان؛ مدیرمسئول: محمد سرور دانش/ حسین شفایی؛ زمان نشر: پس از تأسیس حزب وحدت تا ۱۷ سنبله ۱۳۷۹؛ شماره‌ها: از ۱ تا ۱۳۵۹؛ مکان نشر: ایران - قم.

یکی از نشریات که در خارج از افغانستان چاپ می‌شد هفته‌نامه حزب وحدت اسلامی افغانستان بود. از بدو تأسیس حزب وحدت به رهبری استاد حجت‌الاسلام والمسلمین شهید مزاری این نشریه کارش را آغاز کرد تا ۱۷ سنبله ۱۳۷۹ ادامه داشت. این هفته‌نامه در جمهوری اسلامی ایران در قم چاپ می‌شد. یکی از نشریات پرتیراژ و تأثیرگذار بین مهاجرین بود. نشریه فوق در استان‌های یزد، مشهد، اصفهان، تهران، سمنان، سیستان، قم و... دفتر نمایندگی حزب وحدت به دست مهاجرین می‌رسید. البته از تیراژ دقیق آن اطلاع ندارم. ولی غالباً در آن زمان (سال‌های ۷۱-۷۹) بیشتر باسوادان مهاجرین برای اطلاع از وضعیت سیاسی و اجتماعی افغانستان به هفته‌نامه وحدت مراجعه می‌کردند. همان‌طور که از نامش پیدا است

این جریده به‌صورت هفته چاپ می‌شد.

در شناسنامه این نشریه هیئت تحریریه آن قید نگردیده است، چند نفر در تدوین آن نقش اساسی داشت؛ حجت‌الاسلام والمسلمین استاد سرور دانش (مدتی زیادی وی مدیرمسئول بود)، حمزه واعظی، حجت‌الاسلام والمسلمین استاد علی زاده مالستانی، حجت‌الاسلام والمسلمین مرحوم حسین شفایی، حجت‌الاسلام احمدعلی علیزاده جاغوری، حجت‌الاسلام والمسلمین صفر زاده، حجت‌الاسلام والمسلمین رحمانی، حجت‌الاسلام والمسلمین ناصری، اسماعیل حکیمی، علی امیری، صادقی، سید حمیدالله جعفری، موحد بلخی، حفیظ الله زکی و دیگران، یکی از کسانی که در هفته‌نامه وحدت مقاله می‌داد استاد بصیراحمد دولت‌آبادی بود. در اینجا فهرستی از مقالات او را از شماره ۱۰۱ تا ۳۵۹ ذکر می‌شود.

شماره‌های فوق در چهار جلد تنظیم‌شده است و در قم محل مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان وجود دارد:

جلد اول از شماره ۱۰۱ تا ۱۷۴ از تاریخ ۲۰ جوزا ۱۳۷۲ تا...

جلد دوم از شماره ۱۷۵ تا ۲۳۹ مربوط به سال ۱۳۷۶ شماره ۲۱۱ نیست.

جلد سوم از شماره ۲۴۰ تا ۲۸۸ مربوط سال ۱۳۷۷

جلد چهارم از شماره ۲۸۹ تا ۳۸۹ مربوط به سال‌های ۷۸ و ۷۹ در تمام

این شماره مدتی استاد دانش مدیرمسئول بود تا شماره ۲۳۹؛ در اواخر

استاد مرحوم حسین شفایی (از شماره ۲۴۰-۲۷ حمل ۱۳۷۷ - به بعد)

مدیرمسئول بود.

مقالات استاد دولت‌آبادی به دو بخش قابل‌تقسیم است:

مقالاتی که سلسله‌وار و دوره‌ای بوده و در چندین شماره چاپ‌شده و

نیز مقالات متفرقه که در شماره‌های مختلف انتشار یافته است.

الف) مجموعه مقالات سلسله‌وار و دوره‌ای

۱. مجموعه مقاله «تاریخچه مراکز علمیه - فرهنگی افغانستان»، این نوشته بلند در طی ۲۳ قسمت به زیور طبع آراسته گردیده است. این مقاله از شماره ۱۹۳ هفته‌نامه وحدت (۲ حوت - اسفند ۱۳۷۵) آغازشده تا شماره ۲۳۹ (۹ دلو ۱۳۷۶) ادامه دارد. در برخی از شماره‌ها در این میان چاپ‌نشده است مانند این شماره‌ها: ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۷، ۲۲۱ و ۲۲۵ تا ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۵ و ۲۳۷ و ۲۳۸.

۲. مجموعه مقاله «تعزیه امام حسین (ع) در افغانستان»، نوشته فوق در هفت قسمت چاپ‌شده است. از شماره ۲۱۰ شروع می‌شود تا ۲۱۷

در حال توسعه»، این مقالات در چهار قسمت چاپ شده است، شماره‌هایی ۲۷۱-۲۷۲ و ۲۷۴-۲۷۵، ۵ قوس ۷۷۱۳ تا ۲۶ قوس ۱۳۷۷.

۷. مجموعه مقاله «تجاوز ارتش سرخ به افغانستان- آثار و پیامدهای آن در منطقه»، تحلیلی است از تجاوز روس‌ها در افغانستان و منطقه در سه قسمت به چاپ رسیده است. شماره‌های ۳۲۸ تا ۳۳۰، ۹ جدی تا ۳۰ جدی ۱۳۷۸.

۸. مجموعه مقاله «هویت زدایی اقوام، آثار و پیامدها»، در سه قسمت تدوین شده است. شماره‌های ۳۴۶-۳۴۵ و ۳۴۸-۵ جوزا ۷۹ تا ۲۶ ثور ۱۳۷۹.

نوشته فوق نقدی است بر مقاله که توسط غلام حسین پریشان نامی در شماره ۳۴۳ نوشته شده است. غلام حسن پریشان به احتمال زیاد اسم مستعار است.

۹. مجموعه مقاله «چرا دو دهه تأخیر (نگاهی بر جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ)»، در دو قسمت، شماره ۳۴۰ و ۳۴۱ ۱ ثور ۱۳۷۹، ص ۴؛ و ۸ ثور ۱۳۷۹، ص ۴، به چاپ رسیده است. این مقاله به مناسبت چاپ جلد دوم کتاب مرحوم محمد غبار نوشته شده است، نگاهی نقد گونه به جلد دوم افغانستان در مسیر تاریخ دارد.

۱۰. مجموعه مقاله «لوی جرگه سنتی و چالش‌های جدید»، این نوشته در دو قسمت در شماره‌ای ۳۲۵ تا ۳۲۶، ۱۸ قوس و ۲۵ قوس ۱۳۷۹، به چاپ رسیده است.

۱۱. مجموعه مقاله «ظاهر شاه از شعار تا عمل»، این نوشته در سه قسمت با نگاهی انتقادی به عملکرد ظاهر شاه تدوین شده است. شماره‌های ۳۵۴ و ۳۵۶ و ۳۵۸، ۶ اسد تا ۱۰ سنبله ۱۳۷۹.

ب) مجموعه مقالات متفرقه

بخش دوم مقالات دولت‌آبادی مقالاتی است که به صورت پراکنده به مناسبت‌های خاص نوشته است. این مقالات نیز بابیان بسیار رسا و قلم شیوا است. به ذکر عناوین اکتفا می‌کنم از تحلیل و بررسی آن در اینجا صرف نظر می‌شود.

۱. «شناسنامه مزار»، مقاله است در معرفی شهر مزارشریف، شماره ۱۰۱، ۲۰ جوزا ۱۳۷۲ این مقاله به صورت سلسله وار نشر شده است. اما از آنجای که به شماره قبل از ۱۰۱ را دست پیدا شد که چند قسمت داشته است، زیرا در این شماره نوشته است قسمت آخر.

۲. «نگاهی گذرا بر کتاب افغانستان در مسیر تاریخ- به مناسبت چاپ

یعنی از تاریخ ۵ سرطان ۱۳۷۶ تا ۲۳ اسد (مرداد) ۱۳۷۶ فقط در شماره ۲۱۲ چاپ نگردیده است.

۳. مجموعه مقاله «وقایع هزاره‌جات»، این مجموعه نوشته‌ها از کتاب گران سنگ تاریخی مرحوم ملافیض محمدکاتب هزاره، سراج التواریخ، جمع‌آوری شده است. این مقالات در بیداری نسل جوان جامعه نقش مؤثر داشت. وقایع هزاره‌جات در ۳۳ قسمت در شماره ۲۴۵ تا شماره ۳۱۵ آمده است. از تاریخ ۳۱ حمل ۱۳۷۷ تا ۸ میزان ۱۳۷۸.

۴. مجموعه مقاله «هزاره‌ها، پناه گزینی و کتمان هویت»، یکی از دردمندانه‌ترین، نوشته‌های استاد بصیراحمد دولت‌آبادی در همین سلسله مقالات می‌گنجد. این مقالات بعدها به صورت کتاب زیراکس شده بیرون آمد و در زمان اندکی نایاب گردید. در زمان که این سلسله مقالات چاپ می‌شد تأثیر آن برای نسل جوان محسوس بود. هزاره‌ها و پناه گزینی در ۱۵ قسمت در «هفته‌نامه وحدت» به چاپ رسید. از شماره ۲۹۱ (۲۶ حمل ۸۷) تا ۳۱۴ (۱ میزان ۸۷) ادامه می‌یابد. این مقالات به راستی دردمندانه است و دقیق زوایای تاریخ معاصر هزاره‌ها را و نقاط تاریخی کتمان شده تاریخ این مردم را بیان نموده است.

عناوین برخی از قسمت‌های مقالات این است:

الف) «پناه گزینی و مهاجرت به داخل کشور»، قسمت ۵، شماره ۲۹۷، جوزای ۱۳۷۸، ص ۶.

ب) «سکنا گزینی مجدد»، قسمت ۱۲، شماره ۳۰۵، اسد ۱۳۷۸، ص ۴. ج) «سیر شهرنشینی هزاره‌ها»، قسمت ۱۳، شماره ۳۰۷ ف سنبله ۱۳۷۸، ص ۱۰.

د) «تقسیمات اداری»، قسمت ۱۵، شماره ۳۱۴، ۱ میزان ۱۳۷۸. ۵. مجموعه مقاله «انقلاب اسلامی ایران، آثار و پیامد آن در افغانستان»، این مقالات در سه قسمت چاپ شده است در شماره‌های ۲۸۲-۲۸۴، ۱۵ دلو ۷۷ تا ۲۹ دلو ۷۷.

ج) «سیر شهرنشینی هزاره‌ها»، قسمت ۱۳، شماره ۳۰۷ ف سنبله ۱۳۷۸، ص ۱۰.

د) «تقسیمات اداری»، قسمت ۱۵، شماره ۳۱۴، ۱ میزان ۱۳۷۸. ۵. مجموعه مقاله «انقلاب اسلامی ایران، آثار و پیامد آن در افغانستان»، این مقالات در سه قسمت چاپ شده است در شماره‌های ۲۸۲-۲۸۴، ۱۵ دلو ۷۷ تا ۲۹ دلو ۷۷.

۶. مجموعه مقاله «اداره مبارزه با فساد اداری در کشورهای



۹. سیاسی، «ریشه‌های بحران و راه‌های محتمل آشتی ملی در افغانستان»، (۸-۳۰)، سراج، سال سوم، شماره ۱۲، ۱۳۷۶.

۱۰. سیاسی، «ناگفته‌هایی درباره تقسیمات اداری و کشوری در افغانستان»، (۸-۶۴)، سراج، سال چهارم، شماره ۱۳ و ۱۴، ۱۳۷۶. مقاله بلندی است درباره تقسیمات ناعادلانه اداری در افغانستان. در این مقاله حکومت‌های گذشته را به چالش کشیده از ناعادلانه بودن تقسیمات اداری فریاد برمی‌آورد.

۱۱. سیاسی، «گروه‌ها شیعی و ائتلاف شکننده»، (۷۸-۱۵)، سراج، سال ششم، شماره ۱۶ و ۱۷، ۱۳۷۸.

۱۲. تاریخی، «شیوه تاریخ‌نگاری و تاریخ‌سازی در افغانستان و جهان»، (۱۰۰-۱۳۱)، سراج، سال ششم، شماره ۱۸، ۱۳۷۸. این مقاله نقدی است بر روند شکل‌گیری تاریخ در افغانستان است که زورمندان برای کتمان، حقایق چگونه دست به تحریف تاریخ می‌زند و چگونه تاریخ افغانستان تحریف نموده است.

تاریخی اقتصادی

۱۳. تاریخی اقتصادی، «توسعه و بازسازی افغانستان، راهکارها و چالش‌ها»، (۱۵۰-۱۹۲)، سراج، شماره ۱۹، سال نهم، ۱۳۸۱.

۳. تاریخ سیاسی، «هزاره‌جات در گذشته‌های دور و نزدیک»، (۱۲۷-۱۶۰)، سراج، سال دوم، شماره ۳ و ۴، ۱۳۷۴.

۴. سیاسی، «زندگی‌نامه و بررسی قیام ابراهیم‌خان گاو سوار»، (۵۷-۹)، سراج، سال دوم، شماره ۵، ۱۳۷۴.

۵. نیم‌رخ از سیاست تصرف زمین و برتری طلبی قومی در افغانستان؛ این مقاله در دو قسمت به چاپ رسیده است نام نویسنده آن «ابو احسان» قید شده ولی بنده احتمال زیاد می‌دهم از دولت‌آبادی باشد چون ادبیات نوشته خیلی نزدیک به ادبیات استاد بصیراحمد دولت‌آبادی است. سال ۵، شماره ۱۵، زمستان ۷۷، ص ۱۸۳-۲۲۷؛ سال ۶، شماره ۱۷-۱۶، بهار و تابستان ۱۳۷۸، به ترتیب.

۶. اجتماعی، «ساختار جمعیت و کتمان حقایق در افغانستان»، (۵۵-۸۴)، سراج، سال دوم، شماره ۷، ۱۳۷۵.

۷. سیاسی، «سیر تحولات انتقال قدرت در افغانستان»، (۳۳-۷۴)، سراج، سال دوم، شماره ۹ و ۱۰، ۱۳۷۵.

۸. یادمان، «رهبر شهید استاد مزاری را چگونه می‌شناسیم؟ (به مناسبت دومین سالگرد شهادت استاد مزاری)»، (۲۲۱-۲۵۰)، سراج، سال سوم، شماره ۱۱، ۱۳۷۶.

بر روند شکل‌گیری تاریخ در افغانستان است که زورمندان برای کتمان، حقایق چگونه دست به تحریف تاریخ می‌زند و چگونه تاریخ افغانستان تحریف نموده است.

تاریخی اقتصادی

۱۳. تاریخی اقتصادی، «توسعه و بازسازی افغانستان، راهکارها و چالش‌ها»، (۱۵۰-۱۹۲)، سراج، شماره ۱۹، سال نهم، ۱۳۸۱.

۱۴. «ملایض محمد کاتب هزاره مورخ دوران‌دیش و هدفدار افغانستان»، سال ۱۱، شماره ۲۰ بهار ۱۳۸۳، ص ۲۸۱-۲۴۴. این مقاله مکمل نوشته قبلی است. در مقاله قبلی از روند تاریخ‌ساز در افغانستان انتقاد می‌کند و در این مقاله با ذکر نامی از کاتب هزاره به نکته‌ها و دقت‌های که کاتب برای ابراز حقایق در لابه‌لای کلماتش پرداخته است دولت‌آبادی می‌پردازد.

۱۵. نقد، «تأملی بر قانون جدید احزاب سیاسی در افغانستان»، (۱۲۳-۱۴۲)، مزارشریف، سراج، شماره ۲۱، سال یازدهم، تابستان ۱۳۸۳.

۱۶. سیاسی، «پیشینه مجلس شورای ملی در افغانستان»، (۶-۲۳)، مزارشریف، سراج، شماره ۲۴، سال یازدهم، تابستان ۱۳۸۴.

۱۷. فرهنگ و اندیشه، «آثار و پیامدهای فرهنگی - اجتماعی مهاجرت»، (۱۹۲-۲۱۷)، مزارشریف، سراج، شماره‌های ۲۵ و ۲۶، سال دوازدهم، پاییز و زمستان ۱۳۸۴.

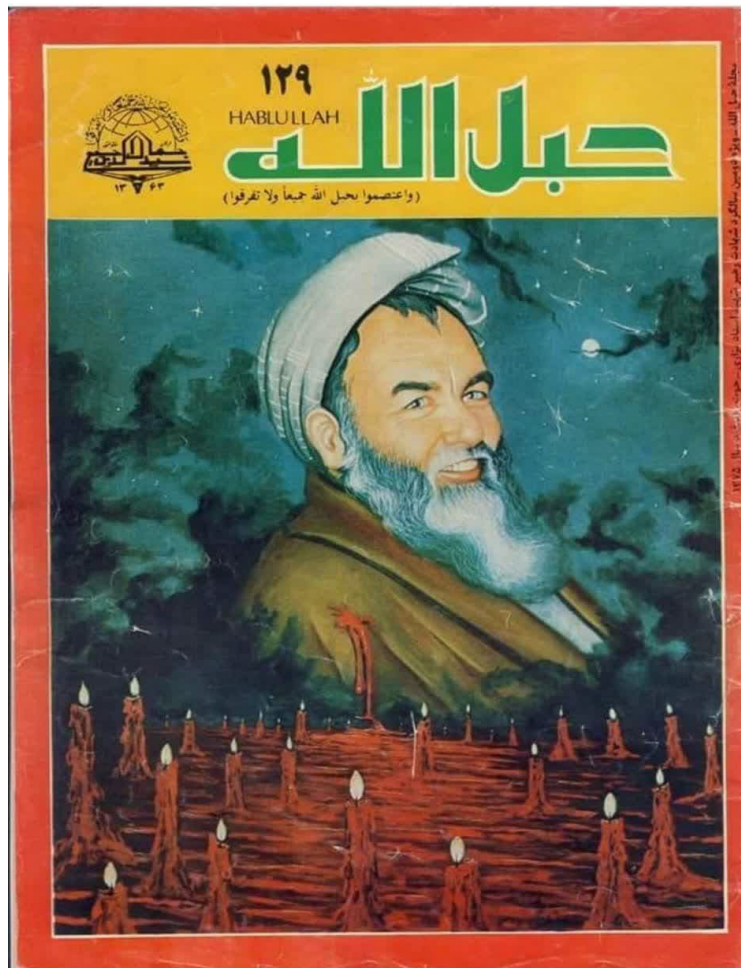
سوم: ماهنامه حبل‌الله

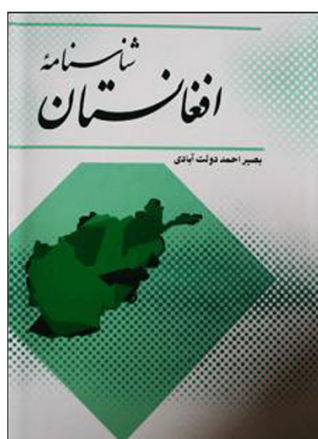
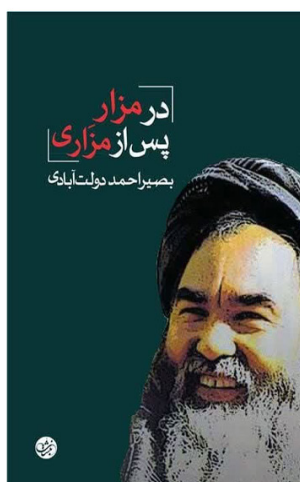
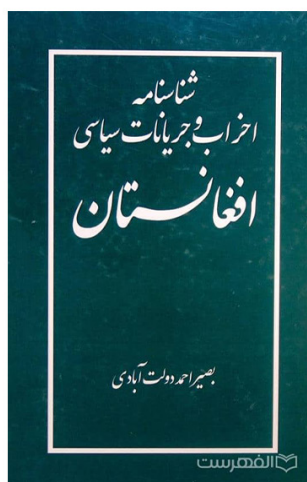
صاحب‌امتیاز: ارگان نشراتی سید جمال‌الدین حسینی، مدیرمسئول:

شهاب/ سمیع (بصیر احمد دولت‌آبادی)

شماره‌های چاپ‌شده از ۰ تا ۱۳۵، زمان نشر: از ۳۱ جوزا ۱۳۶۳ تا دلو

۱۳۷۶؛ مکان نشر: ایران - تهران.





جلد ششم از شماره ۸۱ تا ۹۹؛
جلد هفتم از شماره ۱۰۰ تا ۱۲۲؛
از شماره ۱۲۲ به بعد تا شماره ۱۳۵ جلد نشده است، بدون جلد وجود دارد.
ماهانامه حبل‌الله بسیاری از مقالات آن بدون ذکر نویسنده نوشته شده است، به استثنای شماره‌های اخیر آن. اما وقتی به مجلدات این ماهنامه مراجعه کردم بامداد و در برخی از شماره‌ها با خودکار نام برخی از نویسندگان نوشته شده بود. در یک نگاه اجمالی معلوم می‌شود که بیشتر مقالات آن توسط دولت‌آبادی نوشته شده است که در برخی از شماره‌های مدیرمسئول «سمیع» ذکر شده است.
بصیر احمد قلم‌زنی جدی را با حبل‌الله آغاز کرد، چنانچه خود ایشان این مطلب را برایم زمانی بیان کرد. سطح نوشته‌های ماهنامه در

یکی از با دوام‌ترین نشریه که بین مهاجرین در ایران بدون وقفه به چاپ می‌رسید، ماهنامه حبل‌الله بود. این نشریه با قطع رحلی به صورت مرتب بدون وقفه به نشر می‌رسید. اولین شماره آن در ۳۱ جوزا ۱۳۶۳ به نشر رسید و تا ۱۳۵ شماره آن به چاپ رسید یا لااقل من تا این شماره را یافتم.
حبل‌الله که در مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان وجود دارد در ۷ جلد مجلد گردیده است:
جلد اول از شماره ۰ تا ۱۲؛
جلد دوم از شماره ۱۳ تا ۳۰؛
جلد سوم از شماره ۳۱ تا ۴۶؛
جلد چهارم از شماره ۴۷ تا ۷۰؛
جلد پنجم از شماره ۷۱ تا ۸۷؛

سطح پایین‌تر استاندارد است و به‌خصوص مقاله‌های اوایل آن.

در حبل‌الله برخی از عناوین است که در خیلی از شماره‌های آن نشر شده است، نویسنده آن استاد بصیراحمد دولت‌آبادی است.

الف) مقالات دورهٔ استاد بصیراحمد دولت‌آبادی در مجله ماهانه حبل‌الله

مجله حبل‌الله در اوج انقلاب و مبارزات ملت شریف افغانستان علیه شوری راه افتاد بعد این مجله ادامه یافت، به دلیل مسائل امنیتی غالب مقالات استاد بصیراحمد دولت‌آبادی به نام ایشان نیست بلکه یا بدون نام است با نام مستعار مانند سمیع و... می‌باشد.

۱. «افغانستان در ماهی که گذشت/ وقایع مهم افغانستان»، یکی از زیباترین نوشته‌های حبل‌الله به نظرم همین قسمت است، تاریخ روزشمار افغانستان از زبان فردی است که درگیر با مسائل انقلاب و جهاد بوده که به نوعی تاریخ مستند است. اگر این مجموعه را فردی یافت می‌شد چاپ می‌کرد قطعاً برای جوانان و جویندگان تاریخ معاصر افغانستان سودمند است. این عنوان از شماره صفر شروع شده تا آخرین شماره ادامه دارد (تا شماره ۱۳۵، سال ۱۴، دلو ۱۳۷۶)، البته در شماره‌های آخر عنوان این مجموعه به این عناوین نیز آمده: «افغانستان و تحولات آن» و «وقایع مهم افغانستان».

۲. «امام و مسائل جهانی»، این عنوان از شماره صفر شروع می‌شود تا رحلت حضرت امام خمینی (ره) ادامه می‌یابد.

۳. «پیرامون سخنان ارزنده فقیه عالیقدر آیت‌الله‌العظمی منتظری»، عنوان فوق نیز از شماره صفر شروع می‌شود تا شماره ۵۲-۵۳، قوس ۱۶۷ ادامه دارد. ظاهراً تا زمانی که مرحوم آیت‌الله منتظری به‌عنوان قائم مقام رهبری بوده نشر می‌شده پس‌از آن متوقف می‌گردد.

۴. «اخبار نهضت‌های اسلامی»، مجموعه نوشته‌های است که در بیشتر از شماره‌های حبل‌الله تا دههٔ ۷۰ وجود دارد تدوین‌کننده آن دولت‌آبادی است.

۵. شماره ۳۱ ویژه‌نامه ۶ جدی است تقریباً تمام مقالات آن از استاد بصیراحمد دولت‌آبادی است، زیر عنوان: «تشکیلات کشوری» در هفت فصل است که عبارتند از: فصل ۱. جغرافیایی تاریخی؛ فصل ۲. تاریخی؛ فصل ۳. اجتماعی؛ فصل ۴. اقتصادی؛ فصل ۵. فرهنگی؛ فصل ۶. نظامی؛ فصل ۷. سیاسی.

ب) مقالات دیگر

بیشتر کارهای حبل‌الله توسط افرادی محدودی انجام می‌شد، یکی از آن افراد که بیشترین نقش را در تهیه و تنظیم این نشریه داشت، استاد بصیراحمد دولت‌آبادی بود. برخی از نوشته‌های این مجله مختصر است که نمی‌توان، عنوان مقاله روی آن گذاشت، نوشته‌های کوتاه است.

با این توضیح به برخی از نوشته‌های دولت‌آبادی اکتفا می‌کنم:

۱. «کنفرانس مراکش»، سال ۱، شماره ۱، ۳۱ جوزا ۱۳۶۳.

۲. «انگیزه انتشار مجله»، در چند قسمت چاپ شده است. همان.

۳. «سه حوت»، همان.

۴. «انگیزه مهاجرت»، سال ۳، شماره ۳۲ دلو ۱۳۶۷.

۵. «کشتار مسلمان هند طرح تازه استعمار»، س ۳، ش ۳۶، جوزای ۱۳۶۶.

۶. «سه سال از عمر حبل‌الله گذشت»، همان.

۷. «پاسخ به نامه‌ها»، همان.

۸. «سرنوشت منطقه وابسته به سرنوشت ما است»، سال ۴، شماره ۳۷، سرطان ۱۳۶۶.

۹. «۲۶ سرطان ۵۲ مقدمه تجاوز نظامی روس در افغانستان»، همان.

۱۰. «تحفه و نوید (دیدار با فیضی برادر فیض کاتب و خانواده بلخی)»، سال ۴، شماره ۳۸، اسد ۱۳۶۶.

۱۱. «هزاره‌جات و خودمختاری»، سال ۲، شماره ۱۳، سرطان ۱۳۶۴.

۱۲. «جایگاه شهید بلخی در تاریخ معاصر افغانستان»، سال ۸، شماره ۸۳، اسد ۱۳۷۰.

این‌ها برخی از مقالاتی است که در مجله حبل‌الله از استاد دولت‌آبادی نشر شده است. در حبل‌الله کمتر شماره را می‌توان یافت که استاد در آن مقاله نداشته باشد. آن‌گونه که بیان شد دولت‌آبادی از گردانندگان اصلی حبل‌الله به شمار می‌رفت. مقالات استاد دولت‌آبادی در سه نشریه فوق در موضوعات زیر قابل دسته‌بندی است: تاریخی؛ بیشترین حجم نوشته‌های استاد تاریخی است با نگاهی تحلیلی و انتقادی. سیاسی؛ فرهنگی و اجتماعی را در برمی‌گیرد.

(د) مقالات در سایر نشریات

۱. «آثار و پیامدهای فرهنگی - اجتماعی مهاجرت»، مزارشریف، شماره‌های ۲۵ و ۲۶، سال دوازدهم، پاییز و زمستان ۱۳۸۴.

۲. «مبارزات سیاسی شیعیان در افغانستان، مجله شیعه‌شناسی» پاییز



۱۳۸۴ - شماره ۱۱ (۲۲ صفحه - از ۱۰۷ تا ۱۲۸)

۳. روزنامه‌نگاری مهاجران افغانستانی در ایران (نگاهی از درون)، دولت‌آبادی، بصیر احمد، مجله کتاب ماه کلیات» آبان ۱۳۸۲ - شماره ۷۱ (۶ صفحه - از ۳۲ تا ۳۷).

استاد دولت‌آبادی به‌عنوان استاد مشاور

استاد دولت‌آبادی جز اولین افرادی بود که طرح و چگونگی تحقیق و پژوهش‌محور را در جامعه المصطفی، تدوین کرد. او خود را متعهد و ملزم به ارتقای سطح آگاهی در جامعه می‌دانست. ازاین‌روی، در نهاد آموزشی جامعه المصطفی به‌عنوان استاد راهنما و مشاور در برخی پایان‌نامه‌های کارشناسی ارشد، ایفای نقش می‌کرد.

۱. افغانستان بحران‌های داخلی و نقش کشورهای تأثیرگذار، ارشد، محراب‌علی دانش، ۱۳۸۴.

۲. نقش علمای دینی در انقلاب اسلامی افغانستان، ارشد، علی خادم خادمی، ۱۳۸۴.

۳. نقد و بررسی آداب‌ورسوم هزاره‌ها از دیدگاه اسلام، ارشد، ابراهیم

حکمتی، ۱۳۸۵.

۴. فرهنگ و تمدن شیعیان افغانستان از دوره صفویه تا دوره معاصر، عبدالقیوم آیتی، ۱۳۸۵. (در ابتدای تدوین پایان‌نامه به مدت شش ماه به‌عنوان استاد مشاور بود).

منابع:

۱. مجله حبل‌الله از شماره ۱ تا آخرین شماره.

۲. مجله سراج از شماره ۱ تا شماره ۲۶

۳. مجله نگاه معاصر، شماره‌های متعدد

۴. هفته‌نامه وحدت، شماره‌های متعدد



به مناسبت گرامی‌داشت مقام فرهنگی و
پژوهشی زنده‌یاد استاد بصیراحمد دولت‌آبادی

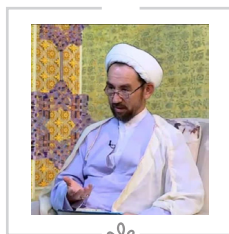
بخش دوم



دولت آبادی در یادها



با زنده‌یاد بصیر احمد دولت‌آبادی؛ از آشنایی تا همکاری



□ احمد علی علیزاده

یکم: آغاز آشنایی

تاریخ دقیق را بیاد نمی‌آورم ولی فکر کنم در سال ۱۳۶۶ یا ۶۷ بود که اولین بار جناب مرحوم بصیر احمد دولت‌آبادی را در قم در منزل جناب استاد سرور دانش، واقع در قم، زنبیل آباد (۴۵ متری صدوق) دیدم. ماجرا از این قرار بود که یک حلقه فرهنگی با مدیریت و نظارت جناب استاد سرور دانش تازه ایجاد شده بود، سال‌های زیادی از این رویداد می‌گذرد دقیق همه دوستان و اعضای این حلقه را به خاطر ندارم، ولی چند نفر را یادم هست که عبارت بودند از: استاد دانش، استاد محمد ناطقی، استاد دکتر محمد امین احمدی، مرحوم حسین شقایب، هر از چند گاهی دور هم جمع می‌شدیم و نوبتی یک نفر در باره یک موضوع خاصی بحثی را که بیشتر ناظر به مسائل مربوط به افغانستان یا مسائل منطقه و جهان، یا برخی مباحث فرهنگی و

تاریخی بود ارائه می‌داد و بعد از ارائه، سایر دوستان نیز نظر می‌دادند و گفتگوی جمعی صورت می‌گرفت، و از سوی جمع مورد ارزیابی قرار می‌گرفت، مکان برگزاری این جلسات بیشتر منزل خود استاد دانش بود. بنده هیچ آشنایی و شناختی با جناب دولت‌آبادی نداشتم اولین بار در یکی از این جلسات شرکت کرده بود، در آن جلسه خوب متوجه نشدم که ایشان به عنوان عضو همیشگی نشست‌ها در آینده و با دعوت استاد دانش شرکت کرده بود یا به صورت مهمان و عنوان شنونده؟ اتفاقاً همان روز نوبت ارائه بحث به بنده بود، ولی خیلی آرام و ساکت بود، و تا آخر سخنی از ایشان نشنیدم، تا جای که یادم می‌آید معارفه‌ای هم صورت نگرفت و در جلسات بعدی دیگر حضور نیافت، (تا زمانی که مرکز فرهنگی نویسندگان تأسیس شد و در جلسات یا بحث‌های هفتگی و غیر هفتگی مرکز مرتب حضور

می‌یافت) بعدها معلوم شد که ایشان آقای دولت‌آبادی مدیر مسئول ماهنامه وزین حبل‌الله بوده که در زمان خود بهترین یا از بهترین نشریات دوران جهاد در بین مهاجرین جامعه شیعه و هزاره در ایران بود، کار فرهنگی و مطبوعاتی که بانی و حامی اصلی آن رهبر شهید استاد عبدالعلی مزاری بود، و تا بعد از تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان و حتی مدتی بعد از شهادت رهبر شهید، نیز به انتشار خود ادامه داد و نزدیک به ۱۴۰ شماره یا بیشتر منتشر شد.

دوم: ادامه ارتباط و شروع رفاقت و دوستی

بعد از تشکیل حزب وحدت اسلامی افغانستان، نشریه این حزب تحت عنوان «هفته‌نامه وحدت» با مدیریت جناب استاد سرور دانش که مسئول بخش فرهنگی این حزب بود راه اندازی شد. بنده در مسافرت بودم وقتی قم آمدم استاد دانش را دیدم فرمودند که شما را در کمیسیون فرهنگی حزب وحدت به عنوان همکار هفته‌نامه وحدت معرفی کرده‌ام و دو سه شماره از هفته‌نامه هم چاپ شده بود، مقاله‌ای نیز از بنده زیر عنوان: «نگاهی به پدیده غرب‌زدگی و احیای جنبش اسلامی در افغانستان» در دو قسمت چاپ شده بود، و این نوشته به صورت مسلسل به نظرم در چهارده یا پانزده قسمت در این هفته‌نامه به چاپ رسید. این نوشته، مقاله بلندی بود که قسمت‌هایی از آن را قبلاً استاد دانش برای چاپ در مجله پیام مستضعفین (نشریه سازمان نصر منحله) از من گرفته بود ولی با فعال شدن بخش فرهنگی حزب وحدت این مجله تعطیل شد و با شروع هفته‌نامه همکاری ما به عنوان عضو هیئت تحریریه این نشریه و عضو کمیسیون فرهنگی حزب وحدت در قم، آغاز شده و مقالاتی دیگری نیز از بنده در این هفته‌نامه به نشر رسید. مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی در آن زمان مسئولیت مجله حبل‌الله را به عهده داشت، ولی گاهی قم می‌آمد، و از طریق هفته‌نامه وحدت آشنایی ما بیشتر شد و ایشان مقالات و نوشته‌های بنده را در این هفته‌نامه دنبال می‌کرد، با مطالعه این مقالات نسبت به بنده نظر نیک پیدا کرده بود و به همین خاطر از آن به بعد ارتباط ما با ایشان بیشتر برقرار شد و کم‌کم این ارتباط تبدیل به دوستی دوام‌دار و پایه‌دار گردید و هم دیگر را هم فکر و هم ایده یافتیم و باب گفتگو بین ما باز شد.

روزی ایشان را در قم و در مجتمع آموزش عالی شهید بلخی دیدم، ظاهراً در سال ۱۳۶۹ بود که آن زمان بنده نیز دانشجوی این مجتمع

بودم، اولین پرینت قبل از چاپ کتاب «شناسنامه افغانستان» را به بنده نشان داد، و گفت که قصد دارد این کتاب را چاپ کند، گفت نگاه کن به نظرت چطور است؟ آن زمان بین افغانستانی‌ها و بخصوص هزاره‌ها نویسنده، آن هم صاحب اثر و کتاب خیلی کم بود، و یک آرزو بود، تعداد دانشجویان مقطع دکتری شاید از عدد انگشتان یک دست هم فراتر می‌رفت، دانشجوی مقطع کارشناسی و ارشد به استثنای ۶۰-۷۰ نفر دانشجویان مجتمع آموزش عالی شهید بلخی، شاید از صد نفر بیشتر نبودند. نویسنده و قلم بدست هم طبیعی است که تعداد اندکی بودند. اما ایشان تربیت یافته شهید مزاری بود و از وی که یک مجاهد ۱۲ پاس بود یک فعال فرهنگی و یک قلم بدست و نویسنده متعهد ساخته بود، خودش نیز خود را وامدار شهید مزاری می‌داند هم در نوشته‌ها و هم در گفته‌هایش با دوستان بارها اظهار می‌کرد، که این شهید مزاری بود که قلم را بدستم داد و اگر نه روزگار من یقیناً غیر از این بود که می‌بینید و معلوم نبود از کجا سر بر می‌آوردم. به هر حال ایشان با چنین سابقه و تجربه چندین ساله نگارش مقالات زیادی در مجله حبل‌الله و سردبیری این نشریه، وضعیت متفاوتی نسبت به دیگران داشت، جدا از مقالات، تحلیل‌ها و نوشته‌های متعدد ایشان در مجله حبل‌الله، عنوان ثابت: «افغانستان در ماهی که گذشت» در این مجله و در هر شماره توسط ایشان نگاشته می‌شد و در آن تحولات و رویدادهای جاری آن ماه را مورد بررسی و تحلیل قرار می‌داد، همین بحث مسلسل تاریخی اگر تنظیم و آماده شود خودش یک اثر تاریخی مفید و ماندگاری خواهد شد.

در یک چنین شرایطی نگارش کتاب تاریخی در باره افغانستان با آن ساختار و فصل‌بندی یک امر تازه‌ای بود، به همین خاطر بنده از دیدن این کتاب و نگاهی به بخش‌ها و فصول آن خیلی ذوق زده شده و فوق‌العاده خوشحال شدم، گفتم خیلی عالی است خداوند به شما توفیق دهد، بعد گفت روی نسخه جدیدش کار می‌کنم و با یک اضافاتی آماده چاپ می‌کنم. این کتاب اولین اثر مرحوم دولت‌آبادی بود که مدتی بعد از این دیدار به چاپ اول رسید. در همان جا از کتاب «شناسنامه احزاب سیاسی افغانستان» یاد کرد که اثر بعدی است و قرار است ان شاء‌الله کار کنم. به این ترتیب ارتباط بنده با ایشان کم‌کم تبدیل به رفاقت و دوستی گردید، ایشان تهران بودند ولی قم که می‌آمد دیدار و ملاقات داشتیم.

سوم: آشنایی و رفاقت تبدیل به همکاری

آری ارتباط و رفاقت ما از این هم فراتر رفت و تبدیل به همکاری پایدار، در حوزه کارهای فرهنگی و نشراتی شد. همکاری ما عمدتاً در دو نهاد یعنی مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان و هفته نامه حزب وحدت اسلامی افغانستان بود، که به صورت کوتاه و فشرده گزارش می‌کنم.

اولین بار ظاهراً در اواخر سال ۱۳۷۱ یا بهار ۱۳۷۲ بود که زنده‌یاد دولت‌آبادی، روزی طرح تأسیس یک مرکز فرهنگی و پژوهشی را از سوی جمعی از فرهنگیان همسو و هم‌فکر با بنده در میان گذاشت و در باره ضرورت آن با هم صحبت و گفتگو کردیم؛ بنده هم اعلام آمادگی کردم، البته شاید قبل از من با دوستان دیگر نیز در میان گذاشته بوده و ظاهراً اصل طرح از سوی استاد دانش بوده اما ایشان از اولین نفرها بوده که باید به رایزنی پردازد، پس از شناسایی افراد و رایزنی‌ها و با پیگیری دوستان فرهنگی و اهل قلم بخصوص استاد دانش، این حرکت مبارک فرهنگی نتیجه داد و به اعتقاد بنده با تأسیس این مرکز، فصل تازه و تجربه جدید کارجمعی در تاریخ فرهنگ و فعالیت‌های فرهنگی و مطبوعاتی مردم هزاره و شیعه آغاز گردید، که در نوع خود در داخل و خارج کشور بی‌سابقه بود.

برای توجیه و ضرورت تأسیس چنین مرکزی، تحلیل ما در آن زمان این بود که جامعه شیعه و هزاره یک جبهه و جریان سیاسی بنام حزب وحدت اسلامی افغانستان دارد که بحمدالله با قدرت، عزت و انسجام در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی کشور و با یک قدرت با شکوه نظامی در میدان، حضور فعال دارد و مطالبات و دیدگاه‌های سیاسی عدالت‌خواهانه شیعیان از این آدرس سیاسی مطرح می‌شود. اما این آدرس سیاسی و حزب مقتدر که اکنون تبدیل به یک جریان عدالت‌خواهی شده است، به تنهایی برای دفاع از حقوق و مطالبات شیعیان و تثبیت جایگاه این مردم که درگذشته در محرومیت مطلق از هر نوع حقوق مذهبی و سیاسی بسر برده است کافی نیست، اگرچه فعالیت‌های فرهنگی و رسانه‌ای خود را هم داشته باشد، اما این کارهای فرهنگی نمی‌تواند بنیادی و ریشه‌ای باشد، بلکه روزه مرّه و ژورنالیستی است، همانند سایر احزاب و جریان‌های سیاسی که چنین فعالیت‌های رسانه‌ای و فرهنگی را به طور متعارف دارند، بلکه

در پهلوی آن به یک جبهه و جریان فکری، فرهنگی که بتواند در سطح کلان و فارغ از تعلقات خاص حزبی و با افق وسیع‌تر و با موضع‌گیری آزاد، بدون التزم و تعهد به چارچوب تشکیلاتی حزب، به مثابه پشتوانه و عقبه قدرتمند فرهنگی این جریان سیاسی، نیاز شدید است، تا بتواند منطق عدالت‌خواهی را در راستای تثبیت گفتمان عدالت‌خواهی تئوریزه و تبیین کند و دوشادوش این جریان قدرتمند سیاسی از حقوق، عزت و اقتدار جامعه هزاره و شیعه در سطح تئوری و فرهنگی نیز به دفاع منطقی از آرمان‌های عدالت‌خواهانه مردم خود بپردازد.

بر اساس این درک و ضرورت، مجموعه‌ای از دوستان و فعالین فرهنگی، همدیگر را یافتند و یک تشکل فرهنگی را فراتر از یک جریان سیاسی و حزبی با صبغه کاملاً فرهنگی و نگاه کلان تأسیس و پایه‌گذاری کردند، و بحمدالله و البته موفق شدیم همدلانه و دوستانه نزدیک به دو دهه، در شرایط سخت مهاجرت و با حد اقل امکانات در آن زمان، فعالیت‌های فرهنگی و علمی و نشراتی خوب و قابل قبولی را انجام دهیم.

بیان کارنامه و شرح فعالیت‌های «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان»، از تأسیس تا تعطیل، خود مجال دیگری را می‌طلبد، و در خاطرات برخی از دوستان از جمله کم و بیش در یادداشت‌های استاد سرور دانش هرچند پراکنده ثبت شده است^۱ و از جمله خود مرحوم دولت‌آبادی عزیز تا جای که بیاد دارم طبق معمول خاطرات روز مره خود را هر روز می‌نگاشت، و یقیناً در قالب خاطرات روز مره خودش گزارش‌های فعالیت‌های این مرکز را نیز در مجموعه خاطرات خود دارد، اما در اینجا خوب است از مؤسسين این مرکز فرهنگی که نزدیک به دو دهه در قالب این نهاد فرهنگی کار کردند، یاد نمایم.

مجموعه هیئت مؤسسان مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، عبارت بودند از ۹ نفر به ترتیب زیر:

- ۱- استاد سرور دانش؛
- ۲- زنده یاد حسین شفاپی؛
- ۳- زنده یاد بصیراحمد دولت‌آبادی؛
- ۴- سرور جواد؛
- ۵- سید حمیدالله جعفری دره‌صوفی؛
- ۶- قاسم رحمانی مزاری؛

۱. دانش، سرور، مجموعه مقالات، جلد هفتم، ص ۳۹-۵۷، انتشارات بنیاد اندیشه، چاپ اول،

۷- حسین رجبی (محب الاسلام)؛

۸- لیاقت علی امینی؛

۹- احمدعلی علیزاده.

این مرکز در این مرحله از تاریخ کشور و در دنیای مهاجرت، آدرس و پاتوقی شده بود برای مجموعه‌ای از نیروهای فکری و فرهنگی از طیف‌های مختلف و بستری برای بروز و ظهور این مجموعه و آثار فرهنگی، تحقیقات و تولیدات این دوستان را در یک فضای آزاد و خارج از تعلقات و چارچوب‌های سیاسی و حزبی رایج، در قالب کتاب، مقاله، ترجمه و تألیف با توجه به اولویت و توان مالی در حوزه‌های: تاریخ، فرهنگ، سیاست، حقوق، ادبیات، شعر و... به نشر می‌سپرد. همکاران مرکز در بیرون از هیئت مؤسسان دو مجموعه بودند، مجموعه نخست شخصیت‌ها، اساتید و پژوهشگرانی بودند که یا با دعوت مرکز و یا با پیشنهاد خودشان به صورت داوطلبانه به عنوان عضو رسمی این مرکز به این جمع پیوسته و در ادامه فعالیت‌های علمی و فرهنگی این مرکز ایفای نقش می‌نمودند. مجموعه دوم همکاران آزاد بودند که مقالات، کتاب‌ها و ترجمه‌های شان از سوی مرکز فرهنگی نویسندگان، در فصلنامه‌های این مرکز و یا در قالب کتاب، چاپ و منتشر می‌گردید.

در اینجا شایسته است جهت قدردانی، از مجموعه نخست که اعضای رسمی مرکز فرهنگی نویسندگان بودند، یاد نمایم، باید یاد آور شد که انصافاً میزان تاثیرگذاری این مجموعه قوی‌تر از بسیاری از اعضای هیئت مؤسسان بودند و در رشد و شکوفایی مرکز فرهنگی نویسندگان فوق‌العاده مؤثر بودند و الحمدلله امروزه نیز همچنان قوی‌تر از گذشته در عرصه‌های علمی، فرهنگی و پژوهشی ایفای نقش می‌کنند و شخصیت‌های توانمند و مشعل داران عرصه فکر، فرهنگ و اندیشه هستند که در بالندگی جریان‌های فکری، فرهنگی و روشن فکری، در سطح کشور و در داخل و خارج اثرگذار هستند، و به جرئت می‌توان گفت که برخی از این چهره‌ها امروزه در جامعه علمی کشور، حرف اول را می‌زنند. تا جای که به خاطر می‌آورم دوستان اعضای غیر هیئت مؤسسان مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، این مجموعه بودند:

۱. استاد دکتر محمدامین احمدی؛

۲. دکتر محمدعلی جويا؛

۳. دین محمد جاوید؛

۴. دکتر سید عبدالوهاب رحمانی؛ (مدت کوتاهی اما بعدها فاصله گرفت)

۵. حفیظ‌الله زکی؛

۶. اسماعیل حکیمی؛

۷. حمید زکی؛

۸. یارمحمد باقری؛

۹. محمدشریف سعیدی؛

۱۰. محمدعلم جويا؛ (مدت بسیار اندکی)

۱۱. محمود جعفری؛

۱۲. سید ابوطالب مظفری؛

۱۳. محمدجواد خاوری؛

۱۴. حمزه واعظی؛

۱۵. سید نادر احمدی؛

۱۶. علی پیام.

در میان مجموعه‌ای از اعضای رسمی مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، زنده‌یاد دولت‌آبادی جایگاه ویژه‌ای داشت، به نظر بنده ما در مجموعه خود ارکان خمسه‌ای داشتیم که بدنه اصلی این مرکز را تشکیل می‌دادند، و این مرکز روی این ستون‌های اصلی خود استوار بود، و زنده‌یاد دولت‌آبادی از این هسته اصلی بودند، خوب است یاد نمایم از این مجموعه تا حد اقل تقدیری از این فرزندان به عمل آمده باشد، این ارکان خمسه عبارت بودند از:

۱- استاد سرور دانش که نزدیک ده سال ریاست این مرکز را با موفقیت به عهده داشت؛

۲- استاد دکتر محمدامین احمدی؛ که سرمایه علمی، سیاست‌گزار فرهنگی و تنورسین علمی این مرکز و آخرین رئیس این مرکز در چند سال اخیر بود؛

۳- استاد زنده‌یاد حسین شفایی، که فعال‌ترین ما در بخش تأمین مالی مرکز و نزدیک ده سال مسؤل مالی مرکز بود؛

۴- استاد زنده‌یاد بصیراحمد دولت‌آبادی که الگوی نظم و پرنویس‌ترین ما در این جمع بود؛

۵- استاد سید ابوطالب مظفری که شاخص‌ترین چهره ادبی و فرهنگی در این جمع بود، و سیزده شماره از فصلنامه ماندگار و در نوع خود بی نظیر «دُر دري» را با موفقیت، سردبیری کرد.

آماده نمودن چاپ مجدد کار می‌کردیم، این کار براساس توافقی بین مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان و جناب حاجی احمدحسین احسانی بگلانی بود، قرار بر این بود که برای چاپ مجدد این کتاب، مرکز فرهنگی نویسندگان کار بازخوانی، ویرایش مجدد و نگارش مقدمه طولانی با نگاه انتقادی آن را انجام دهد؛ و جناب احمد حسین احسانی کار حروفچینی، و هزینه چاپ و سایر کارهای آن را به عهده بگیرد، دوستان مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، انجام این کار را به عهده بنده و زنده‌یاد دولت‌آبادی نهادند و این کتاب بعد از بازخوانی و ویراست جدید، توسط بنده و ایشان و با مقدمه انتقادی و بلند از سوی مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان و همکاری آقای احمدحسین احسانی، در دو جلد به چاپ دوم در ایران رسید.

یادم نمی‌رود زمانی هوای طلبگی و درس شیخی بر سر زدا! شاید یکی دو ماه برایش ادبیات عرب درس می‌گفتم و دو کتاب اول ادبی از متن درسی و قدیمی حوزه علمیه یعنی شرح امثله و صرف میر را برای ایشان و احمدحسین احسانی، درس گفتم این دو کتاب در مجموعه کتابی بنام «جامع المقدمات» قرار دارد، تا خود را برای آزمون حوزه آماده نماید. طبع لطیف و شوخی داشت بعد از فراغت از کار روی افغانستان در مسیر تاریخ، با خنده می‌گفت حالا نوبت درس رسیده برویم سراغ جامع المشکلات! به جای جامع المقدمات جامع المشکلات می‌گفت!

مدت‌ها در «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» با هم در دفتر مرکز بودیم، ایشان چند سال مدیر داخلی دفتر بود، بنده نیز برای کارهای مشترک مان با مطالعات و فعالیت‌های شخصی خودم در دفتر مرکز می‌رفتم و با دولت‌آبادی بودم، هروقت از کار و فریضه نماز که با اصرار ایشان به جماعت می‌خواندیم فارغ می‌شدیم، به شوخی می‌فرمود حالا برویم به راهکار شکم بپردازیم! و قوت لایموتی را در حال و هوایی کار صلواتی و بسیجی با هم صرف می‌کردیم و بعد از آن می‌فرمود اکنون نوبت راهکار حل بحران کشور رسیده است!

در دوره اخیر هفته نامه وحدت که بعد از استاد دانش در تعیینات جدید، مدیریت آن به عهده زنده یاد مرحوم حسین شقایب بود، باز همکار شدیم و مدتی را در مجموعه اعضای هیئت تحریریه این نشریه با شماری دیگری از دوستان فرهنگی، مانند: حمزه واعظی، نعمت‌الله صادقی، حفیظ‌الله زکی و... ایفای وظیفه می‌نمودیم، اما

آنچه تا بدین جا گفته آمد به بهانه یاد کرد از دوست فرزانه، دیرینه و فقیدم استاد زنده‌یاد دولت‌آبادی عزیز بود که او در این فرایند فرهنگی نقش برجسته و بسیار درخور قدر داشت، و از برکت این دوست عزیز بود که بهانه‌ای شد برای یاد کردن از تأسیس یک نهاد نسبتاً موفق فرهنگی، اعضا و همکاران این مرکز و اندکی ادای دین در برابر این فرزانه‌گان و فرهیختگان که این نهاد فرهنگی، مرهون و وامدار این سروران و عزیزان بوده است. و دولت‌آبادی عزیز در این میان چون نگین و یکی از مؤثرترین اعضای این جمع و از ارکان خیمه آن بود که در برپایی و ادامه این نهاد، نقش یکی از این ستون‌ها را داشت. و آسمانی شدن این یار دیرین و عزیز من و همه دوستان خود را به سوگ نشاند و هنوز داغ او برآیم تازه است، و هر وقت به یاد می‌آورم، خاطرات ماندگار، شیرین و سرشار از صفا با آن سیمای معصومانه و منش کریمانه و عزت‌مندانه و سلوک دردمندانه و متعهدانه او در ذهن و ضمیرم می‌گذرد و همچون فیلمی در برابر خود می‌بینم.

زنده‌یاد دولت‌آبادی دارای قلب مهربان، سرشار از عطوفت و مهربانی، و در دوستی و رفاقت بسیار صمیمی، وفادار و صادق بود، از رنج‌ها، رازها و دغدغه‌هایش برایم صادقانه روایت می‌کرد. تازمانی که در ایران بود زیاد اتفاق می‌افتاد که آثارش را چه مقاله و چه کتاب که آماده می‌کرد پیش از انتشار در اختیار بنده قرار می‌داد و از من نظر می‌خواست که مورد مطالعه و ارزیابی قرار دهم. بنده نیز با کمال صداقت دیدگاه‌ها و پیشنهاداتم را به محضرش مطرح می‌کردم و ایشان با کمال تواضع و فروتنی می‌پذیرفت. او اولین مدیر مسئول فصلنامه سراج و من اولین سردبیر این فصلنامه و همکار او بودم، هرچند که این مدیریت و سردبیری دیری نپایید و از دوسه شماره تجاوز نکرد، مقالات وارده را با هم و با همکاری سایر اعضای مرکز بررسی می‌کردیم، مقالات همدیگر را نیز مورد مطالعه و ارزیابی قرار می‌دادیم. او تا آخرین روزهای حضورش در ایران عضو فعال و پرنویس هیئت تحریریه این فصلنامه بود. ایشان در نقل قول‌ها از منابع، عادت داشت که طولانی نقل قول کند، و من عادت داشتم که نقل قول‌های مستقیم و طولانی‌اش را خلاصه می‌کردم یا بعضاً حذف می‌کردم و می‌گفتم ضرورتی ندارد، ایشان گاه به شوخی و با ملاحظه می‌فرمود کمی بی‌رحم تشریف دارید زیاد قیچی نکن!

مدتی را مشترکاً دو نفری روی کتاب افغانستان در مسیر تاریخ، برای

بصیراحمد دولت‌آبادی در میان اعضای هیئت تحریریه پرکارترین و منظم‌ترین بود، ایشان برخی از مقالات خود را با نام اصلی خود می‌نوشت و برخی دیگر از مقالات خود را با نام مستعار «نورعلی ترکستانی» نوشته می‌کرد و در هفته نامه چاپ می‌شد.

این همکاری دیری نپایید و بنده در اثر برخی گرفتاری‌ها و برنامه‌های درسی از جمع همکاران هفته نامه وحدت بیرون آمدم و مرحوم دولت‌آبادی تا آخرین شماره های انتشار این هفته نامه به کار خود ادامه داد. اما همکاری ما با دولت‌آبادی در مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان همچنان تا آخرین روزهای حضور ایشان در ایران ادامه یافت و در تعیینات جدید که در ساختار مرکز فرهنگی نویسندگان پس از تحولات دوران جمهوریت در افغانستان پیش آمد، و اکثریت دوستان در داخل کشور به ایفای نقش در سطح ملی در حوزه‌های: سیاست، فرهنگ، آموزش و پژوهش پرداختند، دولت‌آبادی همچنان در کنار دیگر دوستان که در ایران حضور داشت، فعال و پرکار به همکاری خود ادامه داد.

دولت‌آبادی روایت‌گر صادق و صمیمی بیش از یک قرن رنج و حرمان مردمش بود، او وقتی متن اولیه کتاب: «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای

هویت» را برای ارزیابی و نظرخواهی، به من سپرد و چند روزی برای مطالعه و ارزیابی نزد من بود، یادم هست که بغض گلویش را فشرده و اشک آلود به این مضمون ابراز کرد که این روضه قوم بی سامان است! فلانی بگیر و بخوان و نظرات خود را مرقوم نما! او عمری با آه، درد و رنج در دفاع از تاریخ، فرهنگ و هویت مردم ما قلم زد. او در شدت فقر و با مشکلات معیشتی و در عین حال آبرومندانه و با عزت، روزگار سختی را سپری کرد، و سرانجام از بدی حادثه و روزگار، آخرین سال‌های عمر با برکت خود را در غربت و در کشور کانادا، سپری نمود و در چند سال آخر حیات، با بیماری سرطان دست و پنجه نرم کرده و پس از حدود شش، هفت عمل شیمیایی در آن دیار، غریبانه بدورد حیات گفت!.

گرامی باد یاد و خاطره جاودانه‌اش! شاد باد روح این مؤرخ و پژوهشگر وطن و دوست صمیمی و دیرینه و همکار فرهنگی سال‌های جهاد و مقاومت، و با اولیای الهی محشور باد! عاش سعیدا و مات سعیدا. والسلام علیه یوم ولد و یوم مات و یوم یبعث حیا.

سمیع حبل الله



□ مصاحبه با حاج علی میرزایی

اشاره:

حاجی علی میرزایی یکی از همراهان رهبر شهید استاد مزاری است که با یاران و همراهان ایشان از دهه ۶۰ تا روزهای مقاومت غرب کابل از نزدیک آشنایی داشته است. از این رو در این مصاحبه از نحوه آشنایی، کار و فعالیت وی با مرحوم بصیراحمد دولت آبادی بخصوص در زمان تأسیس و مدیریت مجله حبل الله ارگان نشراتی سید جمال الدین افغانی و رابطه مرحوم دولت آبادی با رهبر شهید پرسیدیم که اینک محصول این گفت و شنود خدمت خوانندگان گرامی تقدیم می شود.

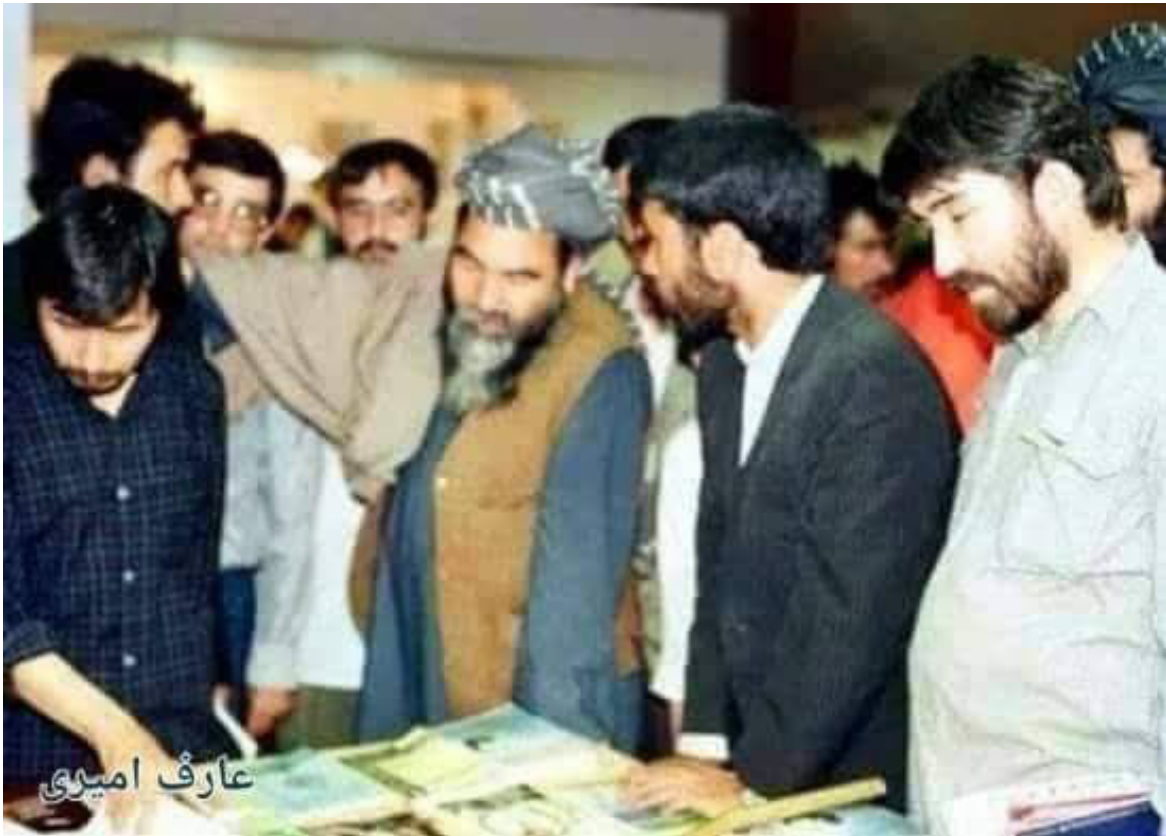
عدالت و امید

با وجود این که سازمان نصر مجله ای بنام مجله «پیام مستضعفین» داشت، در عین حال رهبر شهید به دنبال تأسیس مجله ای مستقل بود که بدون نام و نشان حزب سیاسی، افراد مختلف مطالب، مقالات و مصاحبه های خود را بتوانند در آن منتشر نمایند. با این هدف طرح ابتدایی مجله حبل الله ریخته شد. تا جای که یادم است از نویسندگان اولیه این مجله آقایان مهدوی قخور، علم جویا، موحد بلخی، یارمحمد باقری و... بود. مرحوم دولت آبادی در آن زمان نویسنده چیره دست نبود بلکه نوشتن و مقاله نویسی را در واقع وی از همین جا و نقطه آغاز کرد. روزانه بیشتر در این زمینه با آقای

عبدالمجید: از آشنایی خود با مرحوم دولت آبادی بگویید

که چگونه و در کجا با ایشان آشنا شدید؟

حاجی میرزایی: بنام و یاد خدا. با مرحوم دولت آبادی بواسط سال ۱۳۶۱ در تهران در منطقه شمیران پل رومی در مقر رهبر شهید استاد مزاری آشنا شدم. زادگاه مرحوم دولت آبادی ولسوالی دولت آباد ولایت بلخ است که تا سال سوم تخنیکم در شهر مزارشریف تحصیل کرده بود. بصیراحمد آدم خوش برخورد و متواضع بود. وی با شماری از جوانان با هدایت استاد مزاری به ایران آمده بودند و ...



مجله حبل الله بر می‌گردد. در این زمینه برای خوانندگان عدالت و امید بیشتر توضیح بدهید.

حاجی میرزایی: به مرور زمان که مجله حبل الله شکل گرفت، کارهای عملی آن آغاز شد. آن زمان مثل این زمان امکانات چاپ مجله و نشریات اینگونه فراهم و آسان نبود. چند نفر مطالب، مقالات و گزارش‌هایی را که به صورت دستی نوشته شده بود، در دستگاه تایپ قدیمی تایپ می‌کردند، بعد نوشته‌های تایپ شده و پرینت شده را قطعه قطعه برش می‌کردیم و روی صفحات بزرگ کاغذی/مقوایی می‌چسپانیدیم و پس از آخرین اعمال اصلاحات توسط سردبیر و سایر مسئولان مربوطه به چاپخانه برای گرفتن فیلم و زینگ و چاپ فرستاده می‌شد. نشر مجله حبل الله مراحل مختلفی را طی می‌کرد که حدود هفت و هشت نفر کارهایش را پیش می‌بردیم تعدادی کارهای علمی، نویسندگی، خطاطی و ویراستاری مقالات را پیش می‌بردند که مرحوم دولت‌آبادی در این قسمت نقش برجسته داشت و شماری هم کارهای تخیلی و اجرایی را پیش می‌بردیم. عمدتاً کارهای علمی و ویراستاری مقالات زیر نظر دولت‌آبادی با همکاری سید موحد، جویا، باقری، مهدوی و... انجام می‌شد. بعد از مدتی بخش عمده کارهای مجله توسط دولت‌آبادی و مرحوم حاجی مصطفی محمدی پیش برده می‌شد.

مهدوی قخور کار می‌کرد. وقتی که بنا شد برای نشر مجله حبل الله از وزارت ارشاد کشور میزبان مجوز نشر گرفته شود، باید مجوز بنام یک نفر ایرانی صادر می‌شد، شخصی بنام حکیم‌زاده (برادر سید علی) که در شناسنامه ایرانی خود بنام شهاب یاد می‌شد، مجوز مجله بنام وی گرفته شد. سردبیر مجله سمیع بود که این سمیع همین آقای دولت‌آبادی بود. اینگونه بود که آقای دولت‌آبادی یکی از ارکان ثابت مجله حبل الله در طول دوره نشراتی آن شد. زمانی که رهبر شهید در تهران حضور داشت روزهای آخر هفته یعنی پنج‌شنبه‌ها به شهر قم می‌رفت که من و مرحوم دولت‌آبادی نیز معمولاً همراه ایشان بودیم. رهبر شهید از این طریق از طلبه‌های قم برای نوشتن مقاله دعوت می‌کردند. در آن زمان افراد مقاله نویس و دست به قلم از مردم ما بسیار اندک و کم بود در عین حال با تدبیر رهبر شهید خوراک و نیازمندی محتوایی مجله اینگونه تهیه می‌شد و دوباره روزهای شنبه به تهران بر می‌گشتیم.

عارف امیری: پس آشنایی تان با زنده‌یاد دولت‌آبادی در واقع به زمان حضور ایشان در تهران و تأسیس و اداره

پیرایه: رابطه رهبر شهید با مسئولان و دست اندرکاران مجله حبل الله چگونه بود و مرحوم دولت آبادی چه نوع رابطه‌ای با رهبر شهید داشت؟ دولت آبادی چه نوع رابطه‌ای با رهبر شهید داشت؟

حاجی میرزایی: رهبر شهید با تمام افراد که در مجله حبل الله حضور داشتند از جمله دولت آبادی رابطه بسیار خوب و صمیمانه داشت. مجموعه که در مجله حبل الله کار می‌کردیم برخی کارهای تخیکی و برخی هم کارهای اقتصادی و نشر و چاپ، تهیه کاغذ و برخی هم هماهنگی در بخش جمع‌آوری و نوشتن مقالات و پیاده کردن مصاحبه‌ها را پیش می‌بردیم که مجموعاً زیر نظر مرحوم دولت آبادی بود. مجموع این فعالیت‌ها تا جایی که یادم مانده در یک ساختمان در پل رومی تهران خیابان دشتیار پلاک ۶ انجام می‌شد.

ارتباط دولت آبادی با رهبر شهید بسیار دوستانه و صمیمی بود و نخستین بار من کلمه «بابه» را از زبان مرحوم دولت آبادی در مورد رهبر شهید شنیدم و اینگونه بود که این عنوان کم کم فراگیر شد. در واقع دولت آبادی مخزن اسرار و معتمد رهبر شهید بود. شماری دیگری در مجموع تمام دوستانی که در مجله حبل الله کار می‌کردند همه آرمانی، صادقانه و هدفمند و بدون توقع مادی فعالیت داشتند و هر هدایتی که استاد مزاری به آن‌ها می‌داد همه با جان و دل می‌پذیرفتند و انجام می‌دادند.

دولت آبادی در قسمت نوشتاری و تحریر مقالات تلاش بسیار داشت مجله ماهانه نشر می‌گردید و گاهی بنا به دلایلی که یا مقاله نمی‌رسید یا مشکلات اقتصادی وجود داشت، دولت آبادی تلاش می‌کرد که بیشتر مقالات را خود ایشان با نام مستعار و گاه بدون نام تهیه می‌کرد. گاهی به دلیل مشکلات اقتصادی مجله حبل الله تبدیل به گاهنامه می‌شد اما با تلاش ایشان تعطیل نمی‌شد. مجله به دلیل اینکه در ظاهر وابستگی به جریان خاص نداشت، گاهی اوقات با رهبران سایر احزاب از جمله سران پاسداران مصاحبه می‌کردیم و

از نویسندگان مستقل نیز مقاله دریافت و در مجله منتشر می‌شد. یک بخش مجله نشر نامه‌های مردم بود که از نقاط مختلف به آدرس مجله فرستاده می‌شد. یک خاطره در این قسمت داریم که به نظرم جالب است. یک زمانی به خاطر اینکه صندوق پستی مجله حبل الله را در اداره پست تهران ثبت شود، اداره مربوطه گفته بود که خود سردبیر مجله باید بیاید و پای فرم درخواست را امضا کند، زمانی که دولت آبادی با معلم حبیب به اداره پست ناحیه ۱۹ رفته بود، به دلیل جثه خرد مرحوم دولت آبادی، مسئول مربوطه خطاب به معلم حبیب گفته بود که تو پای فرمه امضا کنی بهتر است! از این رو معلم حبیب خیلی وقتاً به شوخی به دولت آبادی می‌گفت که از بس لاغری و جثه‌ات کوچک است، که حتی پستچی هم تو را قبول ندارد!

پیرایه: تشکر از این‌که خاطرات و گفتنی‌های خود را در باره مرحوم دولت آبادی با خوانندگان مجله عدالت و امید شریک کردید. در پایان اگر نکته‌ای خاص دارید بفرمایید.

حاجی میرزایی: تشکر از دست‌اندرکاران و مسئولان مجله وزین عدالت و امید که یاد پیشکسوتان مردم ما را زنده نگه می‌دارند. خلاصه کلام دولت آبادی که با حمایت استاد مزاری در مجله حبل الله آمده بود، با صداقت تمام و تلاش لازم و بدون توقع مادی و نام و عنوان کارهای زیادی که به وی واگذار می‌شد، پیش می‌برد و مجموعه همکاران وی که در مجله حبل الله حضور داشتیم نیز با یک همدلی و صداقت کارها را پیش می‌بردیم و اینگونه بود که مجله حبل الله بگونه‌ای منتشر می‌شد که هیچ کس به آسانی نمی‌فهمید که تیم پشت کارهای علمی، نوشتاری، ویراستاری، تخیکی و اجرایی مجله کیست/ کیستند!

یاد مرحوم دولت آبادی و تمام پیش‌آهنگان خط عدالت‌خواهی گرامی باد.

بصیر احمد دولت آبادی؛ از مدرسه نانوایی چارکنت تا پل رومی شمیران



□ حاجی محمد عبده

وحدت ملی با هدف جذب و آموزش نوجوانان و جوانان فرهنگی از مکاتب دولتی و مدارس دینی دیگر جهت تعقیب امور فرهنگی مانند تدریس بحث های اعتقادی، تشکیلاتی، سخنرانی، آشنایی با نهضت های آزادیبخش جهان اسلام، چاپ و پخش خبرنامه ها و کاریکاتورهای فرهنگی علیه دولت کمونیستی کابل، فعال شده بود. شهید وحدت ملی استاد مزاری بر این باور بود که نیروهای مجاهد نخست باید آموزش فرهنگی، فکری و تعلیمات نظامی را ببینند و سپس وارد پایگاه های نظامی و فرهنگی شوند. مرحوم بصیر احمد دولت آبادی نیز یکی از همین نیروهای فرهنگی بود که مبارزاتش را از همین پایگاه و مرکز فرهنگی با هدایت استاد مزاری آغاز کرد.

مرحوم بصیر احمد دولت آبادی از اهالی قریه قره غجله ولسوالی دولت آباد ولایت بلخ است که دوره مکتب را در شهر مزارشریف به پایان رسانده بود. ایشان یکی از مجاهدان دردمند و متعهد مردم ما بود. آشنایی من با مرحوم دولت آبادی از سال ۱۳۶۰ که سال های آغازین جهاد مردم افغانستان علیه حکومت دست نشانده کمونیستی وقت بود، در پایگاه فرهنگی سازمان نصر افغانستان در مدرسه نانوایی ولسوالی چهارکنت ولایت بلخ آغاز شد. در مدرسه نانوایی بچه های فرهنگی از ولسوالی های چهارکنت، شولگره، دولت آباد، چمتال و شهر مزارشریف جذب و تحت تربیت و تعلیم قرار می گرفتند. مدرسه دینی نانوایی ولسوالی چهارکنت یکی از پایگاه های فرهنگی سازمان نصر بود. این مرکز دینی باتوجه و تلاش استاد شهید عبدالعلی مزاری شهید

ویژگی‌های شخصیتی دولت‌آبادی

مرحوم دولت‌آبادی یک فرهنگی با درد، مبارز متعهد و وفادار به آرمان‌هایش بود. وی شخصیت فرهنگی و فکری جستجوگر و پر تلاش بود که کوشش می‌کرد تا از لابلای اوراق تاریخ نوشته و نا نوشته دردها و مظالم حاکمان و زمامداران افغانستان علیه مردمش را فیش برداری نموده و جهت درس و عبرت گرفتن نسل‌های هم دوره خود و نسل‌های آینده افغانستان به رشته تحریر آورده و منتشر نماید.

مرحوم بصیراحمد قلم روان داشت که با نوشتن مطالب و مقالات متنوع و مختلف در مجله حبل‌الله و بعدها در کتاب‌ها و مجلات دیگر خواننده را تشنه محتوای نوشته‌های خود نگه می‌داشت. دولت‌آبادی شخص دارای انگیزه و پشت‌کار قوی در وظایف محوله بود که احساس خستگی در او کمتر دیده می‌شد. بصیراحمد دولت‌آبادی شخص منضبط، با دیسپلین تشکیلاتی بود که در این راه تا آخرین روزهای حیات خود ثابت قدم باقی ماند و انحراف و کجی در مسیر او دیده نشد.

دولت‌آبادی عمرش را در راه مبارزه برای آزادی کشورش سپری کرد و کارهای فرهنگی زیادی نمود که آثار قلمی اش امروز در میان مردم ما به عنوان چراغ پر فروغ باقی مانده است و جوانان ما باید قدر آن کارها و تلاش‌ها را دانسته و ارج نهند. از سال‌های ۱۳۶۴ که آهسته آهسته مرضی به سراغش آمد و تا پایان عمر همدم و همراهش شده بود، هیچ‌گاهی کسالت و ضعف جسمانی مانع کارهای فرهنگی و تلاش در راستای روشن‌سازی مردم نشد و از نوشتن و بازتاب تاریخ سراسر ظلم و ستم حکام جور افغانستان علیه مردمش دست نکشید.

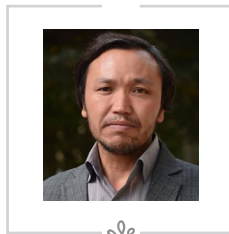
خلاصه سخن اینکه آشنایی و همکاری من با مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی از سال ۱۳۶۰ آغاز و تا سال ۱۳۶۸ مستقیم در پیشبرد مجله حبل‌الله ارگان نشراتی سید جمال‌الدین حسینی ادامه داشت. این آشنایی و همکاری از سال ۱۳۶۸ که من داخل افغانستان رفتم و ایشان در خارج ماند، تا پایان حیات وی به صورت غیر مستقیم ادامه داشت.

یادش گرمی و روانش شاد.

در سال ۱۳۶۰ شهید استاد مزاری بعد از شناسایی جوانان با استعداد و نخبه فرهنگی، شماری از آنان را جهت ادامه آموزش و تعلیم بیشتر به جمهوری اسلامی ایران در قالب چند گروه مختلف اعزام کردند که مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی نیز یکی از همان نیروهای فرهنگی اعزامی است. من هم به تعقیب ایشان با جمعی از جوانان فرهنگی دیگر از پایگاه‌های فرهنگی ولسوالی‌های چهارکنت و شولگره جهت ادامه تحصیل به جمهوری اسلامی ایران اعزام شدم. استاد شهید مزاری (رح) با توجه به اهمیت و حساسیت زمان و تشخیص خود شان این جوانان را تحت تعلیم و مراقبت‌های فکری و فرهنگی ویژه قرار داده بود. باتوجه به افزایش پایگاه‌های فرهنگی و نظامی و تشدید جنگ‌ها علیه دولت کمونیستی در مناطق مختلف افغانستان رهبر شهید بر این باور بود که باید فعالیت‌های فرهنگی نیز به موازات گسترش پایگاه‌های نظامی، افزایش یابند از این رو وی اقدام به تأسیس و ایجاد مجله حبل‌الله ارگان نشراتی سید جمال‌الدین حسینی در تهران کرد که مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی مدیر مسؤول و سردبیر آن مجله وزین فرهنگی تحت اشراف و سرپرستی استاد شهید مزاری مقرر شد که کارهای فرهنگی شان را با جمعی از دوستان دیگر خود در همین قالب طی سال‌های طولانی انجام دادند. این اقدام رهبر شهید یکی از کارها و ابتکارات ماندگار ایشان در حوزه فرهنگی بود که مجله حبل‌الله به خاطر انعکاس مبارزات و جهاد برحق و مواضع منطقی مردم ما علیه حکومت کمونیستی کابل و نیروهای اشغالگر اتحاد جماهیر شوروی سابق، تبدیل به زبان گویایی مردم ما شده بود.

مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی جوان تعلیم یافته، با درد و متعهد مردم ما بود که ظلم‌های تاریخی حکومت‌های گذشته علیه مردم ش را با تمام وجود لمس و احساس می‌کرد و می‌دانست که زمامداران گذشته افغانستان با مردم تحت حاکمیت شان با ظلم و بی‌عدالتی مطلق رفتار کرده‌اند از جمله جابجایی سرزمینی ساکنان، کشتار بی‌رحمانه برخی از کتله‌های قومی شهروندان، محروم کردن برخی از کتله‌های قومی از حضور در بخش‌های نظامی، امنیتی و سیاست خارجی کشور. مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی با قلم روان و فکر خوبی که داشت در انعکاس و نوشتن این مظالم در مجله حبل‌الله و بعدها با نشر مقالات در نشریات دیگر و چاپ و نشر کتاب‌های مختلف نقش سازنده و روشنگرانه خود را ثبت تاریخ نمود که روحش شاد و یادش گرمی باد.

بصیر احمد دولت آبادی؛ مردی که برای من سرمون و قطب‌نمای تاریخ شد



کیامهر حیدری

می‌کرد(به نظرم صحافی احسانی در پاساژ قدس، خیابان ارم بود)، دریافت بودم. ساعت ۴ عصر تصمیم گرفتم طبق آدرسی که داشتم به مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان در «خیابان سمیه» مراجعه کنم. توسط تلفن در تماس شدم. شخصی که جواب داد، گفت: دولت آبادی هستم. با ایشان قرار گذاشتم که حتماً ببینم و پیرامون مسائل مربوط به افغانستان و مخصوصاً مسائل مربوط به هزاره‌ها گفتگو کنم و همچنین از ایشان منابع بیشتری را دریافت کنم.

موقع رسیدن به مرکز فرهنگی نویسندگان، هنگامی که زنگ درب را زدم کسی جواب نداد. ساعت را نگاه کردم دیدم نیم ساعت زودتر رسیده‌ام. مدتی منتظر ماندم دیدم یک مردی در حدود بین ۳۵ الی ۴۰ ساله، قدی متوسط و نسبتاً لاغر با ظاهری ساده، تعدادی

آشنایی من با بصیر احمد دولت آبادی به سال ۱۳۷۶ یعنی ۲۵ یا ۲۶ سال قبل بر می‌گردد. زمانی که در دنیای مهاجرت، در ایران، دانش آموز صنف ۸ یا ۹ بودم، کنجکاوی خاصی نسبت به هویت و آگاهی از تاریخ افغانستان در من ایجاد شد و سخت علاقمند مسائل مربوط به افغانستان(که وطنم بود) گشتم؛ از هر امکانی کار می‌گرفتم تا اطلاعاتم را در این رابطه افزایش دهم. دیدن فیلم‌های دوران مقاومت غرب کابل و بامیان و مطالعه «هفته نامه وحدت» و یک سری مجلات دیگر کنجکاوی ام را بیشتر کرد. تا اینکه در یک روز گرم تابستان از اصفهان راهی قم شدم تا بتوانم منابع بیشتری برای مطالعه پیدا کنم. قبلاً از طریق هفته نامه وحدت، نام «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» و یک مرکز صحافی که منابع افغانستان شناسی را توزیع

کتاب و مجله در بغل، آرام از سمت خیابان اصلی به سمت کوچه و درب مرکز فرهنگی نزدیک می‌شد. احساس کردم که احتمالاً همین آدم شاید بصیراحمد دولت‌آبادی باشد. از ایشان قبلاً صرفاً در یکی از شماره‌های «مجله حبل‌الله» یک عکس دیده بودم که با تعدادی از فرهنگیان با شهید مزاری گرفته شده بود. نزدیک که آمد شناختم و چند قدم جلو رفتم و سلام و احوال‌پرسی کردیم. ایشان نیز در باز کردند و داخل رفتیم. در مدت نزدیک به دو ساعت یا بیشتر با ایشان پیرامون مسائل مختلف افغانستان‌شناسی و مخصوصاً هویت‌خواهی هزاره‌ها صحبت کردم. "ایشان همانجا به من گفت که مطالعه تاریخ اهمیت فراوانی دارد؛ زیرا که مجبور نمی‌شویم کاری را دوبار انجام دهیم که نتیجه نگیریم. اکنون نیز در حال ساخت تاریخ هستیم. با همین مقاومت غرب کابل و بامیان برای ما تاریخ ساخته می‌شود. هر کاری که ما و شما انجام دهیم در شکل‌دهی این تاریخ موثر خواهد بود. شهید مزاری برای هزاره‌ها تاریخ ساخت و اعتماد به نفس هزاره‌ها را بالا برد و ما را از حاشیه به متن آورد. یعنی که می‌توانیم در ساختن تاریخ حضور داشته باشیم و اعمال نقش کنیم". این‌ها بخشی از جمله‌هایی بود که از ایشان یادمانده است. تا هنوز آدم دوست داشتی و همراهی مثل دولت‌آبادی تا آن زمان ندیده بودم. چندین کتاب و مجله برای مطالعه به من داد. چند جای را هم آدرس داد که کتاب‌های افغانستان‌شناسی برای فروش دارد. از او کلیه مجلات حبل‌الله را درخواست کردم. او گفت که در مرکز نویسندگان ندارد، ولی باید از دفتر خود مجله بگیرید. سپس تماس گرفت با شخصی که بعداً شناختم؛ او سید موحد بلخی مدیر مسئول مجله حبل‌الله بود. ایشان با نام مستعار "شهاب الدین شهاب" مدیر مسئول مجله حبل‌الله بود. جالب بود که بسیار با جدیت گفت که یک جوان کم سن و سال می‌آید و یک سری کامل از مجله‌ها را برایش بدهید. عصر روز بعد رفتم دفتر مجله و با سید موحد بلخی به مدت بیش از یک ساعت طول کشید تا کلیه شماره‌های مجله را از بین انبوهی از مجلات جدا کنیم و دسته‌بندی نماییم. تعدادی هم کلاً نایاب شده بود و پیدا نشد. این مجله از سال ۱۳۶۴ یا ۱۳۶۵ ماهانه منتشر می‌شد. تقریباً نزدیک به ۱۲۰ شماره نشر شد. اطلاعات خوبی در مورد وضعیت افغانستان داشت. اخبار جنگ‌ها علیه شوروی و مقاومت مجاهدین را نشر می‌کرد. در دوران مقاومت غرب کابل و سپس بامیان منبع خوبی برای دریافت اطلاعات شده بود.

با بصیراحمد دولت‌آبادی بعد از آن نشست خودمانی و مفید چند ساعته، ارتباطات تلفنی و گاهی هم چند بار دیدار در سال داشتیم. ایشان هفته‌نامه وحدت را به طور هفتگی و «مجله سراج» را به طور فصل‌وار برای من پست می‌کرد. من یکی از مشتریان همیشگی این مجلات شدم و تا سال‌ها بعد استفاده می‌کردم. یک بار در سال ۱۳۸۱ برای یک همایش با عنوان «تحصیل کردگان افغانستان، بازگشت و بازسازی» در تهران می‌رفتم. با دولت‌آبادی تماس گرفتم که آیا شما هم می‌آیید که دیداری داشته باشیم؟ گفت از من هم دعوت شده ولی من شرکت نمی‌کنم و برگزاری این نوع از همایش‌ها را فعلاً به ضرر هزاره‌ها می‌دانم، زیرا تا هنوز همین دولت کرزی خبر ندارد که هزاره‌ها در ایران چقدر تحصیل کرده دارند و با خبر شدن، ممکن است برای تحصیل و بورسیه‌ها مشکلات ایجاد کند. چند سال بعد دقیقاً همین‌طور شد و هیئت‌هایی که در آن همایش و همایش‌های بعد از آن شرکت کرده بودند، به جای تقویت سیستم جذب دانشجویی، بورسیه‌های تحصیلی را برای مهاجرین منع کردند و گفتند صرفاً از داخل انتخاب شوند، یعنی مقامات ایرانی را هم توجیه کردند. از دولت‌آبادی و نوشته‌هایش معرفت خوبی در رابطه با تاریخ، هویت‌خواهی و افغانستان‌شناسی پیدا کردم. کتاب «شناسنامه افغانستان» و «شناسنامه احزاب و جریان‌های سیاسی افغانستان» نوشته ایشان را در یک هفته مطالعه کردم. از اطلاعات و معلوماتی که از این کتاب‌های ارزشمند دریافت کرده بودم، بعدها در سمینارهای دوران دانشجویی دانشگاه (سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۴) که در محضر دانشجویان ایرانی- دانشگاه اصفهان ارایه می‌دادم، فراوان استفاده نمودم. کتابی دیگر هم از ایشان مطالعه کردم به اسم «طرحی برای صلح و ثبات دائمی در افغانستان». این کتاب بر اساس دیدگاه‌های شهید مزاری نوشته شده بود. چیزی شبیه «موافقت‌نامه بن» که پایه تشکیل حکومت پسا طالبان در افغانستان شد. استاد دولت‌آبادی علاوه بر کتاب‌های خودش، منابع ارزشمند دیگر را نیز برایم معرفی کرد که به نوبه خود بسیار مفید و موثر واقع شد. کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» از میرغلام محمد غبار در دو جلد، کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» از میرمحمد صدیق فرهنگ در سه جلد، دو کتاب «پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها» و «صحنه‌های خونی از مبارزات تشیع در افغانستان (۱۸۷۰-۱۹۲۰)» از استاد حاج کاظم یزدانی کتاب‌هایی بودند که من از طریق توصیه‌ها و رهنمایی‌های ایشان شناختم و در

مدت کمتر از یک سال مطالعه کردم. همه این کتاب‌ها اکنون منابع معتبر و دست اول برای هر تاریخ‌پژوه‌اند و امکان ندارد کسی درباره افغانستان و تاریخ و جریان‌ات سیاسی آن مطالعه و پژوهش کند، اما به این کتاب‌ها که بخش مهم آن، محصول تلاش‌ها و تحقیقات بصیراحمد دولت‌آبادی است، مراجعه نکند.

ایشان محقق پرکار و نویسنده با مطالعه بود. از اعضای هیئت تحریریه هفته نامه وحدت بود و در تمام شماره‌های هفته نامه برعلاوه سرمقاله، یک تحلیل سیاسی و فرهنگی نیز می‌نوشت. مجموعه یادداشت‌هایی را به طور مسلسل در سال ۱۳۷۷ منتشر کرد با عنوان «هزاره‌ها؛ پناه‌گزینی و کتمان هویت» که اطلاعات بسیار ارزشمندی را در رابطه با تاریخ معاصر هزاره‌ها در افغانستان از مقاومت علیه تجاوز عبدالرحمان به هزارستان و قتل عام و تصرف هزارستان گرفته تا مهاجرت و سپس شهرنشینی هزاره‌ها و موقعیت فعلی هزاره‌ها ارایه می‌داد. این کتاب بعدها با تغییراتی در دهه ۱۳۸۰ به نام «هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت» نشر شد و بعداً چندین بار در داخل افغانستان و در سال‌های اخیر توسط انتشارات مقصودی با ویرایش جدید تجدید چاپ شد. اولین شماره از مجله جبل‌الله را که در سال ۱۳۶۵ نشر شده بود، بعدها خودش افشا کرد و گفت که جز یک مطلب، دیگر تمام مطالب را بدان هدف که مجله سر پا شود، خودش با نام مستعار می‌نوشته و منتشر می‌کرده است. چون در آن زمان نویسنده به اندازه تعداد انگشتان دست نیز وجود نداشت.

مقاله‌ای از ایشان در یک مجله به اسم «صراط» خواندم با عنوان «افغانستان چرا و چگونه افغانستان شد؟». ایشان در این مقاله تحقیقی و تاریخی، ایجاد افغانستان معاصر و شکل‌گیری هویت افغان و همچنین نامگذاری این سرزمین را به افغانستان مفصل ریشه‌یابی و تشریح کرده بود. در مقاله‌ای پنجاه-شصت صفحه‌ای دیگر که در یکی از شماره‌های «مجله سراج» نشر شد، تاریخچه شکل‌گیری واحدهای اداری افغانستان را با استنادات فراوان بحث کرده و خاطر نشان ساخته بود که چگونه در اثر توطئه‌های اداری و تشکیلاتی از طرف دولت حاکم در شکل‌گیری ولایات و ولسوالی‌ها، مردم هزاره از حق طبیعی و سیاسی خود محروم شدند و هیچ مرکز ولایت را به مناطق پرجمعیت هزاره‌ها اختصاص نداد.

دو کتاب دیگر از ایشان به اسم «راوی رنج» و «از مزار بی‌مزاری»

نیز به نشر رسیده است. با مطالعه این دو کتاب، به عمق انگیزه‌ها و تلاش‌های مستمر دولت‌آبادی در رابطه با تاریخ‌نویسی و هویت‌خواهی می‌توان پی برد. ایشان برخی از حقایق ناگفته‌اش را در فیلم مستندی که توسط عبدالرحمان عالمی پویا به اسم «داستان ممنوعه» ساخته شده، افشا نموده است.

با بصیراحمد دولت‌آبادی در سال ۱۳۸۲ در هتل انقلاب تهران در طول یک هفته یا بیشتر هم‌نشین بودم. در این هتل نمایندگان استان‌های مهاجرنشین انتخاب شده بودند و برای انتخاب نمایندگان شان که ۱۱ نفر در نظر گرفته شده بود باید برای لویه جرگه تصویب قانون اساسی به کابل می‌فرستادند و یک هفته بحث و گفتگو و رأی‌گیری و امثال آن جریان داشت. من از اصفهان انتخاب شده بودم و دولت‌آبادی از استان قم. در این هتل هرگاهی فرصت پیش می‌آمد با ایشان هم‌صحبت می‌شدم و از دیدگاه‌ها و نظراتش استفاده می‌کردم. آخرین باری که ایشان را دیدم، در قم بود، به نظرم چند ماه قبل از رفتن ایشان به کانادا در سال ۱۳۸۴. در همان مرکز نویسندگان قرار گذاشتیم. ایشان ساعت ۵ عصر آمد، اما این بار با لباس کار. خودش گفت که این روزها کارگری می‌کند تا هم هزینه خانواده‌اش را تأمین کند و هم بتواند از پس پرداخت بخشی از مصارف روزمره مرکز نویسندگان که شامل هزینه‌های آب، برق، گاز و تلفن بود، بریاید. ایشان گله کردند که رهبران حزب وحدت چندین سال است که هیچ کمکی به مرکز نویسندگان نکرده است و حتی حاضر به پرداخت پول مصارف برق و امثالهم نیز نیستند. ایشان هم‌چنین یادآوری کرد که اسناد و مدارک بسیار مهمی از شهید مزاری و یارانش و مقاومت غرب کابل و قبل از آن نزدش موجود می‌باشند و نگهداری می‌شوند. همان وقت می‌گفت: "اگر خدا خواست و فرصت یاری کرد، این اسناد را منظم و به صورت مستقل و کتاب نشر می‌فایند تا همه حقایق آشکار شود و چراغ راه آیندگان باشد". آن دیدار، آخرین دیدار (حضور) ما شد.

او وقتی به غرب رفت، نیز حاملِ امین یک تاریخ بود و اکنون که به دیار باقی شتافته است، نیز در واقع یک «تاریخ زنده» و «مخزن اطلاعاتی» را از دست داده‌ایم، تنها چیزی که مایه خرسندی است این است که بخشی اعظم این تاریخ مجسم را در قالب کتاب‌های ارزشمند وی با خود داریم و خزان‌های اطلاعاتی به جامانده از دولت‌آبادی تا ابد به روی جویندگان حقیقت، باز خواهند بود.



اینکه در عقرب سال ۱۳۹۷ بسیار غمگینانه شنوای خبر ناگوار مرگ استاد هستم. دولت‌آبادی را دیگر نداریم، اما تاریخ تحقیق، تلاش‌های پر وسواس این محقق دردمند و تلاش‌های پرشور او را پاس خواهند داشت.

رفتن ایشان ضایعه بزرگی برای جامعه فرهنگی ماست. به نظرم بسیار زمان خواهد برد تا آدم‌هایی مثل او در جامعه تربیت شوند و مصمم، با اراده و با تعهد و پایبندی به ارزش‌های مردم خود، سالیان سال کار و فعالیت کند و ارزش کار خود را نیز بداند؛ جو زده نشود و تحت تأثیر شرایط‌های ناپایدار سیاسی و اجتماعی قرار نگیرد. کارهایی که دولت‌آبادی انجام داد تا عمق جان، بدان‌ها باور داشت و مطابق باور خود فعالیت فرهنگی و نشراتی کرد.

در پایان گرامی می‌دارم یاد این مرد فرهنگی فرهیخته و نویسنده آرمان‌گرا و متعهد را. نامش بلند و یادش جاودان!

پ ن:

۱- تاریخ‌های به کار رفته در این نوشته تقریبی است.
۲- عکس با استاد بصیراحمد دولت‌آبادی/ سال ۱۳۸۲/ هتل انقلاب تهران/ نشست انتخاباتی برای انتخاب نمایندگان لویه جرگه قانون اساسی از بین مهاجرین ایران.

ناگفته نماند که ساختمان «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان» با پولی که شهید مزاری در سال ۱۳۷۳ فرستاده بود، خریداری شده بود و از بابت کرایه نگرانی نداشتند. این مرکز به توصیه شهید مزاری برای توسعه فعالیت‌های فرهنگی و نشراتی تأسیس و مصدر خدمات فرهنگی و نشراتی زیادی در بین مهاجران افغانی در ایران واقع شد و نیز مبنای شکل‌گیری فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی- هنری در حال حاضر گردید. نویسندگان بسیاری با این مرکز، همکاری داشتند. بسیاری از آثار نویسندگان، توسط این مرکز نشر شد و مورد استفاده فرهنگ‌دوستان و علاقمندان قرار گرفتند.

ایشان مردی ساده زیست بود. بین خانه تا محل کار را با دوچرخه‌ای معمولی که داشت، رفت‌وآمد می‌کرد. در طول روز هر چند گاه، شخصا خودش از دفتر هفته نامه بیرون می‌رفت، کار مربوطه را انجام می‌داد و بر می‌گشت.

ایشان تعهد، وفاداری، انگیزه و دانش لازم را برای کارهای فرهنگی و نشراتی داشت. ساده حرف می‌زد. کمتر سخنرانی می‌کرد و بیشتر می‌نوشت. سخنرانی ایشان را فقط در «سمینار شهید مزاری» که در سال ۱۳۸۳ در قم برگزار شده بود، دیدم که طبق گفته خودش، آن، اولین سخنرانی‌اش بود.

پس از دیداری که در سال ۱۳۸۴ در ایران داشتیم، دیگر حضوری دیدار نداشتیم، اما ارتباطات الکترونیکی ما تا سال ۱۳۹۶ نیز برقرار بود، ولی در یک سال بعد از آن همین ارتباط نیز قطع شده بود تا



گفتگوی استاد بصیر احمد دولت آبادی

با کتابخانه مجازی هزارستان

اشاره

زنده‌یاد بصیراحمد دولت‌آبادی راوی رنج‌ها و دردهای و تکاپوگر ستم‌ها و تبعیض‌هایی است که در طول حیات سیاسی افغانستان بر مردم آن به ویژه هزاره‌ها تحمیل شده است. دولت‌آبادی با تمام چالش‌ها و ناملایمات که روبرو بود با قلم شیوا و رسا از طریق نوشتن کتاب‌ها و مقالات پرشمار رنج و درد اجتماعی، ستم و تبعیض ملی که بیش از یک قرن اخیر بر مردم هزاره رفته‌اند، فریاد زد و نسل نو و جوانان را به خوانش تاریخ و عبرت گرفتن از آن تشویق می‌کرد. وی با حضور مؤثر در بخش نشریات وزین هم‌چون حبل‌الله، سراج، صراط، هفته‌نامه وحدت، میثاق وحدت و... و نوشتن کتاب‌های از قبیل شناسنامه افغانستان، شناسنامه احزاب، هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت، ملا فیض محمد کاتب هزاره، مورخ دوران‌دیش و هدفدار افغانستان و... این دردها و رنج‌ها را به درستی روایت کرد. آن‌چه در ذیل می‌آید حاصل گفتگوی زنده‌یاد بصیراحمد دولت‌آبادی با پژوهش‌سرای تاریخ افغانستان صورت گرفته و توسط کتابخانه مجازی هزارستان منتشر شده است، اینک جهت استفاده بیشتر در ویژه‌نامه عدالت و امید که برای گرامی‌داشت از مقام علمی و پژوهشی زنده‌یاد بصیراحمد دولت‌آبادی منتشر شده، آورده شده است.

عدالت و امید

پژوهش‌سرای تاریخ افغانستان: آنچه در ادامه می‌خوانید گفتگویی است که از سوی پژوهش‌سرای تاریخ افغانستان با جناب آقای بصیراحمد دولت‌آبادی صورت گرفته است. شخصیت ایشان نیازی به معرفی چندانی ندارد؛ زیرا که بسیاری از تاریخ‌دوستان و هم‌میهنان ما از طریق کتاب‌های متعدد ایشان از قبیل "شناسنامه افغانستان" و "ملا فیض محمد کاتب هزاره، مورخ دوران‌دیش و هدفدار افغانستان" و دیگر آثار ایشان با وی آشنا‌یند. بنابراین، از معرفی تفصیلی چشم پوشی نموده شما را به خوانش این گفتگو فرا می‌خوانیم. آقای دولت‌آبادی! متولد چه سالی هست‌ید و زادگاهتان کجاست؟

استاد دولت‌آبادی: به نام خداوند جان و خرد

قبل از همه، از شما - دست اندرکاران سایت پژوهش‌سرای تاریخ افغانستان و به‌خصوص جناب آقای حسینی - تقدیر و تشکر می‌نمایم که زمینه‌ای را فراهم ساختید، تا در این آشفته بازار سیاست و غوغا سالاری بحران کنونی کشور، تعدادی هم از تاریخ مردم و وطن چیزی بگویند و بنویسند. چرا که تاریخ و تاریخ‌نویسی در وطن ما، ارتباط تنگاتنگی با دربارها داشته و کاری دور از سیطره دربار در این زمینه، یک کمی

شگفت‌آور می‌نماید. به لحاظ این‌که، آنچه در این سرزمین از گذشته در زمینه تاریخ به ما به میراث مانده، یا در سیطره دربار تدوین شده و یا در سایه زندان. که اولی به شدت مصلحت‌گرایانه و توجیهی و دومی به شدت بدبینانه و یک‌طرفه می‌نماید. از این‌رو، درک حقایق تاریخی در کشور ما کاری است بس دشوار و تقریباً دست نیافتنی. حال که شما با شعار استقلال در این میدان گام نهاده‌اید، نمی‌دانم چطور می‌توانید به آنچه که در اختیار دربارهاست، دسترسی پیدا می‌کنید؟ گذشته از آن - غم نان و ترس جان - دو بلای بوده که نگذاشته‌اند منصف‌ترین قلم بدستان وطن ما، تمامی واقعیت‌ها را به تصویر بکشند.

بنابر این، حقیقت‌گویی و حقیقت‌نویسی به اندازه در وطن ما مظلوم و ناشناخته است که ترس آن می‌رود اگر واقعیت‌ها گفته شود، کسی باور نکند! چون وقتی طرح مورد نظر شما را مطالعه کردم به یاد دوران جوانی خود افتادم و یادی از آن طرح‌های بلند بالای دست نیافتنی و ایده‌آل، که وقتی غم نان و ترس جان مجال عملی آن‌ها را نداد، همه را در کوزه انداخته، آبش را خوردم! امید که شما جوانان مثل ماها، حسرت کار را با خود نبرید، تا مصداق این شعر علامه بلخی نشود که غمگینانه سرود:



پدران عقده دل رفت که شاید به شتاب نسل آینده ما عقده گشا برخیزند چرا قبل از این که به سؤالات شما پردازم، به این موضوع اشاره کردم؟ دلیل آن روشن است، شکست پیایی طرح‌های فرهنگی و خام خورده شدن و به ثمر نرسیدن میوه‌های باغ استعداد مردم ما. من همیشه با سبز شدن یک جوانه فرهنگی و قد کشیدن یک نهال نورس در باغ خاکستر شده وطن، شاد شده‌ام و با پژمردن دوباره آن به سوگ نشسته‌ام و گاهی شادی و غم را همزمان تجلیل کرده‌ام! چرا که تجربه برابرم آموخت که ما در این ستم‌آباد فقط یک روز وقت داریم "دیروز زود بود، فردا دیر است" شاید این هشدار غیر مستقیم پندی باشد آویزه گوش ما که فرصت‌ها را غنیمت بشماریم. حال می‌پردازم به پاسخ سؤالات شما: در یکی از سال‌های نیمه دوم دهه سی شمسی، در قریه‌ای از توابع دولت‌آباد ولایت بلخ، در خانواده دهقان فقیری چشم به جهان گشودم. تاریخ دقیق تولدم به خاطر شرایط محیط و بی‌سوادی مطلق خانواده، فامیل و خویشاوندان و... روشن نیست.

پژوهش سرای تاریخ افغانستان: از تحصیلات و فعالیت‌های علمی خود بگویید.

استاد دولت‌آبادی: در سال ۱۳۴۵ش وارد مکتب ابتدایی قریه شدم. پس از ختم دوره ابتدایی آن زمان که ۶ سال بود، برای ادامه تحصیل به شهر مزارشریف رفته، سه سال دوره متوسطه را در مکتب نادرشاهی واقع در عزیزآباد عقب باغ حضوری به پایان رساندم. در سال ۱۳۵۴ش وارد تخنیکم نفت و گاز مزارشریف شدم و در رشته استخراج معادن جامد تا صنف ۱۴ درس خواندم. لازم به یادآوری است که در صنف ۱۲ به لحاظ مشکلات اقتصادی که خانه ما در روستا بود و ما به شکل نهاری - با خرج خود درس می‌خواندیم - دو سال ترک تحصیل کردم و در این فرصت مدتی در مدرسه دینی دولت‌آباد صرف و نحو خواندم و بر خلاف دیگران که محضر فلان عالم را درک می‌کنند! من محضر کسی را درک نکردم، فقط زمینه‌ای شد که با نهج البلاغه آشنا شوم و این کتاب را بخوانم. چقدر این کتاب را فهمیدم و چه تاثیری رویم گذاشت، باید بگویم که بارها

این کتاب را خواندم و هنوز هم می‌خوانم و حتی در شرایطی که دیگران در غرب کتاب‌های و... را می‌خوانند، من در این دیار نیز این کتاب را می‌خوانم.

در سال ۱۳۵۸ش دوباره به تخنیکم برگشته از صنف ۱۲ شروع کردم. در اواخر سال ۱۳۶۰ش بدون اینکه از پایان‌نامه دفاع کنم، نظر به شرایط، کشور را ترک گفته مثل میلیون‌ها هموطن دیگر، آواره شدم. در هجرت و آوارگی، به کارهای فرهنگی مشغول شدم. تمام تحصیلات و پشت میز درس‌نشینی و به حرف استاد گوش دادن من همین مقدار بود به اضافه یک دوره کوتاه آموزش روزنامه‌نگاری.

اما در مورد کارهای علمی، واضح است کسی که مدرک علمی نداشته باشد، نمی‌تواند کار علمی انجام دهد! از این‌رو، شما هیچ جا پیدا نمی‌توانید که من ادعای کار علمی کرده باشم، صرف از روی درد اوراقی را سیاه کرده‌ام که شاید شماها نیز دیده باشید. این تذکر را از آن جهت لازم دیدم که یکی از تحصیل کرده‌های هموطن به کنایه گفته بود که من از کتاب‌های آقای یزدانی و دولت‌آبادی در پایان‌نامه استفاده کردم، ولی کتاب‌های این‌ها علمی نیستند. این پیغام را با واسطه برایم فرستاده بود، من به آن واسطه گفتم: به ایشان بگویید همین آثار غیرعلمی که تعداد هموطنان را برای رسیدن به مدرک علمی کمک کرده، برای ما افتخار است.

با این دید، در مدت ۲۵ سال تلاش فرهنگی، چند صد مقاله و چند کتاب نوشته‌ام که لیست آن‌ها به طور اجمال در برخی نشریات و کتاب‌ها آمده، نیاز به یادآوری نیست.

پژوهش سرای تاریخ افغانستان: چه چیزی باعث شد تا به پژوهش در تاریخ کشور

افغانستان روی آورده در این ساحه تلاش کنید؟

استاد دولت‌آبادی: شاید پاسخ روشن و دقیقی در این مورد نداشته باشم، چرا که عوامل گوناگونی باعث کشیده شدن یک فرد به کاری می‌گردد و من هم در جریان کارهای روزنامه‌نگاری و نشراتی به این سوی کشیده شدم و بیشتر در این وادی قلم زدم، ولی با آن هم می‌شود به برخی رویدادهای تاثیر گذار اشاره کرد که سمت و سوی ذهن مرا به نمایش می‌گذارد. همان‌طوری که قبلاً اشاره کردم من در سال ۱۳۵۴ش وارد

دست را بشوری تا میکروب‌های آن به دیگران سرایت نکند. آن بیچاره سخت ناراحت شده و هر جا قوماً خود را دشنام می‌داد که کلان کار شده. من هم سخت در هراس بودم که این حادثه تکرار نشود. آن بزرگوار چای تعارف کرد ماما می گفت: چای مای نمی‌خوریم، آمدم که امی بچه ره ضمانت کنی که درس بخوانه، شاید کدام مامور شوه! آن آقا گفت: گوش کن چکباشی جان! این بچه‌ها حالا همین‌طور عاجز معلوم میشه، ولی تا پایشان به مکتب برسد، کمونیست میشه. نه، نه آغا صایب، ای بچه کمونیست نموشه، بسیار نماز خانه، اگه کمونیست شد، خودم کله‌اش ره کنده برایت میارم.

خلاصه، آن آقا شماره تلفن خود را داد و مکتب هم قبول کرد، ولی سال‌ها بعد از آن هر وقت و هر کجا آن آقا مرا می‌دید به دیگران می‌گفت که او بوده که من مکتب خواندم. این حرف، مرا همیشه ضمن اینکه از او تقدیر می‌کردم، زجر می‌داد گاهی می‌گفتم کاش نزد او نرفته بودم. به این شکل شامل مکتب شدم و به سختی دو سال درس خواندم. داستان آن طولانی و دردآور است. چون در تخنیکم کسانی که از نواحی جنوبی کشور و یا حتی از پاکستان بودند، حکومت تمام مصارف آن‌ها را پرداخت می‌کرد و برای‌شان لیلیه ساخته بودند، و لی برای تعداد دیگر حتی یک اتاق را با کرایه ارزان نمی‌دادند!

در سال ۱۳۵۶ش به خاطر مشکلات اقتصادی، ترک تحصیل کردم. روزی مثل دیگر جوانان قریه مشغول بافتن قالی بودم تا از این طریق لقمه نانی برای خانواده بدست آید و هم کمک هزینه‌ای شود که شاید درس را ادامه دهم. در این شرایط، سرمعلم مکتب قریه‌مان که یکی از جوانان خود قریه بود، به سراغم آمد و گفت قالین را هر کس می‌بافد، بیا برویم شهر اجازه معلمی بگیر! هم برای خودت خوب است هم برای مردم. ما معلم کم داریم و شما هم بیکار هستید با معاش معلمی دوباره برو درست را ادامه بده.

من هم قبول کردم، هر دو رفتیم به شهر مزار

تخنیکم نفت و گاز شدم، ولی شامل شدن من خود یک داستان غم‌انگیز دارد، به خاطر اینکه حکومت‌ها برای مردم ما در هر زمینه مشکلاتی ایجاد کرده بودند تا این مردم باسواد نشوند. لذا وقتی رفتم برای ثبت نام امتحان کانکور، مدیر تخنیکم در آن زمان شخصی مغروری بود به نام سیفی، او برایم گفت ما تو را ثبت نام نمی‌کنیم چون تو کسی را نداری که تو را ضمانت کند. گفتم چه کار کنم گفت: برو کسی را پیدا کن که در خود شهر مزار شریف خانه و دکان داشته باشد و تلفن او را بده که من با او صحبت کنم که اگر فردا فرار کردی من خرج مکتب را از او پس بگیرم.

حیران مانده بودم که چه کار کنم، ناراحت برگشتم سر بندر، جایی که موترهای قریه اتراق کرده بودند تا دوباره به خانه برگردم که ماما می (دایی‌ام) مرا دید و گفت: چه کار کردی، شامل شدی؟ گفتم: نه، قبول نکرد. گفت باید تو را کسی ضمانت کند. تا من این حرف زدم، یک راننده هموطن به زبان پشتو به رفیق خود گفت: اگر خواهر خوب داشته باشد من ضمانت می‌کنم. بسیار ناراحت شدم، ولی به رویم نیاوردم. ماما می گفت: او سگ چه موگه؟! گفتم: با ما نیست. چون می‌دانستم اگر گپ او را به ماما می ترجمه کنم، کلان جنگ می‌شود و آخر هم توان آن را باید ما بدهیم. اینجا بود که این توهین را خوردم و چیزی نگفتم تا جنگ نشود. شاید شما جوانان بگویید چقدر بی‌غیرت بوده‌ام! ولی یقین بدانید اگر آن روز من آن حرف را به ماما می می‌گفتم شما امروز این حکایت را نمی‌شنیدید و جای ما زندان بود و از مکتب هم خبری نمی‌شد. بهر صورت، ماما می گفت: بیا برویم دکان فلانی، اگر حالا کلان کار نشده باشد مه یک وقت، بسیار به درد ازو خورده‌ام اگه پورمشت نکرده بشه.

رفتیم مغازه آن آقا، ماما می با آن دست‌های زبر دهقانی خود دست او را گرفت و بوسید، خدا خدا می‌کردم که نگویید دست شما میکروب دارد! چون شنیده بودم که یک سید «چکه فروش» وقتی دست او را بوسیده بود، او ناراحت شده بود و برایش گفته بود که قوماً جان باید

شریف به اداره مدیریت تعلیم و تربیه ولایت بلخ، سرمعلم پشت در نشست و من عریضه خود را نزد مدیر بردم. مدیر وقتی عریضه ام را خواند گفت: تو معلمی نمی توانی، چون رشته تو معلمی نیست. گفتم: دوره ابتدایی را می توانم درس بدهم، در حالی که بسیاری معلمان تا صنف شش خوانده و من تا ۱۲. گفتم: نمی شه! گفتم چه کار کنم؟ نمی توانم به درس خود ادامه دهم، شما کمک کنید شاید از این طریق مصدر خدمت برای جامعه - شعاری که آن روز مد بود - شوم. گفتم: گفتم نمی شود. گفتم: پس چکار کنم؟ بیکارم و پول هم ندارم که ادامه تحصیل بدهم. با خشم گفتم: برو یک کراچی دستکی بیگیر مثل دیگه قومایت جوالی گری کن! تا این حرف را گفتم، آنقدر عصبانی شدم که نزدیک بود با آن زنگ روی میز به فرقیش بکوبم. گلویم را عقده گرفت، بغض سینه را نزدیک بود بترکاند، فقط این قدر توانستم بگویم: از شما انتظار نداشتم! که صدای سرمعلم به گوشم رسید که: بیا آب از سر بند خیت است! تا به خود آمدم، دیدم مرا نفر خدمت به زور از اداره بیرون انداخت.

دلیم می شد فریاد بزنم، گریه کنم، در و دیوار مدیریت را به خاک یکسان سازم تا دلیم یخ کند، ولی هیچ کاری از من ساخته نبود، فقط می لرزیدم. سرمعلم هم متأثر شد، هر دو اشکمان برآمد، همدیگر را بغل کردیم. تا اتفاق مسافری که رفقاییم آنجا زندگی می کردند هر دو حرف نزدیم. تا آن روز، من هرچه کتاب خوانده بودم برایم امیدآور بود؛ هم کتابهای علامه مجلسی را خوانده بودم و هم کتابهای شیخ عباس قمی، کتابهای قصه امیر ارسلان، ورقه و گلشاه، امیر حمزه، حمله حیدری، هفده غزا و... و از تاریخ وطن هم مثل هزاران هموطن دیگر به تاریخ تحریف شده درباری باور داشتم و مثل خیلی ها شعار پشتونستان از ماست را سر می دادم و باور کرده بودم که ما مردم افغانستان شاخ استعمار را شکسته ایم و دُم بیگانگان را بریده ایم و دندان هر متجاوز را کشیده ایم؛ وزیر اکبرخان قهرمان ضد استعمار است، فلانی فاتح کابل است، فلانی محصل

استقلال است و... ولی آن روز سرمعلم برآیم گفت: آنچه تاکنون در مکتب خواندی همه دروغ است، گفتم: شماها این کتابها را درس دادید! گفت: همه ما دروغهای حکومت را تکرار می کنیم.

از آن روز به بعد هرچه خواندم با شک و تردید خواندم، کتابهای مختلف و متضاد خواندم از منتهی الامال شیخ عباس قمی و حلیه المتقین علامه مجلسی گرفته تا رو بنا و زیر بنای مارکسیستی، کتابهای شریعتی، بازرگان، مطهری و... هرچه که گیرم آمد خواندم. همان طوری که هرنوع غذا معده را خراب می کند، کتابهای مختلف، فکر آدم را خراب می کند. در افغانستان کتاب به مشکل گیر می آمد، لذا وقتی به ایران آمدم انبوه کتابها مرا مثل قحطی زدگان به سوی خود کشانید. بنابر این، مغز من کجکولی از یافته های مختلف شد و این واقعیت را شما می توانید در حبل الله، هفته نامه وحدت، مجله سراج، صراط و یا در کتابهایی که چاپ شده مشاهده کنید. نوشته های من مثل دکان بقالی قریه دور افتاده از شهر می ماند که هم نمک دارد و هم تیل و هم پارچه و شیرینی و تمام لوازم مورد نیاز قریه. من هم قصد داشتم یک تنه کل مشکلات را به دوش بکشم، ولی زیر باری ماندم و نتوانستم همه را بردارم، ناچار یکی را انتخاب کردم. چون دریافتم همه مهم اند، ولی یکی بیشتر را در شرایط امروز نمی توان برداشت. اینجا بود که در اخیر به تاریخ کشیده شدم و زیر این بار ماندم.

انتخاب من در مورد تاریخ، مثل انتخاب کودکان می ماند که تمام اسباب بازی ها را دوست دارند، ولی مجبور یکی را انتخاب می کند. گاهی با پسر کوچکم به فروشگاهی می رویم که همه اجناس یک دلاری اند، پسرمدتها می ماند که چه را انتخاب کند، دلش می خواهد که همه را داشته باشد، ولی ممکن نیست، به ناچار این را می گیرد و باز به جایش می گذارد تا این که وقتی بیرون شدن می گوید: هرچه شما می گیرید، قبول دارم. به او می گویم که من هم مثل تو در انتخاب مشکل داشتم، ولی ناچار

یکی را قبول کردم.

پژوهش‌سرای تاریخ افغانستان: میزان علاقه‌مندی شما به تاریخ و پژوهش در تاریخ افغانستان چقدر است؟

دولت‌آبادی: میزانش را نمی‌دانم، ولی بسیار علاقه دارم که واقعیت‌های افشا نشده را بدانم و به حدّ توان به مردم منتقل کنم. ا ز

پژوهش‌سرای تاریخ افغانستان: وضعیت فعلی خود بگویید. آیا در حال حاضر هم به تحقیق در تاریخ مشغولید؟

دولت‌آبادی: واقعیت این است که در این دیار هنوز گرد خود می‌چرخم، به خودم هم معلوم نیست که چکار می‌کنم، اما روی یک برنامه پراکنده کار می‌کنم، که یک بازنگری در کارهایم داشته باشم. درست مثل کسی که می‌خواهد در اخیر عمر، تمام نمازهای گذشته را دوباره ادا(قضا) کند! چون اینقدر به تاریخ وطن به دیده شک نگاه کردم که حال به کارهای انجام شده خود نیز شک دارم که درست بوده یا نادرست. می‌خواهم سر از نو شروع کنم.

پژوهش‌سرای تاریخ افغانستان: نخستین مقاله و نیز نخستین کتابی که در موضوع تاریخ افغانستان نوشتید، کدام است؟

دولت‌آبادی: این سؤال شما به این می‌ماند که از یک آدم گرسنه بپرسید که شما اول کدام غذا را خوردید؟ چون او به حدی اشتها داشته که نفهمیده چه خورده است؟. یکی می‌گفت: من تا نیم‌سیرک نشده‌ام نمی‌دانم غذا شور است یا بی‌نمک، بعداً می‌دانم که چه خبر است. من هم وقتی در حبل‌الله شروع به نوشتن کردم در هر زمینه نوشتم به طور مثال: در یک شماره تا ۹ مقاله هم نوشته‌ام از گزارش و تحلیل گرفته تا تاریخ و زندگینامه و...

در مورد کتاب‌ها هم، اولین کتابی که نوشتم و چاپ شد، شناسنامه افغانستان بود که مثل دکان بقالی همه چیز دارد. تاریخ، جغرافیه، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و حتی نظامی که یک روز هم عسکری نکرده‌ام.

پژوهش‌سرای تاریخ افغانستان: کدام یک از آثار منتشر شده‌ی خود را بیش از دیگر آثار خود می‌پسندید؟

دولت‌آبادی: سؤال بسیار سختی است، جایش را سفید می‌گذارم شما به این سؤال نمره صفر

بدهید. اگر روزی این آثار را شما و یا دیگران مورد نقد قرار دهند، شاید من هم نقدی بر نوشته‌های خود داشته باشم.

پژوهش‌سرای تاریخ افغانستان: کتابی از شما منتشر شده است به نام "افغانستان از ابدالی تا تره‌کی" لطفاً بگویید با توجه به تحقیقی که انجام داده‌اید وضعیت افغانستان را در محدوده زمانی مذکور چگونه یافتید؟ به اختصار بیان فرماید.

دولت‌آبادی: لازم به یادآوری است که آن کتاب را نظر به شرایط آن روز که دولت ایران فرزندان افغانستانی مهاجر را که کارت شناسایی نداشتند، در مدارس(مکاتب) نگرفتند، تهیه شده بود. تعدادی از هموطنان برای باسواد ساختن این آیندگان کشور اقدام به ایجاد مدارس خودگردان نمودند، من هم به نوبه خود به پیشنهاد تعدادی از این عزیزان، کتاب کوچکی را تدوین نمودم تا اندک معلوماتی باشد برای معلمان و شاگردان در زمینه تاریخ وطن. آن کتاب مثل بسیاری از مدارس خودگردان توفیق چندانی نیافت.

اما در مورد اینکه، آن محدوده زمانی را چگونه یافتم، باید بگویم: جز کتمان‌گری حقیقت و فریب دادن خود و بیگانه، کمتر چیزی در این دوره یافتم. ولی با آن هم مطالعه تاریخ را برای عبرت‌گیری برای مردم و خاصاً دانش‌آموزان ضروری دیدم. چرا که تاریخ تحریف می‌شود، ولی تاریخ خود دروغ نمی‌گوید.

پژوهش‌سرای تاریخ افغانستان: به نظر شما در میان پادشاهان و حکمرانان کشور افغانستان، از ابدالی تا تره‌کی، کدام یک متفاوت‌تر با بقیه عمل کردند و توانستند بیش از دیگران، خدمتگزار مردم این سرزمین باشند؟ چرا و چگونه؟

دولت‌آبادی: اگر قضیه خدمت به مردم، تمام باشندگان کشور منظور باشد، متأسفانه تاکنون حاکمی در این ستم‌آباد به قدرت نرسیده که هدفی خدمت به مردم را داشته باشد و یا خدمت کرده باشند. هرکدام اهداف خاصی را دنبال کرده، برای خانواده و قوم خود تعدادی‌شان کار کردند و تعدادی حتی برای قوم خود هم کار نکردند، فقط برای خانواده خود تلاش کردند. به نظر من از احمدخان گرفته تا تره‌کی، داوود خان بیشترین خدمت را برای قوم خود نمود که مردم دیگر هم کمی از آن سود برد.

دلیل آن، این است که تمام عمر احمدخان به

جنگ و غارت هند سپری شد، فرزند او تیمورشاه شب و روز به عیاشی مشغول بود، سیصد زن داشت، جز رسیدگی به آن‌ها مجال برای کار کشور و مردم نداشت. فرزندان تیمور تمام دوره‌شان به برادرزنگی و کور کردن همدیگر و آله دست شدن فرزندان پاینده‌خان و درنهایت آوارگی گذشت. پس از آن هم دوره خر تازی محمد زایی‌ها بود تا این‌که عبدالرحمان با قتل و غارت همه، یک حکومت یک پارچه و مقتدر برای خانواده خود ایجاد کرد. ولی فرزند او مثل فرزند احمدخان تمام دارایی پدر را در راه عیاشی شخصی خود صرف نمود. حبیب‌الله خان نیز، حرمسرای بزرگ از زنان زیباروی ایجاد کرد و شب و روز غرق عیاشی بود تا اینکه کشته شد. امان‌الله خان جوان که هم پدر مرده بود و هم بلا... چنان به خانواده طرزی و افسون غرب گرفتار شد که جمع کردگی‌های پدر و جد را به یک دَو باخت، وطن را به هرج و مرج کشانید تا حبیب‌الله سقازاده، یک کاه دودی در این ستم‌آباد راه انداخت که دود آن چشم همه را کور کرد و از این کوری نادرخان استفاده کرده، در پی خدمت به خانواده خود برآمد، اما عبدالخالق هزاره به او هم فرصت نداد که یافته‌ها را خرج کند و همه را یکجا به فرزند جوان خود و برادران گذاشت و خود با خواری رفت.

ظاهرخان چون تیمور و حبیب‌الله به شکل دیگری به عیاشی مشغول شد و حکومت را به عموها گذاشت. در این میان، تنها کسی که می‌خواست و تا حدودی هم موفق شد طرح‌های اقتصادی را پیاده کند، داوود خان بود. او با روحیه فاشیستی که داشت واقعا خواهان خدمت به این کشور بود، ولی می‌خواست همه کارها را خودش انجام دهد و همه چیز به نام خود او ختم شود. شما بروید تحقیق کنید، بسیاری از پروژه‌های کلان اقتصادی کشور در زمان زمامداری او چه در دوره صدارت و چه در دوره ریاست جمهوری صورت گرفته است. البته، این به معنی آن نیست که ما روحیه فاشیستی او را نادیده گیریم. و یا جنایات او را توجیه کنیم، نه یک مقایسه بود با دیگران.

پژوهش‌سرای تاریخ افغانستان: شما به عنوان یک پژوهشگر تاریخ و تاریخ‌نویس کشور افغانستان از سیاست و عملکرد کدام پادشاه یا فرمانروای تاریخ افغانستان دل آزرده و ناراحت

می‌شوید؟ علت آن چیست؟

دولت‌آبادی: به عنوان یک شاگرد صنف اول رشته تاریخ، باید اعتراف کنم که من از عملکرد تمامی شاهان و فرمانروایان این سرزمین دل خوش ندارم، ولی بیش از همه از ظاهرخان دل آزرده‌ام. علت آن این است که در دوره او زمینه کار برای آبادانی کشور فراهم بود، ولی او هیچ کاری برای این وطن و مردم انجام نداد، گذشته از آن با آن همه خیانت به مردم، از سوی مداری‌بازان سیاسی کشور، عنوان بابای ملت را نیز در قانون اساسی به خود اختصاص داد. او مردم را گرسنه و بی‌سواد نگه داشت، در حالی که ۴۰ سال زمام این کشور آرام و مردم تسلیم شده و قانع را به عهده داشت.

شاید شما و خیلی از خوانندگان با این نظر موافق نباشید و او را نسبت به دیگران به خاطر اینکه دوره او یکی از آرام‌ترین دوره‌های تاریخ افغانستان است، او را به دیگران ترجیح دهید. ولی دلیل من نیز روی همین موضوع است، اگر دیگران به خاطر ناآرامی کشور برای مردم خدمت نکردند، او چرا در دوره آرامی، به مردم خدمت نکرد؟

پژوهش‌سرای تاریخ افغانستان: از میان تاریخ نویسان گذشته افغانستان به نظر می‌رسد به کاتب هزاره علاقه‌مندی و توجه ویژه دارید و کتابی نیز درباره او نگاشته‌اید با نام «ملا فیض محمد کاتب هزاره، مورخ دوران‌دیش و هدفدار افغانستان»، علت این توجه ویژه چیست؟

دولت‌آبادی: به نظر این قلم، موضع‌گیری هر فرد، براساس دو فاکتور صورت می‌گیرد، یکی «یافته‌ها» و دیگری «منافع»، کسانی که خارج از این محدوده با اختیار خود موضع می‌گیرند، یا زیاد دارند و یا کم!

یافته‌های این حقیر از تاریخ این ستم‌آباد، این است که «دربارها» خود مردم کشور را قتل عام کرده‌اند و هم خود به تعدادی وظیفه داده‌اند که تاریخ بسازند و جنایات‌شان را توجیه کنند. متأسفانه اکثر نویسندگان بر اساس همان دو فاکتور بالا، طوری قلم زده‌اند که اهداف حاکمان به خوبی اجرا شده است. ولی مرحوم کاتب با اینکه تاریخ افغانستان را در بدترین شرایط سیاسی حاکم بر کشور، نوشت و بارها لت‌وکوب شد که چرا اهداف حکومت را زیر سؤال برده است، ولی او هدف خود را که همان بیان حقایق تلخ تاریخی و انتقال آن به آیندگان بود، هرگز از یاد نبرد. شما

کرد. با قاطعیت می توان اعتراف کرد اگر کاتب هزاره نمی بود، امروز نامی هم از هزاره نبود. شوخی نیست ۶۲ درصد یک قوم قتل عام شود، همه هم بخواهند که این نام گم شود، ولی باز هم این مردم زنده باشند! این از شاهکار تاریخ نویسی این مرد بزرگ است. این حرف را بارها گفته ام، باز تکرار می کنم ما (سید جعفری، رحمانی و بنده) وقتی به دستور رهبر شهید بابه مزاری، روی یکی از آثار مرحوم کاتب کار می کردیم، زمانی که حوادث را بیرون نویسی می کردیم، ابتدا هر کدام زیر دل گریه می کردیم و اشک خود را از همدیگر پنهان می نمودیم. یک وقت متوجه شدیم که هر سه گریه می کنیم، شرم ما پرید بعداً همزمان علنی گریه سر می دادیم و هزاران آفرین به مرحوم کاتب می گفتیم که چطور توانسته است در آن شرایط که خود شاهد صحنه بوده، گریه خود را بگیرد و این سند جنایت عبدالرحمان را از چشم پسر و وابستگان او بگذراند و ثبت تاریخ نماید. این است که من مرید این مرد بزرگ شدم، در حالی که من هم سال ها مثل خیلی از کسانی که اطلاعی از تاریخ ندارند به این مرد بزرگ اعتراض داشتم که چرا به دربار قاتل مردم خود پناه برده است؟ حال، قضاوت به دست خودتان که این سرسپردگی حقیر را به آن مرد بزرگ، چه عنوان می دهید.

پژوهش سرای تاریخ افغانستان: در میان آثاری که مقابله و تصحیح کرده اید، نام کتاب «عین الوقایع» نیز به چشم می خورد که نگاشته ی محمد یوسف ریاضی هروی است و یکی از مهمترین منابع مربوط به رخدادهای دوران پادشاهی عبدالرحمان خان محسوب می گردد، زیرا مؤلف آن در همان دوره می زیسته است. این کتاب را جناب محمد آصف فکرت نیز تصحیح نموده و «بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی» نیز در سال ۱۳۶۹ منتشر کرده است. آیا اقدام شما به مقابله و تصحیح این کتاب دوباره کاری و اقدامی بی ثمر نبوده است؟ لطفاً توضیح دهید..

نه خیر، کار ما در بازنویسی و تصحیح دوباره آن اثر بیهوده نبود، ولی از اینکه متأسفانه آن کتاب چاپ نشد و بین اوراق صحافی حاجی احسانی معلوم نیست کجا شد، بیهوده بود. گفتم برخورد

که رشته تان تاریخ است، آثار مرحوم کاتب را با آثار دیگر مورخان چه خودی و چه بیگانه مقایسه کنید، درخواستی یافت که کمتر مورخی چون او توانسته است مردم را وارد رویدادهای تاریخ کشور سازد. به بیان ساده تر، آثار دیگران پر است از نام و یاد پادشاهان و درباریان و خانواده های شان، ولی از مردم عادی خبری نیست، فقط سربسته آمده که چقدر آدم کشته شده و چه تعداد اسیر، ولی مرحوم کاتب با حوصله مندی نام کشته شدگان را به حدّ توان درج تاریخ کرده، که در نوع خود در تاریخ نویسی وطن، بی نظیر است.

امروز، کامپیوتر کار مقایسه را آسان ساخته، شما سراج التواریخ و یا کتاب وقایع افغانستان (نام بدل سراج التواریخ جلد سوم) را با هر کتاب تاریخ دیگر، مقایسه کنید، درمی یابید که مرحوم کاتب رسالت خود را در پیامرسانی تاریخ، به خوبی اجرا کرده است، او هم می توانست بنویسد که در فلان جنگ و در فلان منطقه چه تعداد نفر کشته شد - کاری که دیگران کرده و همین حالا نیز تکرار می کنند - ولی او به حدّ توان نام کشته شدگان را درج کرد تا شاید کسانی بعد از او با سند و مدرک جنایت کاران تاریخ را به محاکمه کشند. به طور مثال، او جنایات عبدالرحمان - عامل انگلیس علیه مردم هزاره و شیعه - را به خوبی ثبت تاریخ کرد، اما صد حیف که کسی از این سوژه نتوانست به نفع این مردم و علیه جنایت کاران جنگی استفاده کنند. از این رو، او توانسته است، تاریخ را از سیطره کامل دربار کشیده مردمی سازد.

شاید برخی از نویسندگان به مرحوم کاتب اعتراض کنند که چرا این قدر اسامی کشته شدگان هزاره را درج تاریخ کرده؟ - چنانچه داکتر حسن کاکر این نظر را دارد - در پاسخ باید گفت که مرحوم کاتب به حدّ توان، اسامی کشته شدگان مردم افغان، ازبک، تاجیک، نورستانی، بلوچ و تمامی باشندگان وطن را نیز درج کرده است، چون او وظیفه انسانی خود را هرگز فدای شغل خود نساخت. گذشته از آن، برای این قلم براساس همان دو فاکتور که یادآوری شد، مرحوم کاتب یکی از احیاگران هویت مردم ماست. چون عبدالرحمان می خواست دیگر نامی از مردم هزاره در وطن نباشد، ولی او با درج اسامی قتل عام شدگان هزاره علناً طرح عبدالرحمان را خنثی

انسان‌ها در هر زمینه‌ای تحت تأثیر همان دو فاکتور قرار می‌گیرد. در تصحیح و چاپ آن اثر تاریخی و منحصر به فرد نیز این موضوع لحاظ شده است.

منبع: کتابخانه مجازی هزارستان



گزارشی از محفل گرامیداشت مقام فرهنگی و
پژوهشی زنده‌یاد بصیر احمد دولت‌آبادی

اشاره:

در سال ۱۳۹۷ بنیاد اندیشه با همکاری دانشگاه‌های ابن سینا و گوهرشاد محفل گرامی‌داشت از مقام فرهنگی و پژوهشی مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی را با حضور شخصیت‌های سیاسی، علمی، فرهنگی، دانشجویان و اقشار مختلف مردم در هتل انترکانتینتال برگزار کرده بود که در آن برخی شخصیت‌های سیاسی و علمی کابل پیرامون شخصیت فرهنگی و تاریخ‌نگاری زنده‌یاد بصیراحمد دولت‌آبادی سخنرانی کرده بودند. از آنجای که بنا بود این گزارش و سخنرانی سخنرانان محفل در گاهنامه عدالت و امید در همان زمان چاپ و منتشر شود که به دلیل تحولات سیاسی این مأمول محقق نشد. اینک گزارش آن محفل در ویژه‌نامه کنونی منعکس می‌شود.

عدالت و امید

بصیراحمد دولت‌آبادی؛ نهال خودروی سنگلاخ‌ها و صخره‌های خشک تاریخ

اولین سخنران برنامه جلالت‌مآب استاد سرور دانش، معاون دوم ریاست جمهوری بود که ایشان سخنان خود را در سه بخش درباره کارها و کارنامه‌های دولت‌آبادی ارائه کرد. بخش اول سخنان ایشان درباره «نسبت بین فرهنگ و سیاست» بود. استاد دانش گفت: «فرهنگ از نگاه مصداق همه شاخه‌های علوم، مکتب‌ها و اندیشه‌های فلسفی و دینی، هم‌چنان تکنالوژی، هنر، ادبیات، باورها، ارزش‌ها، هنجارها، و حتا عادات، سنن، رسم‌ورواج‌ها و کیفیت زندگانی جوامع بشری را شامل می‌شود. اگر در پهلوی فرهنگ تمدن را هم اضافه کنیم، باید گفت که ماندگاری همه جوامع بشری و میزان قوت و ضعف آن‌ها با مطالعه فرهنگ و تمدن به جا مانده از آن‌ها ارزیابی می‌شود و حتا سلسله‌های حاکمان و زمامداران در جوامع بشری، با فرهنگ و تمدن خلق شده در زمانه آنان سنجش می‌شوند.» استاد دانش فعالیت‌های پژوهشی را یکی از مصداق‌های والا و برازنده فرهنگ در جوامع مختلف دانست و گفت: «کسانی که کار رسانه‌ای و نشراتی می‌کنند، در حقیقت خداوندگاران فرهنگ و آفریدگاران فرهنگ سیاسی یا سیاست فرهنگی‌اند.» هم‌چنان استاد دانش فرهنگ و سیاست را جداناپذیر و فرهنگ را چهره فکری و معنوی سیاست برشمرد و افزود: «و در مقابل، سیاست هم اعمال قدرت است برای تحقق ایده‌های فکری و فرهنگی.» به اعتقاد استاد دانش فرهنگ هم زبان سیاست است. استاد دانش سیاست را مدیون فرهنگ دانست. به گفته ایشان همه انقلاب‌های سیاسی در اول به انقلاب فرهنگی ضرورت داشته‌اند. هم‌چنان استاد دانش سیاست را روند مسلط و ناپایدار برشمرد و برعکس فرهنگ را ماندگار و مانا خواند.

پنج‌شنبه ۱۵ قوس سال ۱۳۹۷، بنیاد اندیشه با همکاری دانشگاه‌های «ابن‌سینا» و «گوهرشاد» محفلی را تحت عنوان «گرامی‌داشت مقام فرهنگی و پژوهشی زنده‌یاد بصیراحمد دولت‌آبادی» در هتل انترکانتینتال، در کابل برگزار کرد. در این محفل، جلالت‌مآب استاد سرور دانش؛ معاون دوم ریاست جمهوری، دکتر محمدامین احمدی، دین‌محمد جاوید، دکتر جواد صالحی درباره دولت‌آبادی و کارنامه درخشان وی صحبت کردند.

اجرای این محفل را علی امیری و حسینعلی کریمی به عهده داشتند. برنامه گرامی‌داشت از مقام فرهنگی و پژوهشی دولت‌آبادی با اجرا و مقدمه علی امیری درباره دولت‌آبادی شروع شد.

به گفته وی بصیراحمد دولت‌آبادی مربوط به یک زمانه‌ای بود که در آن زمانه وضعیت فرهنگی و اجتماعی به انحطاط گراییده بود و فرهنگ نفس‌های آخرش را می‌کشید. برعکس همه ما و به رغم نارسایی‌هایی آن روزگار، بصیراحمد دولت‌آبادی هرگز تسلیم این وضعیت نشد، بلکه دست به قلم برد و سعی و تلاش کرد تا از یک‌سو جلو این انحطاط را بگیرد و از سوی دیگر کاروان عدالت‌خواه را نیز که در راستای «انسانی کردن سیاست» قدم برمی‌داشتند، همراهی و هم‌گامی کند. وی افزود: «آنچه که بصیراحمد دولت‌آبادی را از بسیاری معاصرینش جدا می‌کند، تعهد و پایداری مستمر و لاینقطع آرمان عدالت‌خواهی و تلاش و کوشش فرهنگی در این راستا است.» امیری تسلیم نشدن بصیراحمد دولت‌آبادی را به زوال فرهنگی آن روزگار؛ یکی از ویژگی‌های بارز و شاخص شخصیتی و فکری وی دانست و کارهای وی را منحصر به فرد خواند.

به باور ایشان ماندگاری سیاست زمانی تضمین‌شدنی است که چهره فرهنگی به خود بگیرد.

فرهنگ سیاست را انسانی می‌سازد. به تعبیر استاد: «فرهنگ به چهره خشک سیاست طراوت و لطافت می‌بخشد». به باور استاد، جنبش‌هایی به موفقیت انجامیده‌اند که از پشتوانه محکم و استوار فرهنگی برخوردار بوده‌اند.

استاد دانش از استاد مزاری و سیاست ایشان به عنوان نمونه یاد کرد که فعالیت‌های فرهنگی و خیزش‌های فکری و قلمی آن باعث ماندگاری و مانایی آن شد. استاد دانش تبلور این درهم‌آمیختگی فرهنگ و سیاست را در چهره زنده‌یاد بصیراحمد دولت‌آبادی دانست.

بخش دوم سخنان استاد دانش مربوط به «شخصیت فرهنگی و انسانی» بصیراحمد دولت‌آبادی بود. به گفته ایشان دولت‌آبادی به رغم این‌که تحصیلات دانشگاهی منظم نداشت، اما قدرت درک و دریافت وی ستودنی و تحسین‌آفرین بود. خود را با وضعیت وفق می‌داد و با کاروان و رهروان جدید همراه بود. استاد دانش گفت:

«بدون شک، فرهنگیان آن دوره و به خصوص، بصیراحمد دولت‌آبادی؛ نهال‌های خودرویی بودند که در میان سنگ‌لاخ‌ها و صخره‌های خشک و خشن روییده و به درخت‌های تنومند و پرشاخ‌وبرگی تبدیل شدند». به گفته استاد دانش دولت‌آبادی یک سرباز فرهنگی با آرمان‌ها و ایده‌های سیاسی بود. تبعیض و ستم، محرومیت و نابرابری، رسیدن به برابری و عدالت از جمله مؤلفه‌هایی بودند که باعث شده بودند که او دست به قلم برد و این‌همه را با قلم روایت کند، دردها و زخم‌های مردم خود را با قلم مرهم‌گذار و هویت آن‌ها را احیا کند.

استاد دانش در ادامه سخنانش دولت‌آبادی را نویسنده پرکار، سخت‌کوش و منظم توصیف کرد و گفت: «شغل همیشگی او خواندن و نوشتن بود». هم‌چنان وی را آدم متواضع، ساده‌زیست، و دارای آرمان‌های بلند خوانده، طولانی‌نویسی و با جزئیات‌نویسی را از ویژگی‌های نوشتاری او برشمرد. به همین ترتیب به کتاب‌ها، مقاله‌ها، خاطره‌ها و فعالیت‌های وی در نشریات دوره جهاد؛ مانند «حبل‌الله»، «سراج» و «نشریه وحدت» نیز اشاره کرد و حضور دولت‌آبادی را برجسته و چشم‌گیر توصیف کرد: «او یک چریک فداکار، یک سرباز شجاع و قلم‌به‌دست استاد مزاری، راوی رنج و محنت توده‌ها و یکی از احیاگران هویت فرهنگی و تاریخ مردمش بود».

بخش سوم سخنان استاد دانش درباره «وضعیت فرهنگ و فرهنگیان امروز کشور» بود. استاد دانش ضمن اشاره به کمبود امکانات در گذشته و انگیزه و پشت‌کار بالا در وجود فرهنگیان، خلای دیروز را از نگاه امکانات و دسترسی به وسایل و ابزار فرهنگ‌ساز پر دانست و انگیزه‌ها را مرده و آرمان‌ها را فروخته توصیف کرد. به گفته استاد دانش به رغم دیروز که بخش بزرگی از کارهای فرهنگی به دوش احزاب بود، احزاب سیاسی امروز از فرهنگ و کارهای فرهنگی کناره گرفته‌اند و کم‌ترین کار را هم در این راستا انجام نمی‌دهند. امروز فعالیت‌های احزاب تا سرحد برآورده شدن احتیاجات خود تقلیل یافته است. استاد دانش حاصل تلاش‌های فرهنگی گذشته را با در نظر داشت امکانات محدود و ناچیز آن دوران، از نگاه کمیت و کیفیت قابل توجه و بهتر از امروز بررسی کرد. به گفته ایشان امروز با در نظر داشت امکانات و توقعی که وجود دارد، سطح تولید اندیشه و فکر کاهش یافته است و آن‌گونه که باید، انجام نمی‌شود. به باور استاد دانش «فروختن انگیزه‌ها و آرمان‌گرایی‌ها» دلیل این رکود و کاهش است. در اخیر استاد داشت خواستار نشر و باز نشر آثار دولت‌آبادی شد و اظهار کرد که بنیاد اندیشه برای این کار آمادگی کامل دارد. وی از بازماندگان و دوستان دولت‌آبادی خواستار همکاری در این عرصه شد و از آن‌ها خواست آثار دولت‌آبادی را در اختیار بنیاد اندیشه قرار دهند تا این‌که این آثار به شکل خوب و مرغوب چاپ و منتشر شوند.

سخنران دوم محفل دکتر محمدامین احمدی بود. وی دولت‌آبادی را تاریخ‌نگار و روزنامه‌نگاری با خصوصیات و ویژگی‌های منحصر به فرد دانست و گفت: «تاریخ‌نویسی برای بصیراحمد دولت‌آبادی یک کار منشیانه و ثبت احوال سلاطین و حکام و ساختن یک تاریخ پرشکوه و باستانی برای یک دولت و ملت نبوده، بلکه تاریخ‌نگاری در نگاه بصیراحمد دولت‌آبادی متمرکز به دو محور اساسی بود:

اول؛ افشای اسطوره‌ای بودن و ساختگی بودن تاریخ رسمی کشور و از این جهت به شدت منتقد تاریخ رسمی بود. از همین زاویه نکات اساسی تاریخ رسمی را به انتقاد گرفت...» به گفته دکتر احمدی، دولت‌آبادی معتقد بود که تاریخ سیاسی افغانستان، تاریخ قومی است و اساس این تاریخ قومی را هم سلطه قومی تشکیل می‌دهد. هم‌چنان دکتر احمدی، دولت‌آبادی را راوی دردهای مردم دانست.



او معتقد بود که تاریخ سیاسی افغانستان که اساس آن هم بر سلطه قومی استوار بود، با سرکوب‌ها، تبعیض‌ها، ستم‌ها و... همراه بود. حکام و دست‌اندرکاران قدرت سیاسی تلاش می‌کردند که این سلطه‌شان مدام استوار و پابرجا باقی بماند.

به گفته احمدی دولت‌آبادی تلاش کرد که از این نگاه آن زخم‌ها، دردها، ستم‌ها و بی‌چارگی‌های مردم را روایت کند. دکتر احمدی نقش مهم و ارزنده دولت‌آبادی را احیای هویت‌های کتمان‌شده و فراموش‌شده و به فراموشی سپرده‌شده‌ای دانست که توسط هویت حاکم و هویت مسلط به نابودی و فراموشی سپرده می‌شدند. به باور دکتر احمدی مبارزات مردم ما را هم در راستای احیای هویت تفسیر می‌کرد و خود نیز در این عرصه کارهایی زیادی انجام داد. از جمله می‌توان از نوشتن کتاب «احیای هویت»، «شهید عبدالخالق هزاره»، «هزاره‌ها از کتمان هویت تا احیای هویت» نام برد.

به همین ترتیب، دکتر احمدی درباره پیامدهایی سیاسی شدن هویت‌های افغانستان نیز صحبت کرد. به گفته وی درست است که بعد از یک تاریخ سرکوب و تبعیض و قلع‌وقمع شدن، مبارزه‌های هزاره‌ها نتیجه داد و هویت‌شان را احیا کردند؛ اما این تلاش‌ها و تلاش‌های دیگر اقوام هویت را در کشور به شدت سیاسی کردند. سیاسی شدن هویت‌ها از یک سو ضروری است؛ زیرا اقوام می‌توانند به صورت منسجم در راستای عدالت و نظم مبارزه کنند و این در

کوتاه‌مدت جواب‌گو است؛ اما در درازمدت سدی می‌شود در برابر به وجود آوردن عدالت و وحدت ملی. مردم (مردم افغانستان) می‌توانند برای عدالت فراگیر دست‌به‌دست هم بدهند و در تأمین آن سعی و تلاش کنند؛ چرا؟ چون هویت‌ها در افغانستان به شدت سیاسی و قومی شده است.

دکتر احمدی، بصیراحمد دولت‌آبادی را روزنامه‌نگار آرمان‌گرا دانست که ده سال تمام حب‌الله را به گونه‌ای به پیش برد که در آن هرگز نامی از خود نبرد. راه دولت‌آبادی و همراهان وی (استاد دانش، حسین شفایی، شفایی کیو و...) راه عدالت‌خواهانه بود.

هم‌چنان دکتر احمدی زنده‌یاد دولت‌آبادی را به گفته خود وی از ناقلان جنوب دانست و گفت: «اما این‌که از کجای جنوب بود، خودش به من چیزی نگفت.» به گفته دکتر احمدی، وی شخص آزاده، قناعت‌پیشه، اهل دوستی و رفاقت و صادق بود.

دکتر احمدی در ادامه سخنانش خاطرنشان کرد که هر کسی از ما می‌تواند دولت‌آبادی دیگر شود. می‌تواند راه زرین او را دنبال کند و از خود آثار گران‌بهای بگذارد. به باور احمدی با به وجود آوردن تأسیسات فرهنگی، تقویت آن و ایجاد ظرفیت می‌توان به چنین آرمانی دست یافت.

سخنران دیگر محفل دین‌محمد جاوید بود که سخنان خود را در سه بخش درباره دولت‌آبادی بیان کرد. وی از چگونگی آشنایی خود شروع کرد و با همکاری‌هایی خود با دولت‌آبادی در «حب‌الله» ادامه



جواد صالحی سخنران دیگر برنامه، دولت‌آبادی را یکی از سرمایه‌های فکری دانست و اظهار داشت تا وقتی که زنده بود، مرکز تولید اندیشه، فکر، روشنائی و آگاهی بود. به گفته صالحی وی و همراهان وی در شرایطی قلم برداشتند و دست به نوشتن زدند که مردم‌شان از لحاظ فرهنگی و اجتماعی در سطح پایینی قرار داشتند. او از یک جامعه کاملاً سنتی برخاست و دست به روایت‌گری زد. دکتر صالحی نقش دولت‌آبادی و همراهان و هکاران وی را مؤثر و کارا خوانده و افزود که این‌ها در واقع فرهنگ سیاسی مردم ما را از فرهنگ سیاسی طبیعی به فرهنگ سیاسی مشارکتی تغییر دادند. دعای حجت الاسلام و المسلمین احمدعلی علیزاده، یکی از یاران دولت‌آبادی در «مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان»، پایان‌بخش این محفل بود.

عصمت الطاف گزارشگر بنیاد اندیشه

داد. به گفته جاوید این آشنایی زمینه همکاری را فراهم آورد که پس از آن همواره در قسمت گزارش‌ها و عکس‌های «حبل‌الله» همکاری می‌کرده است.

جاوید دولت‌آبادی را شخصیت صمیمی، فداکار، پرتلاش خوانده گفت: «آقای دولت‌آبادی چنان خطی بود که هیچ وقتی با مسئله‌ای که به خطش بر نمی‌خورد، سرسازگاری نداشت. تفاهم و هم‌پذیری و خیلی از مسائل پیش او اصلاً معنا نداشت. اگر خطش بود، همراهش همسویی می‌کرد، اگر در خطش نبود، می‌گفت به امان خدا.» به گفته جاوید او به رغم خیلی‌های دیگر می‌توانست از منافع خود به راحتی کنار برود؛ اما از منافع جمعی و مردمی و عام هرگز نمی‌گذشت. هم‌چنان آقای جاوید درباره کتاب‌ها و مقاله‌های دولت‌آبادی، خصوصیات و شیوه کار وی در آن‌ها نیز صحبت کرد و از این نگاه آن‌ها را استثنایی دانست.



به مناسبت گرامی‌داشت مقام فرهنگی و
پژوهشی زنده‌یاد استاد بصیراحمد دولت‌آبادی

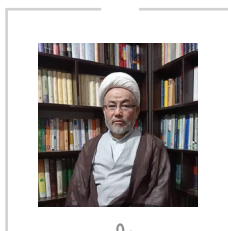
بخش سوم



در آینه تاریخ



تاریخ نگاری در افغانستان معاصر؛ گفتمان های رقیب یا مسلط



دکتر یوسف عارفی

اشاره

قبل از پرداختن به اصل موضوع لازم است به مطالب مهم و تمهیدی ذیل توجه متأملانه صورت گیرد تا زمینه برای فهم بهتر از فضا و موضوع بحث از یکسو و ضرورت پرداختن به مباحث معرفت شناختی تاریخ نگاری از سوی دیگر، تمهید گردد:

۱. تاریخ و هویت (نسبت گذشته، حال و آینده)

تاریخ و گذشته ی هر جامعه ای، همان گونه که منبع شکست ها، پیروزی ها و عبرت های آن جامعه است سازنده ی هویت و فرهنگ او نیز هست. چراکه تاریخ روح هویت انسانی و درک انسان از تاریخ

جهت دهنده هویت انسان و تحدیدکننده گستره های آن است. (جبریلی، ۱۳۹۷) تأمل در تاریخ، آگاهی و عبرت آموزی به بار می آورد و معیارهایی را به دست می دهد که منتهی به زندگی بهتر در زمان حال و آینده شود. افزون بر این، چون زندگی امروزی را تجربیات دیروزی سامان می دهد و روی این بنیان بنا شده است می توان گفت که «گذشته» نگذشته است و مرده نیست بلکه در «حال» زیست دارد. (کار، ۱۳۸۷: ۵۰). به دیگر سخن، تاریخ و روایت تاریخی فقط از گذشته خبر نمی دهد بلکه خواه ناخواه معطوف به آینده نیز هست. مورخان فقط گذشته ها را نمی نمایانند بلکه مهمتر از آن با سمت و جهت دادن به «بینش»، «نگرش» و «عملکرد» ما، آینده ی ما را می سازند.

(فیاض انوش، ۱۳۸۹) از همین‌رو، شکوفایی و پویایی آینده با آگاهی از کاستی‌ها و برجستگی‌های گذشته و عبرت‌آموزی از آن‌ها در ارتباط است. جامعه و ملتی که از تاریخ و گذشته‌ی خویش بی‌خبر است و یا از آن پند نمی‌گیرد و یا درک و دریافت درستی از گذشته و هویتش ندارد در پیچ‌وخم‌های زندگی و حوادثی که برایش روی می‌دهد آسیب‌پذیری بیشتری دارد و اغلب تحت‌تأثیر عقاید، آرزوها و اهداف دیگران به این‌طرف و آن‌طرف می‌رود و در مسیر تأمین اهداف، امیال و آرزوهای دیگران حرکت می‌کند. بدین ترتیب، می‌توان گفت که تاریخ و تاریخ‌نگاری همان‌گونه که می‌تواند ابزار مهم برای کسب خودآگاهی باشد و ما را با بنیان‌های هویت‌مان در گذشته مرتبط سازد می‌تواند در صورت غفلت و سهل‌انگاری به ابزاری جهت اغفال و تحمیق و تسلیم توده‌ها تبدیل شود و یک جامعه و فرهنگ را در فضای بی‌هویتی به فرهنگ‌ها و جوامع دیگر متصل سازد و نامی از آن باقی نماند. شاید وجود این قابلیت در تاریخ و تاریخ‌نگاری است که سبب شده سلاطه‌گران تلاش کنند تاریخ و تاریخ‌نگاری را به‌مثابه ابزار نیرومند سیاسی و فرهنگی در خدمت تحکیم سلطه و تأمین مطامع و منافع خود در اختیار داشته باشند. از همین‌رو است که در هر دوره تاریخی متأثر از ساختار و مناسبات قدرت گفتمان‌های گوناگون تاریخ‌نگاری شکل می‌گیرند و بر مبنای هر یک از آن گفتمان‌ها، روایت‌ها، تفسیرها، برداشت‌ها، گزینش‌ها و خوانش‌های خاصی پدید می‌آید تا در چارچوب گفتمان مزبور هم‌معنا تولید کنند و هم موجب فهم‌های متفاوت شوند. روایت‌های تاریخی در حقیقت بازتابی از هژمونی گفتمان‌های مسلط است که با تصلب «دیگر» ها و «رقبا» ی خود را نفی می‌کند و آنچه تاریخ‌نگاری نامیده می‌شود چیزی جز بازسازی گذشته از طریق مقولات مفهومی ایدئولوژیک نیست. در این وضع و حال، اولین چیزی که ذهن پژوهشگر در تاریخ معاصر کشور را به خود معطوف می‌دارد پرسش از گفتمان‌های مسلط یا رقیبی است که تاریخ‌نگاری‌های متفاوت در افغانستان معاصر را موجب شده است.

پاسخ به این پرسش هم می‌تواند به شناخت از ماهیت و هویت این گفتمان‌ها منتهی شود و هم از روش‌ها و نگرش‌هایی که تاریخ‌نگاری‌های متفاوت را موجب شده است پرده افکند.

۲. نسبت «شناخت»، «گفتمان» و «روایت‌های تاریخی»

شناخت ما از گذشته‌ی تاریخی مبتنی بر «روایت‌های تاریخی» است. از دیرباز تاکنون «روایت تاریخی برجسته‌ترین شیوه‌ی ارائه‌ی معرفت تاریخی» دانسته می‌شود. (پومپا، ۱۳۸۳) «روایت تاریخی» به معنای هرگونه «نگاشته و متن مکتوب تاریخی»، شیوه و راهکاری است که برای توصیف و توضیح رخدادهای تاریخی و ثبت و ضبط آن، به کار گرفته می‌شود تا از این طریق زمینه برای «دانستن»، «فهمیدن» و «بهره‌بردن» از آن رخدادها مهید گردد. (فیاض انوش، ۱۳۸۹)، بنابراین، ویژگی اساسی روایت تاریخی همان «متن بودن» و «مکتوب بودن» آن است و منابع تاریخی اغلب متن‌های مکتوبی است که در فرایند تاریخ‌نگاری به این صورت و قالب درآمده‌اند. ازاین‌رو، اولاً «گذشته» هیچ‌گاه به صورتی بی‌واسطه به نمایش درمی‌آید. میانجی درک ما از گذشته «روایت‌های تاریخی» است و راهیابی به افق معنایی گذشته فقط از این طریق برای ما میسر است. ثانیاً ازاین‌جهت که گزارش «رخدادهای تاریخی» در قالب «روایت‌های تاریخی» ناگزیر همراه با «بازنمایی تاریخ» در چارچوب یک گفتمان است. (ناظری، ۱۳۹۵) هر متن مکتوب تاریخی از یک «گفتمان» یا «نظم گفتمانی» متأثر است و در دل یک «گفتمان مسلط» که حاکم بر «بینش» و «روش» مؤلف و محیط بر «اندیشه» او است، تکوین یافته است. به‌عبارتی‌دیگر واقعیات تاریخی تحت تأثیر گرایش‌های فکری تاریخ‌نگاران و بر اساس روش‌ها، رهیافت‌ها و قالب‌هایی تنظیم و تدوین می‌شود که زیر سایه گفتمان مسلط شکل‌گرفته است و مورخ همچون افراد دیگر پدیده‌ای اجتماعی و محصول و سخنگوی آگاه یا ناآگاه جامعه و گفتمانی است که بدان تعلق دارد، (کار، ۱۳۸۷: ۶۵) ازاین‌رو، زمینه‌های پژوهشی مورخ به‌علاوه تجربیات زیسته و نگرش‌های تاریخی او به صورتی عمیق متأثر از فضای گفتمانی است که در آن زیست می‌کند.

افزون بر این، از «گذشته» خوانش «واحد موثق» وجود ندارد بلکه گذشته به‌مثابه «ابژه مطالعاتی» تاریخ همواره در هیئت و فرم‌های روایی متفاوت و در درون صورت‌بندی‌های اجتماعی و گفتمانی خاصی بازنویسی می‌شود و هرآنچه به‌مثابه «گذشته» وجود دارد برآیند تلاش گفتمان‌های مسلط برای معنادار کردن «اکنون» در پیوند با قدرت است.

تعامل تفسیر مورخ بر رخدادها تحمیل می‌گردد. (کار، همان)

پیش‌فرض معرفت‌شناختی رویکرد گفتمانی این است که دانش ما به «جهان» به‌ویژه «گذشته تاریخی» حقیقتی عینی نیست. چراکه معرفت به «واقعیت» به میانجی «مقولات» و از طریق مقولات شکل می‌گیرد و دسترسی ما به واقعیت مستقیم و بدون واسطه نیست. به این ترتیب دانش و بازتابی‌های ما از «گذشته» بازتاب «واقعیت عینی» و «عین آنچه درگذشته واقع شده است» نمی‌تواند باشد بلکه محصول مقوله‌بندی‌های ایدئولوژیک و به تعبیر بهتر و روشن‌تر محصول گفتمان است. (قزوینی حائری، ۱۳۹۸)

اگر تعریف پیش‌گفته از «تاریخ‌نگاری» و «تاریخ» را بپذیریم و این دو را با این معانی مراد کنیم که چنین است؛ در این صورت، مطالعه تاریخ‌نگاری و بررسی آن با این شیوه و از چنین منطقی (رویکرد گفتمانی) نوعی تلاش معرفت‌شناسانه است. این نوع مطالعات در ظاهر ممکن است فراتر از پژوهش‌های متعارف تاریخی و متمایز از آن‌ها به نظر آید؛ اما با این وجود، درواقع بیگانه و غیر مرتبط با مطالعات تاریخی نیست. چراکه مطالعات معرفت‌شناسانه در تقویت مبانی دانش تاریخی نقش اساسی و بی‌بدیل دارد. مطالعه تاریخ به وساطت گفتمان‌هایی که صورت‌ها و اشکال خاص از تاریخ‌نگاری را موجب شده است می‌تواند ما را به روش و نگرشی مسلح کند که به کمک آن بتوانیم راه به واقعیت‌های تاریخی و تاریخ واقعی بکشاییم و مقاصد و اهداف سیاسی - فرهنگی را که منتهی به کتمان حقایق تاریخی یا صورت‌بندی‌های خاص از تاریخ و تاریخ‌نگاری شده است آشکار سازیم و شیوه‌ها، رهیافت‌ها و نگرش‌های متفاوت تاریخ‌نگاری در افغانستان معاصر را به دست دهیم.

اساساً، تقویت مبانی دانش تاریخی و سنجش دقت در «روایت‌های تاریخی» نیازمند بررسی‌های معرفت‌شناسانه و انتقادی و بازخوانی میراث تاریخ‌نگاری است و از بهترین روش‌ها برای رسیدن به این هدف، رویکرد گفتمانی و شناسایی گفتمان‌هایی است که تفاوت در تاریخ‌نگاری را موجب شده است. اتفاقاً در عرصه تاریخ و تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان که کانون کشمکش‌های گفتمانی است و گفتمان‌های متفاوت معطوف به منافع قومی-سیاسی و مطامع سلطه طلبانه مجموعه‌ای از مباحث و مسائلی متناقض و متضاد در این را موجب شده است نیاز به بررسی‌های انتقادی و شناخت گفتمان‌های گوناگون تاریخ‌نگاری مضاعف است. متأسفانه تاریخ‌نگاری

التفات به پیوند مرموز میان روایت تاریخی و قدرت، ادعای تاریخ به مثابه امری معصوم و روایت واقع را فرومی‌پاشد. (محمدی و محمودی، ۱۳۹۷) بر این اساس، تاریخ‌نگاری بازتابی از مجموعه‌ی گفتمان‌های مختلف پیرامون گذشته است که می‌کوشد «گذشته» را برای «انسان روزگار خود» تفسیر، تبیین و معنا دهی کند.

۳. مطالعات معرفت‌شناختی و ماهیت تاریخ‌نگاری

اگر تاریخ‌نگاری فرایند بازتابی واقعیت‌های تاریخی در قالب روایت‌های مکتوب تاریخی باشد که در چهارچوب گفتمانی مشخص صورت می‌پذیرد و با روش‌ها، رهیافت‌ها و نگرش‌های متفاوت همراه است (ملایی توانی، ۱۳۹۵: ۳) در این صورت، تاریخ‌نگاری «یک روش تفکر، نوعی رفتار علمی و شیوه‌ی عمل فرهنگی است و در عمل به فرایند گزارش رخداد‌های تاریخی در قالب روایت‌های مکتوب تاریخی گفته می‌شود که با بازآفرینی رویداد‌های تاریخی در یک چهارچوب گفتمانی مشخص همراه است و بر پایه‌ی روش‌ها، رهیافت‌ها و نگرش‌های متفاوت صورت می‌پذیرد.» (ملایی توانی، ۱۳۹۰) چنانکه تاریخ روایت‌هایی است که از تحولات زیست جمعی بشر درگذشته پدید آمده و واقعیتی است که تداوم حیات جمعی بشر موجب شکل‌گیری آن شده است؛ زیرا طبیعت زندگی بشری به نحوی است که نمی‌تواند معلق و بریده از گذشته و بی‌توجه به آینده باشد و تاریخ همان چیزی است که زمینه ارتباط و گفت‌و شنود میان گذشته و آینده و جامعه امروز و دیروز را فراهم می‌آورد. اساساً، قادر ساختن بشر به درک جامعه گذشته و افزایش استیلاي او بر جامعه کنونی از وظایف دوگانه تاریخ است. (کار ۱۳۸۷، ۸۹)

تاریخ‌نگاری از این جهت که با ذهن و زبان مورخ در ارتباط است و از باور، نگرش، علایق، احساسات، ایده‌ها و تعلقات انسانی مورخ تأثیر می‌پذیرد، می‌تواند فرم‌ها و قالب‌های متفاوت و متمایز داشته باشد. چنانکه به دلیل پیوند مورخ با بافت اجتماعی که ساخت‌های ایدئولوژیک و مناسبات خاص خود را دارد یک واقعیت گفتمانی است و متأثر از گفتمان‌های متفاوت اشکال مختلف می‌یابد. تاریخ‌نگاران در قالب گفتمان‌های مختلف می‌کوشند گذشته انسانی را برای «انسان روزگار» خود تفسیر و معنادار کنند. (ملایی توانی، ۱۳۹۵، ن) این عمل بر اساس کنش و واکنش مداوم «مورخ» و «امور واقع» و گفت‌و شنود پایان‌ناپذیر «حال» و «گذشته» انجام می‌شود و در این

در افغانستان به‌ویژه افغانستان معاصر هیچ‌گاه فضای مستقل و آزاد و فارغ از فشارهای سیاسی نیافته است تا با عقل و بررسی‌های انتقادی پیوند بخورد و مباحث معرفت‌شناسانه به آن راه یابد. اولین ره‌آورد بررسی‌های انتقادی بازشناسی صورت‌ها، شیوه‌ها و صورت‌بندی‌های مختلف تاریخی و همین‌طور ویژگی‌ها و مختصات هریک از شیوه‌های تاریخ‌نگاری است. فهم درست از گذشته و رهایی از امواج متنوع و درهم‌تنیده‌ی تناقضات و تضادها در عرصه تاریخ‌نگاری و روایت‌های تاریخی چیزی است که مرتب بر این نوع بررسی‌ها و سهم دادن به عقل و سنجش‌های عقلانی در عرصه تاریخ‌نگاری می‌شود.

افزون بر آنچه گفته شد توجه مطالعات گفتمانی به تفاوت‌ها و گسست‌ها ویژگی انحصاری است که رویکرد گفتمانی را در مطالعات تاریخی ضروری و متناسب می‌سازد. چراکه باعث می‌شود از یکسو به جزئیات متمایزکننده هر تاریخ‌نگار توجه متأملانه دهد و از سوی دیگر زمینه را برای فهم بهتر و ژرف‌تر از تفاوت‌ها و تضادها در تاریخ‌نگاری و توجه به ابعاد و آثار مختلف این تفاوت‌ها و تضادها تمهید می‌کند. می‌توان گفت که تبیین دقیق تفاوت‌ها و تضادها و ابعاد و آثار آن و به دست دادن بینش و روشی که تفاوت‌ها و تضادها را موجب شده است، از ظرفیت‌های منحصر به فرد رویکرد گفتمانی در مطالعات تاریخی است. (قزوینی حائری، ۱۳۹۸)

گفتمان‌های رقیب یا مسلط در تاریخ‌نگاری افغانستان معاصر

بر اساس آنچه گفته شد، تاریخ‌نگاری نمی‌تواند فارغ از گفتمان و ایدئولوژی باشد و هر گفتمانی نوع خاص از تاریخ‌نگاری را موجب می‌شود. در افغانستان معاصر به‌تبع گفتمان‌های مسلط تاریخ‌نگاری‌های متمایز تکوین یافته است. در این میان «گفتمان ناسیونالیسم قومی» و «گفتمان چپ» به دلیل هژمونی و سلطه فرهنگی و سیاسی بر افغانستان معاصر توانست بیشترین تأثیر را بر تاریخ‌نگاری این دوران بگذارد. در این نوشته از تاریخ‌نگاری گفتمان ناسیونالیسم قومی به «گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی» و از تاریخ‌نگاری جریان چپ به‌عنوان «گفتمان تاریخ‌نگاری چپ» یاد خواهد شد.

واقعیت انکارناپذیر در عرصه رقابت‌های گفتمانی افغانستان به‌ویژه در موضوع تاریخ‌نگاری این است که جریان‌های اسلام‌گرا و

تاریخ‌نگاران چپ اندیش نیز اغلب در دام ناسیونالیسم قومی و قوم‌محوری گرفتار آمدند و تجانس ایدئولوژیکی آنان را در جبهه واحد قرار می‌دهد. هرچند تاریخ‌نگاری چپ توانست بسیاری از رویدادها و حقایق تاریخی کتمان شده در تاریخ‌نگاری رسمی را بازتاب دهد اما روی هم‌رفته این دو گفتمان به‌ویژه تاریخ‌نگاری در گفتمان اسلام‌گرا نتوانست چشم‌انداز، مفروضات و معیارهای تاریخ‌نگاری متفاوتی ترسیم کند. چنانکه نتوانست نظم و سامان تاریخ‌نگاری رسمی را به هم‌زند. به‌عنوان نمونه، میر غلام محمد غبار به‌عنوان یک مورخ چپ اندیش، از یکسو متأثر از نظریه‌ی ماتریالیسم تاریخی و گفتمان چپ بود و بر اساس شاخص‌های تاریخ‌نگاری چپ می‌توان او را تاریخ‌نگار جریان چپ دانست؛ اما از سوی دیگر به دلیل تعلق‌خاطر به ناسیونالیسم‌های تمامیت‌خواه تمایل به جریان ناسیونالیسم حاکم داشت و به تحکیم هژمونی قومی می‌اندیشید و این تمایل و اندیشه او را سال‌ها در خدمت مطامع و منافع این گفتمان قرارداد و در قالب گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی و متناسب با قواعد و چارچوب‌های آن فعالیت کرد.

در گفتمان اسلام‌گرا نیز آنچه عملاً محوریت داشت قومیت و هژمونی قومی بود و ایدئولوژی اسلامی در سطح تحکیم و تثبیت هژمونی قومی به کار گرفته می‌شد. به عبارتی، ناسیونالیسم قومی تمامیت‌خواه دست در دست ایدئولوژی اسلامی در مسیر تأمین یا تثبیت هژمونی قومی تلاش می‌کرد. ازاین‌رو، برخی از جریان‌های اسلام‌گرا متأثر و ملهم از این دو ایدئولوژی عملاً هر نوع «بی‌عدالتی»، «انکار»، «نادیده انگاری» و «حق‌گشی» را در حوزه اجتماعی و مناسبات سیاسی مجاز دانستند و با چماق «قوم» و «دین» به جان و هستی مردم افتادند چه رسد به تاریخ و تاریخ‌نگاری. مقولاتی مانند «زبان»، «قوم»، «تاریخ» و «فرهنگ» تبدیل به ابزارهایی برای مشروعیت‌سازی‌های ایدئولوژیک گردید و این جریان‌ها با استفاده از همین ابزار و شیوه‌ها هویت‌های قومی را آن‌قدر برجسته ساختند تا به نتیجه‌ی قطبی شدن هویت و منازعات خونین قومی رسیدند. اساساً ناسیونالیسم قومی که امروز فضای سیاسی افغانستان را به‌شدت مسموم کرده است و ازقضا احزاب اسلامی به‌ویژه طالبان پرچم‌دار و پیشتاز آن است در فرایند قومی‌سازی ارزش‌ها شکل گرفته است.

در مخالفت با «قوم‌محوری» و «ناسیونالیسم» و به‌منظور استقرار عدالت اجتماعی و پایان دادن به نابرابری‌ها و سلطه قومی شکل‌گرفته بود. در این میان اما ایدئولوژی‌های سیاسی با ظاهرسازی و سوءاستفاده از احساسات مردم توانستند این مطالبات و مبارزات را وسیله رسیدن به منافع و مطامع خویش سازد و در قامت «چپ» یا «اسلام‌گرا» صورت زیان‌بارتر از ناسیونالیسم و تعصبات قومی و فرقه‌ای را به نمایش بگذارد. متأسفانه ظاهرسازی و تظاهرات این‌چنینی برای فریب افکار عامه و استفاده ابزاری از دین و مذهب در افغانستان معاصر بسیار ریشه‌دار است.

بدین ترتیب، می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که تاریخ‌نگاری در افغانستان معاصر از سه گفتمان «ناسیونالیسم»، «کمونیسم» و «عدالت‌خواهی» تأثیر پذیرفته است و این سه گفتمان روی‌هم‌رفته سه نوع تاریخ‌نگاری را موجب شده و به سه گفتمان در حوزه تاریخ‌نگاری منتهی شده است که به ترتیب عبارت است از «گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی»، «گفتمان تاریخ‌نگاری چپ» و «گفتمان تاریخ‌نگاری عدالت‌خواهانه» و اینک برخی از ویژگی‌ها و شاخص‌های این گفتمان‌ها.

گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی؛ ویژگی‌ها و شاخص‌ها

تاریخ‌نگاری رسمی مولود نهاد قدرت است و روایت حکومت از تاریخ را بازتاب می‌دهد. به همین دلیل با کنترل مستقیم و پشتیبانی‌های مادی و معنوی حکومت تولید می‌شود. هدف از تاریخ‌نگاری رسمی تحکیم بنیان‌های فکری و فرهنگی قدرت و دستیابی به اهداف ایدئولوژیک و تثبیت هژمونی حاکمیت است؛ واقعیتی که نهاد قدرت را ناگزیر از تأسیس نهاد یا نهادهایی برای تاریخ‌نگاری می‌سازد. انجمن تاریخ در افغانستان معاصر نهادی بود که برای چنین هدفی تکوین یافته بود. هدف این بود که قرائت، تفسیر و نگرش‌های خاص حاکمیت از رخداد‌های تاریخی را به‌طور مؤثر بازتاب دهد. نهادهای رسمی تاریخ‌نگاری و مورخان که در آن گرد می‌آیند و رشد می‌کنند معمولاً ابزار و دستمایه‌هایی فراهم می‌کنند که حکومت ادعاهای خود را درباره‌ی گذشته، حال و آینده اثبات کند و ضمن مشروع نشان دادن خود، گفته‌های گفتمان‌های رقیب و انتقادهای وارد شده را بی‌اثر سازد. (رابینسون، ۱۳۸۹: ۲۰۴)

در این وضع و حال، آنچه در مقوله تاریخ‌نگاری گفتمان اسلام‌گرا اتفاق افتاد این بود که وضعیت تاریخ‌نگاری در این گفتمان به‌غایت ناسیونالیستی، قوم‌محورانه و گنشی یک‌دست ساز گردید به‌نحوی که کل حوزه اجتماعی در منافع، مطامع و اهداف ناسیونالیستی این جریان‌ها تقلیل داده شد. دقیقاً به همین دلیل است که تاریخ‌نگاری گفتمان اسلام‌گرا در این نوشته به‌عنوان یک گفتمان مستقل و رسمی در برابر گفتمان‌های چپ و ناسیونالیستی مطرح نشده است؛ زیرا این تاریخ‌نگاری با تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی (رسمی) تفاوتی ماهوی ندارد. تنها تفاوت برجسته این است که گفتمان اسلام‌گرا از دین و ارزش‌های مذهبی به‌عنوان ابزار در خدمت تحکیم ارزش‌های قومی و قوم‌محوری استفاده می‌کند.

از گفتمان‌های ریشه‌دار و تأثیرگذار در افغانستان معاصر «گفتمان عدالت‌خواهی» و ظلم‌ستیزی است. این گفتمان نیز توانست در افغانستان معاصر نقش تعیین‌کنندگی قواعد و معنا را در یک صورت‌بندی خاص به دست آورد. چنانکه توانست مفاهیم و معانی و قواعد موردنظر خویش را در صورت‌بندی خاص برجسته سازد و با نظام معنایی گفتمان‌های دیگر به رقابت و ضدیت بپردازد. ازاین‌رو، تنها گفتمان‌های ناسیونالیستی، چپ یا اسلام‌گرا نبودند که «نگرش‌ها»، «گرایش‌ها» و «عملکردها»ی مردم افغانستان در دوران معاصر را شکل و جهت داده‌اند بلکه گفتمان عدالت‌خواهی نیز چنین نقش و تأثیری بر ذهن و ضمیر مردم داشته است. هرچند بخش مهمی از نیرو و توان اجتماعی، رسانه‌ای و سیاسی افغانستان معاصر به‌تناوب در اختیار جریان‌های سیاسی چپ و ناسیونالیسم قومی بود و برخی از این جریان‌ها به‌ویژه جریان چپ برای رسیدن به منافع و مطامع خویش به شعارهای عدالت‌خواهانه تکیه و تمسک می‌کردند؛ اما این عدالت‌خواهی غیرازآن چیزی است که جریان‌های سیاسی به‌تبع شرایط، منافع و مصالح خویش گاه منادی و طرفدار آن بوده‌اند. گفتمان عدالت‌خواهی پس از سیستماتیک شدن «نابسامانی‌ها»، «تبعیض» و «نابرابری» در کشور و متأثر از آموزه‌های دینی شکل گرفت و یک حقیقت تاریخی است. اساساً «نابرابری»، «تبعیض»، «استبداد» و «انحصار قومی» مسئله‌ای اساسی کشور در دوران معاصر است. در یک‌طرف حاکمیت قومی «همامیت‌خواه» و در طرف دیگر مردم محروم، فقیر و غارت‌زده قرار داشتند. این مسئله مبارزات و مطالباتی را موجب شد که در اصل و از اساس عدالت‌خواهانه بود و

شاید از همین‌رو است که تاریخ‌نگاری و علم تاریخ در افغانستان معاصر به‌مثابه ابزار نیرومند سیاسی و فرهنگی در خدمت تحکیم سلطه حاکمیت قومی بوده است و حاکمیت تلاش می‌کرد از رهگذر این علم برخی از مشکلات سیاسی خود را حل‌وفصل کند.

ازنظر گفتمانی هر جا قدرت اعمال شود نهادها و تشکلهایی ازاین‌دست نیز شکل می‌گیرد و چنین دانش‌هایی تولید می‌شود. از این منظر هیچ رابطه قدرتی بدون تشکیل حوزه‌ای از دانش متصور نیست. چنانکه هیچ‌دانشی هم نیست که متضمن روابط قدرت نباشد و این دانش‌ها و نهادها به‌شدت با مناسبات قدرت درآمیخته است و همراه با پیشرفت در اعمال قدرت پیش می‌رود. (رابینو و دریفوس، ۱۳۷۹: ۳۴) بر این اساس گفتمان حاکم سیاسی از طریق تولید این نهادها به دنبال ایجاد یک نقطه کانونی معنابخش و انتظام بخش جهت تولید معنا و اندیشه برای تثبیت قدرت بود به این معنا که می‌خواهد در این قالب نیروهای فکری و فرهنگی خود را متشکل و منسجم سازد تا با توسعه دامنه و ژرفای تأثیرگذاری بر ذهن و اندیشه عاملان اجتماعی امکان سامان‌دهی آنان در درون یک صورت‌بندی هژمونیک را فراهم سازد و در برابر نابسامانی‌ها، تهیدیدات و تدابیر بی‌قرارکننده گفتمان‌های رقیب مقاوم شود و مقاومت ایجاد کند.

برای گفتمان مسلط سیاسی آن‌چیزی که اولویت داشت و بسیار مهم بود تولید و بازتولید ذهنیتی بود که منتهی به مشروعیت و مقبولیت عمومی آن گردد نه تاریخ مباحو تاریخ. انجمن تاریخ نیز بدین منظور شکل‌گرفته بود. این نهاد فرهنگی- معرفتی از یکسو ابزاری بود که از طریق کنترل دانش و معرفت تاریخی و مشخص کردن داده‌های تاریخی که بایدونباید دیده شوند می‌توانست زمینه‌ساز بازتولید سلطه و هژمونی گفتمان مسلط سیاسی باشد و به‌منظور جریان قدرت و توسعه و تثبیت آن به کار گرفته شود. از طرف دیگر اما به‌نوعی نتیجه قدرت و پی‌آیند هژمونی گفتمان سیاسی تمامیت‌خواه به‌حساب می‌آمد؛ بنابراین می‌توان گفت که انجمن تاریخ برآیند مناسبات قدرت در افغانستان معاصر و در خدمت منافع و مطامع و انتظارات حکومت بود؛ از همین‌رو نوعی تاریخ‌نگاری هدایت‌شده (رسمی) همراه با بینش سیاسی خاص را نمایندگی می‌کرد. بینشی سیاسی که از فرهنگ و گفتمان سیاسی خاصی متولدشده بود و به‌صورت حساب‌شده در راه ثبت برداشت‌ها، رهیافت‌ها و نگرش‌های نظام سیاسی پیرامون تاریخ، رخدادهای

تاریخی و قهرمانان تاریخی گام برمی‌داشت.

تاریخ‌نگاری در گفتمانی که انجمن تاریخ از آن نمایندگی می‌کند ناسیونالیستی و کنشی یکدست ساز است و کل حوزه اجتماعی در اهداف و رویدادهای رهبران تقلیل داده می‌شود. این در حالی است که با طرح اسطوره «ملت‌بودگی» و «یکدست‌سازی» امکان هرگونه صورت‌بندی دیگری از تاریخ سلب می‌شود. در این گفتمان تاریخ به میانجی گفتمان مسلط سیاسی و به‌منظور به انقیاد کشاندن برای دیگران تحریر می‌شود. حاکمیت سیاسی محور تاریخ است و فقط حاکمیت می‌تواند درباره دیگران سخن بگوید. فلذا در این گفتمان در نتیجه‌ی جهت‌گیری ناسیونالیستی موضع تمامیت‌خواهانه و همشکل‌خواهی خشونت‌آمیز برای آن دسته از شهروندانی که به‌عنوان «دیگری» بازمانی شده است فضایی وجود ندارد و «دیگری/ دیگران» به موقعیت «حاشیه‌ای» و «فرودست» طرد و طبقه‌بندی می‌شوند. «اقلیت بودن»، «در حاشیه بودن» و «فرودستی» چیزی است که گفتمان حاکم سیاسی برای «دیگری/ دیگران» به ارمان آورده است و گفتمان تاریخ‌نگاری انجمن تاریخ این امور را به‌طور مضاعفی بازتولید کرده است. جهت‌گیری ناسیونالیستی گفتمان حاکم سیاسی موجب شده بود که حاکمیت سیاسی استحکام و استواری خود را بر محور یکسان‌سازی و بر مبنایی مطلق‌گرایی و دیگرستیزی ببیند. ارائه تاریخ ناسیونالیستی از سوی انجمن تاریخ با بازتولید این یکسان‌سازی و بازمانی اقوام دیگر به‌عنوان «فرودست» به‌صورت مضاعف به طرد اقوام دیگر کشید.

ازنظر گفتمانی هدف این نوع تاریخ‌نگاری افزون بر بازتاب نگرش‌ها، دغدغه‌ها، تفسیرها و برداشت‌های خاص حاکمیت از رخدادهای تاریخی، توجیه وضع موجود و دفاع از مشروعیت حکومت و حقانیت زمامداران است. این کار معمولاً از طریق بیان کارآمدی حکومت به‌ویژه با برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی هدفمندانه رخدادهای تاریخی انجام می‌شود و با این شیوه از مبانی فکری، خط‌مشی‌ها و عملکرد قدرت حاکم دفاع صورت می‌گیرد. (ملایی توانی، ۱۳۹۵) انجمن تاریخ دقیقاً چنین کارکردی داشت و برای گفتمان مسلط سیاسی به‌عنوان یک‌نهاد و «قلمرو استراتژیک» و وسیله‌ی رویارویی با رقبای گفتمانی به‌حساب می‌آمد و راهبردی برای تولید معنا و نظام معنایی در حوزه تاریخ جهت اقناع و منقادسازی بود که به‌منظور اثرگذاری روی فهم و رفتار عاملان اجتماعی در نظر گرفته‌شده بود.



گفتمان تاریخ‌نگاری چپ؛ ویژگی‌ها و شاخص‌ها

گفتمان دیگری که بر تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان تأثیرگذار بوده است گفتمان چپ است. ویژگی اصلی این گفتمان داشتن بینش ایدئولوژیک نسبت به تاریخ و تاریخ‌نگاری است. سرآغاز چپ‌گرایی در افغانستان و نخستین نشانه‌ها از نفوذ اندیشه‌های مارکسیستی در افغانستان به دوران امان‌الله خان، شاه نوگرا و جنبش مشروطه دوم بازمی‌گردد. شکل‌گیری گروهی تحت عنوان «جوانان افغان» که از طرفداران سرسخت امان‌الله خان بودند از این نشانه‌ها دانسته می‌شود. در این گروه افرادی که بعدها تبدیل به چهره‌های معروف شدند، مانند عبدالرحمان لودین، غلام محی‌الدین ارتی و میر غلام محمد غبار عضویت داشتند و اتفاقاً از اعضای اصلی بودند. حسین زاده ۱۳۸۸ (اما نخستین سازمان‌های مارکسیستی افغانستان از دهه ۴۰ شمسی/ ۶۰ میلادی پدیدار شدند؛ ابتدا «سازمان دموکراتیک خلق» که بعد از مدتی به حزب دموکراتیک خلق افغانستان تبدیل شد و سپس «سازمان جوانان مرقی» که به «حزب دموکراتیک نوین افغانستان» منتهی شد پا به عرصه فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی گذاشتند. گرایش به چپ از دانشگاه کابل برآمد و بسیاری از چهره‌های سرشناس چپ دانش‌آموخته همین دانشگاه بودند؛ اما به این دانشگاه محدود نماند و به سرعت به دبیرستان‌ها و میان اهل‌قلم و مطبوعات، نخبگان فرهنگی و همچنین نظامیان راه یافت. (رهبانی، ۱۳۹۸)

میراث تاریخ‌نگاری گفتمان چپ در دوران معاصر از گونه‌های متنوعی چون «سرگذشت‌نامه»، «خاطره»، «مصاحبه» و کتاب‌های مستقل در تاریخ شکل می‌گیرد. آنچه این آثار را متمایز و متفاوت می‌سازد بازتاب گسترده‌ی انگاره‌ها، ایدئولوژی و بینش سیاسی-اجتماعی گفتمان چپ در این آثار است. تاریخ‌نگاری چپ که بر مبنای ایدئولوژی مارکسیستی نوشته شده از حیث روش غالباً سیاسی است و با چارچوب‌های تحلیلی و ابزاری مفهومی که در اختیار داشت به تحلیل سیاسی تاریخ افغانستان می‌پردازد.

ویژگی‌های شاخص گفتمان تاریخ‌نگاری چپ

ویژگی‌های زیادی برای این نوع تاریخ‌نگاری می‌توان برشمرد اما روی هم‌رفته سه ویژگی در تاریخ‌نگاری جریان چپ بسیار برجسته است.

معمولاً گفتمان‌ها برای نخبگان و قدرت‌های رسمی جامعه ابزار راهبردی جهت اقناع ایدئولوژیک است و با تولید و یا به‌کارگیری گفتمان‌های مختلف تلاش می‌کنند نابسامانی‌ها و نابرابری‌های موجود در مرزهای اجتماعی را توجیه کنند و طبیعی جلوه دهند تارضایت و همراهی کسانی را که قدرت بر آنان اعمال می‌شود به دست آورند و از طریق در اختیار گرفتن ذهن و اندیشه عاملان اجتماعی، هویت، رفتار و فعالیت‌های اجتماعی آنان را تحت تأثیر قرار دهند. (عضدانلو، ۱۳۸۰: ۶۶)

اساساً تاریخ و تاریخ‌نگاری آنگاه که ابزاری برای اقناع ایدئولوژیک و منقادسازی می‌شود و در سایه سنگین اهداف و مقاصد سیاسی شکل می‌گیرد مشتمل بر صورت‌بندی‌هایی است که مطابق با نگرش‌های متأثر از گفتمان‌ها تکوین یافته است و بازتابی از هژمونی گفتمان‌های مسلط است که تمام دغدغه و سعی آن نفی «دیگری» است نه بازتاب واقعیت. در این صورت آنچه تاریخ می‌نامیم چیزی بیش از بازسازی گذشته از طریق مقولات مفهومی ایدئولوژیک نیست. تاریخ‌نگاری و علم تاریخ در افغانستان معاصر به مثابه ابزار نیرومند سیاسی و فرهنگی در خدمت تحکیم سلطه حاکمیت قومی بوده است و حاکمیت تلاش می‌کرد از رهگذر این علم برخی از مشکلات سیاسی خود را حل و فصل کند.

ویژگی‌های بارز تاریخ‌نگاری رسمی

۱. شرح متملقانه زندگی پادشاهان قومی و مبالغه در بیان ویژگی‌های آنان؛
۲. تاریخ سیاسی و نظامی و شرح طولانی جنگ‌ها و فتوحات؛
۳. آمیختن وقایع تاریخی با افسانه‌ها و داستان‌ها؛
۴. توجیه عملکرد غیرانسانی و ستم‌های دستگاه قدرت؛
۵. ترسیم چهره‌های مهربان و دلسوز از ظالمان بی‌رحم و قاتلان؛
۶. نداشتن توجه کافی به زندگی اجتماعی و حیات فرهنگی و اقتصادی مردم؛
۷. مشروعیت بخشی به گفتمان سیاسی حاکم و حاکمان قومی؛
۸. قهرمان‌سازی‌های دروغین از رهبران قبایل قوم حاکم و افسانه‌سازی‌ها.

۱. وارد ساختن حجم زیادی از مفاهیم جدید در ادبیات تاریخ‌نگاری

گفتمان چپ از یکسو مقولات جدیدی مانند «استعمار»، «سرمایه‌داری»، «امپریالیسم»، «زیربنا و روبنا» و مفاهیمی مانند «اعتدال»، «اصلاح»، «انقلاب»، «محافظه‌کاری»، «ارتجاع»، «فئودال»، «استثمار»، «خلق»، «توده» و نظایر آن را به عرصه تاریخ‌نگاری معاصر وارد کرد و از سوی دیگر سبب شد مورخان از اسلوب و بینش موسوم به ماتریالیسم تاریخی در تحلیل رویدادها و جنبش‌های اجتماعی بهره گیرند. این گفتمان با استفاده از این مفاهیم به تحلیل و تبیین تحولات تاریخ افغانستان پرداخت. جامعه، سیاست و تاریخ افغانستان با این مفاهیم ارزیابی و نقادی شد. می‌توان تاریخ‌نگاری متأثر از گفتمان چپ و ایدئولوژی مارکسیستی را با این مفاهیم شناسایی کرد. در متون تاریخی تولیدشده توسط مورخان جریان چپ به‌صورت متناوب و متواتر این مفاهیم و مقولات به‌کاررفته است. این ویژگی به‌گونه‌ای است که گویی تاریخ‌نگاری گفتمان چپ بدون به‌کارگیری این مفاهیم شدنی نیست.

۲. استفاده از مفهوم «طبقه» در تحلیل رویدادهای تاریخی

مفهوم «طبقه» از مفاهیم کلیدی و پرکاربرد در تاریخ‌نگاری گفتمان چپ است. چنانکه روش تحلیل طبقاتی از مهم‌ترین و محوری‌ترین روش‌ها در تحلیل‌های تاریخ‌نگرانه سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها است. اساساً طیف‌بندی بازیگران اجتماعی بر اساس مفهوم طبقه رویکرد مسلط در گفتمان چپ به‌حساب می‌آید. از منظر این گفتمان عملکرد هر فرد، گروه و یا جریان سیاسی و اجتماعی بازتابی از منافع طبقاتی آن‌ها است.

۳. غیریت‌سازی شدید

در برابر آنچه «استعمار» و «امپریالیسم» گفته می‌شود ویژگی دیگری این نوع تاریخ‌نگاری است. شدت این ضدیت و غیریت‌سازی بسته به نقش و سهمی است که به پدیده استعمار و امپریالیسم در تحولات معاصر افغانستان قائل است. این حد از تأکید و اصرار بر نقش امپریالیسم و استعمار در تحولات معاصر افغانستان و این میزان از ضدیت و غیریت در برابر آن تنها چیزی را که به‌خوبی بر آفتاب

می‌کند داشتن رویکرد سیاسی در تاریخ‌نگاری است و از کنشگری سیاسی، جهت کسب مشروعیت سیاسی و اجتماعی برای جریان سیاسی چپ در افغانستان پرده برمی‌دارد.

گفتمان تاریخ‌نگاری عدالت‌خواهی؛ ویژگی‌ها و شاخص‌ها

همان‌طور که تکوین گفتمان عدالت‌خواهی نوعی واکنش در برابر فساد، تبعیض، نابرابری و انحصار سیاسی بود؛ تاریخ‌نگاری برخاسته از این گفتمان نیز نوعی واکنش در برابر تاریخ‌نگاری رسمی و تاریخ‌نگاری چپ است. از همین‌رو رسالت اصلی خود را روایت «واقع» و بازتاب عالمانه و دقیق این نابرابری‌ها و تبعیض‌ها در افغانستان معاصر می‌داند و موضع تقریباً متضاد با تاریخ‌نگاری رسمی و چپ دارد. در این نوع تاریخ‌نگاری نه از شرح متملقانه زندگی پادشاهان قومی و مبالغه در بیان ویژگی‌های آنان خبر و اثری است و نه وقایع تاریخی را با افسانه‌ها و داستان‌های غیرواقعی می‌آلاید. چنانکه درصدد توجیه عملکرد غیرانسانی و ستم‌های دستگاه قدرت قومی نیست. برعکس وظیفه فرهنگی خود می‌داند تا ستم‌ها و رفتارهای ستمگرانه را با دقت گزارش کند و تلاش دارد خوب را خوب و بد را بد بگوید.

گفتمان تاریخ‌نگاری عدالت‌خواهی با نقد منطق روایی و «روایت تاریخی» در گفتمان‌های تاریخ‌نگاری رسمی و چپ، متعهد به بازنویسی تاریخ کشور، به‌ویژه تاریخ مردمی است که از سوی این گفتمان‌ها به‌عنوان «دیگری» و در موقعیت «فرودست» و «اقلیت» طرد و طبقه‌بندی‌شده است. چراکه از این منظر، اکثر مردم به‌گونه‌ای منظم از روایت‌های تاریخی این دو گفتمان بیرون رانده‌شده‌اند و حضور مؤثر در این روایت‌ها ندارند و اگر حضوری داشته باشند صرفاً در حکم «بقیه» و برای نشان‌دار کردن فضایی «دیگری» است. از همین‌رو، گفتمان تاریخ‌نگاری عدالت‌خواهی به دنبال تولید یک «روایت» و خلق «روایت تاریخی» حول محور «فرودستان» است، روایتی که در آن «فرودستان» و «اقلیت‌ها» به‌مثابه سوژه‌های واقعی رخدادها، جایگاه واقعی خویش را بازمی‌یابند. از دید این گفتمان، توسعه آگاهی تاریخی در گروه‌هایی که به‌اجبار در موقعیت «اقلیت» و «فرودستی» رانده‌شده است، موجبات فهم انتقادی آنان از وضعیت و هویت‌شان را فراهم می‌سازد و این، اولین قدم برای

همبستگی و سازمان‌یافتگی در مبارزه علیه نابرابری و تبعیض است.

گذشته از این، در تاریخ‌نگاری عدالت‌خواهی با بهره‌گیری از منابع، اسناد و مدارک معتبر و گزینش و نقادی آن‌ها و با استفاده از روش تحقیق علمی داده‌های تاریخی مطالعه و بررسی می‌شود و یافته‌ها به زبانی ساده و بدون تکلف ارائه می‌گردد. محور تاریخ‌نگاری رسمی عمدتاً مسائل سیاسی، خاندان‌های حکومت‌گر و شخصیت‌های مهم قومی بود. هرچند ادعای ملی‌گرایی داشت اما هیچ‌گاه «ملت افغانستان» به‌عنوان قهرمان تاریخی، تاریخ‌ساز و تاریخ‌مند بازتاب ندارد. ملت از این منظر منحصر به قوم خاص و قهرمانانش محدود به خاندان‌های خاص است. شاید از همین‌روست که تاریخ‌نگاری از قدرت و سیاست فاصله نمی‌گیرد و به جامعه و کف جامعه گرایش ندارد؛ اما برعکس در گفتمان تاریخ‌نگاری عدالت‌خواهی زندگی اجتماعی «انسان گذشته» موضوع مطالعه است. نه تنها زندگی گروه‌های خاموش، گروه‌های مغلوب، گروه‌های ستم‌دیده و گروه‌های فراموش‌شده مطالعه و تحقیق می‌شود که بیشتر به گذشته‌ی توده‌های خاموش و محروم جامعه می‌پردازد.

تاریخ‌نگاری عدالت‌خواهی از نگاه روشی از توصیف و تحلیل به‌صورت توأمان بهره می‌گیرد، نه تحلیل را قربانی توصیف می‌کند و نه به خود اجازه می‌دهد که به بهانه تحلیل توصیف را کم‌اهمیت جلوه دهد. چنانکه از نقطه‌نظر بینشی و معرفتی فرهنگ و اجتماع را محور قرار می‌دهد نه فقط خاندان و سیاست را.

ویژگی‌هایی شاخص گفتمان تاریخ‌نگاری عدالت‌خواهی

۱. بی‌طرفی در تاریخ‌نگاری و پرهیز از روش‌های غیرعلمی؛ گاهی مورخ برخی از علل مهم یک رویداد را بازشناسی می‌کند ولی همه آن‌ها را ذکر نمی‌کند. منظور از بی‌طرفی اولاً بی‌طرفی در توصیف‌های تاریخی، ثانیاً بی‌طرفی در تبیین‌های علمی و در آخر بی‌طرفی در انتساب مسئولیت‌هاست. (صادقی گیوی، ۱۳۹۷: ۸۴)

۲. توصیف دقیق برای احراز آنچه واقعاً اتفاق افتاده است و تلاش برای معلوم ساختن امور مغفول و مبهم تاریخی.

۳. پرهیز از تاریخ‌نگاری صرفاً نقلی و روایی و آمیختن توصیف با تحلیل و تبیین. منظور از تبیین، عقل‌پسند کردن یک واقعه یا رویداد تاریخی است. به این معنا که در قدم نخست باید علل و عوامل

حادثه نشان داده شود. دوم اینکه ارتباط بین وقایع هم نشان داده شود. تبیین بین حوادث پراکنده ارتباط برقرار می‌کند و تشویش را به مدد عقل به اطمینان تبدیل می‌سازد.

۴. پرهیز از تکرار و بازتولید اطلاعات ساختگی و نادرست. کم نیستند اطلاعات تاریخی ساختگی و نادرستی که در گفتمان‌های مختلف تاریخ‌نگاری وارد و مرتباً تکرار و بازتولید شده است.

۵. خردگرایی و بهره‌گیری از عقل و خرد در تاریخ‌نگاری و پرهیز از هر آنچه ضد عقل و خرد است، مانند تعصب قومی، سیاسی و مذهبی. هرچه مورخ متعصب‌تر باشد به همان میزان از لیاقت و قابلیت او در پرداختن به موضوع و بازتاب حقایق تاریخی کاسته می‌شود.

۶. عدالت محوری و اعتدال در بازتاب وقایع گذشته و فدا نکردن عدالت در پای منافع قومی و جریانی

۷. تاریخ‌نگاری انتقادی و بررسی وجوه و ابعاد گوناگون یک مسئله به‌دوراز تمایلات شخصی، پیش‌زمینه‌های ذهنی و حب و بغض‌های قومی، مذهبی و سیاسی. پیش‌داوری آدمی را به بزرگ‌نمایی مدرک و مستند از یک‌طرف و به نادیده گرفتن آن از سوی دیگر وامی‌دارد.

۸. نقد و ارزیابی منابع و داده‌های تاریخی بر اساس دریافت‌های مبتنی بر عقل و روش‌های علمی و اصول عدالت‌خواهی. منابع و داده‌های تاریخی با دقت و بدون هیچ‌گونه ملاحظه‌ای نقادی و ارزیابی می‌شود. ملاک ارزیابی‌ها و نقد عقل، علم و عدالت است نه هیچ‌چیزی دیگری.

گفتمان‌های تاریخ‌نگاری و پیامدهای تحول‌آفرین بر تاریخ معاصر

مطالبی که تا اینجا، به‌ویژه در موضوع گفتمان‌های مسلط بر تاریخ‌نگاری معاصر گفته شد، اجمالاً توانست سرنخ‌هایی از تحولات تاریخ‌نگاری در این دوران به دست دهد و برداشت‌هایی هرچند مبهم را موجب شود. دقت در آن مطالب نشان می‌دهد که تاریخ‌نگاری در افغانستان معاصر از سه ویژگی دگرگون‌ساز «نهادی شدن»، «ایدئولوژیک شدن» و «سیاسی شدن» برخوردار بوده است؛ واقعیتی که بررسی، فهم و تحلیل دقیق آن بهره‌گیری از علوم مختلف را می‌طلبد. این وضعیت موجب شد که تاریخ و تاریخ‌نگاری با علوم اجتماعی مختلف درآمیزد و متخصصان علوم مختلف از جامعه‌شناسان و عالمان علوم سیاسی گرفته تا اقتصاددانان و انسان‌شناسان به مطالعه

آن بپردازد. فلذا ویژگی «بین‌رشته‌ای» شدن از ویژگی‌های تحول‌ساز دیگری است که تاریخ‌نگاری و تاریخ در افغانستان معاصر را دچار تحول و دگرگونی عمیق کرده است.

پس از شکل‌گیری انجمن ادبی و به دنبال آن، انجمن تاریخ، تاریخ و تاریخ‌نگاری در افغانستان رونق یافت. کتاب‌ها و نشریات زیادی در موضوع و حوزه تاریخ منتشر شد. نکته مهم اما این است که توجه و حساسیت فوق‌العاده حاکمیت قومی به تاریخ و این رونق بدون جهت نبود بلکه مجموعه‌ی وسیعی از تحولات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در دنیا و افغانستان موجب می‌شد تا حاکمیت به تاریخ، تاریخ‌نگاری و مطالعات تاریخی به‌ویژه نحوه عرضه تاریخ اهمیت دهد و توجه و تمرکز کند. ازاینجا بود که تاریخ‌نگاری و مطالعات تاریخی هم «نهادی» شد و هم سمت‌وسوی «سیاسی» و «ایدئولوژیک» پیدا کرد. این سه ویژگی به‌اضافه «بین‌رشته‌ای» شدن دانش تاریخ، درواقع فرایندهایی است که در افغانستان معاصر به نحو گسترده‌ای زمینه توسعه مطالعات تاریخی در کشور را فراهم کرده است.

۱. نهادی شدن

در اینکه تاریخ‌نگاری و مطالعات تاریخی در افغانستان معاصر با تأسیس انجمن تاریخ، شکل و توسعه نهادی یافت تردیدی نیست. اساساً تأسیس این نهاد به‌منظور در اختیار گرفتن عرصه تاریخ‌نگاری و مطالعات تاریخی و تکمیل دایره نظارت و کنترل سیاسی و ایدئولوژیک بر مطالعات تاریخی و تاریخ‌نگاری بود به این معنا که حاکمیت سیاسی برای تأمین هدف‌های خود در زمینه تاریخ اقدام به تأسیس این نهاد پژوهشی، آموزشی و انتشاراتی کرد. این نهاد با برخورداری از بودجه دولتی وظیفه داشت متناسب با ارزش‌ها و اهداف سیاسی و سلطه‌طلبانه حاکمیت به تولید، ترویج و تبلیغ قرائت معینی از تاریخ و گذشته افغانستان بپردازد و به چالش‌هایی که گفتمان‌های فعال مخالف یا رقیب در زمینه تاریخ و گذشته مطرح می‌نمایند پاسخ دهد.

۲. ایدئولوژیک شدن

ناسیونالیسم و مارکسیسم دو ایدئولوژی و چارچوب فکری است که بیشترین تأثیر را بر تاریخ‌نگاری در افغانستان معاصر داشته است. انجمن ادبی و انجمن تاریخ محصول ایدئولوژی قومی و گرفتار در دام

نگرش‌های ایدئولوژیک بود. ناسیونالیسم قومی در پوشش ناسیونالیسم ملی اولین ایدئولوژی بود که انگاره نظری تاریخ‌نگاری جدید شد. این دو انجمن عمدتاً بر پایه ایدئولوژی ناسیونالیستی به تاریخ و مطالعات تاریخی پرداختند و از آن زمان تاکنون سایه سنگین این ایدئولوژی کم‌وبیش بر بسیاری از مطالعات تاریخی وجود داشته است.

ایدئولوژی مارکسیستی اما در ضدیت و غیریت‌سازی با ایدئولوژی ناسیونالیستی و پس از جنبش مشروطه دوم شکل گرفت. واقعیت تلخ درباره تاریخ‌نگاری مارکسیستی در افغانستان این است که این نوع تاریخ‌نگاری بیش از آنکه نوعی تلاش مستقل آکادمیک باشد نوعی فعالیت سیاسی بود. درنتیجه این تاریخ‌نگاری نتوانست همگام با تحولات و پیشرفت‌های روش‌شناختی در حوزه تاریخ‌نگاری مارکسیستی به پیشرفت تاریخ‌نگاری در افغانستان کمک نماید.

۳. سیاسی شدن

عمومی شدن تاریخ و روایت‌های گذشته از طریق رسانه‌ها سبب افزایش اهمیت و معنای سیاسی تاریخ شده است. هرچند تاریخ و تاریخ‌نگاری همواره برای حکومت‌ها و قدرت‌ها اهمیت داشته است؛ اما اکنون این اهمیت نه‌تنها مضاعف شده بلکه ابعاد متفاوت و وسیعی یافته است؛ زیرا در زمان حاضر هرگونه روایتی از رخداد‌های گذشته به سهولت از طریق رسانه‌ها تبدیل به تصاویر جذاب و عامه‌پسند می‌شود و در اختیار تک‌تک شهروندان قرار می‌گیرد و همگان با هر میزانی از توانایی فکری و سرمایه فرهنگی می‌توانند به آن دسترسی پیدا کنند. در چنین شرایطی تاریخ نه‌تنها روایتی صرف از گذشته نیست بلکه تبدیل به ذهنیت بالفعل کنونی شهروندان از هستی و هویت امروزی‌شان شده است. این وضع و حال، از سویی موجب «دموکراتیک‌تر شدن» تاریخ می‌شود و از سوی دیگر نهاد قدرت و حکومت‌ها را بیش از هرزمانی ترغیب و ناگزیر به مداخله در تاریخ می‌نماید.

۴. بین‌رشته‌ای شدن

از نیمه دوم قرن بیستم تاریخ‌نگاری دیگر نتوانست با تحولات سیاسی و معرفتی روز خود را انطباق دهد ازاین‌رو مطالعات تاریخی به‌سرعت با علوم اجتماعی در هم آمیخت و جامعه‌شناسان، اقتصاددانان، عالمان سیاسی، انسان‌شناسان و محققان مطالعات فرهنگی



و یا همان قدر در نظام گفتمانی مربوطه اش برجسته می‌گردند که به خرده روایت‌های سیاسی صرف مبدل می‌شوند. قلع و قمع و قبض و بسط داده‌های تاریخی و یا حذف و فروکاست آن داده‌ها مطابق با ایدئولوژی‌های قومی - مذهبی و یا برسازي روایت‌های تاریخی بر بنیاد گرایش احزاب قومی و مذهبی تلاش‌هایی است که این گفتمان‌ها موجب شده است؛ از همین رو «روایت تاریخی» و «گذشته» حداقل در تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان نمی‌توانند مساوی و یکسان باشند. روایت‌های تاریخی که در سایه سنگین گفتمان‌های متفاوت شکل گرفته است نمی‌توانند گزارشی واقع‌گرایانه از گذشته باشند بلکه صورت‌بندی‌هایی است که مطابق با نگرش‌های متأثر از گفتمان‌ها تکوین یافته است.

منابع :

الف (کتاب‌ها

۱. پومپا، لیون (۱۳۸۳)، «نگرش‌های نوین در فلسفه»، ترجمه حسین میان‌داری و دیگران، قم: طه.
۲. رابینسون، چیس اف (۱۳۸۹)، «تاریخ‌نگاری اسلامی»، ترجمه مصطفی سبحانی، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
۳. رابینو، پل و هیوبرت، دریفوس، (۱۳۷۹)، «میشل فوکو؛ فراسوی ساخت‌گرایی و هرمنیوتیک»، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نی.
۴. صادقی گیوی، مریم، (۱۳۹۷)، «تاریک‌خانه تاریخ»، تهران: نگاه معاصر.
۵. عضدانلو، حمید، (۱۳۸۰)، «گفتمان و جامعه»، تهران: نی.
۶. کار، ئی. ایچ، (۱۳۸۷)، «تاریخ چیست؟»، ترجمه حسن کامشاد، تهران: خوارزمی.
۷. ملایی توانی، علیرضا، (۱۳۹۵)، «گفتمان تاریخ‌نگاری رسمی در دوران پهلوی پیرامون رضاشاه»، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ب) مجلات
۸. رهبانی، مجید (۱۳۹۸)، «چپ‌گرایان افغانستان»، دنیای کتاب، شماره ۳۶۷-۳۶۸.
۹. فیاض انوش، ابوالحسن، (۱۳۸۹)، «ناکارآمدی ارزش‌زدایی از روایت تاریخی»، تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، شماره ۸۶.

فرهنگی پیشروان مطالعات تاریخی شدند. در این روند جدید به جای تأکید بر عاملیت افراد در شکل‌گیری رخدادها عمدتاً بر ساختارهای اقتصادی و اجتماعی به عنوان شکل‌دهنده تحولات تاریخی تأکید می‌شود. حاصل پیوند تاریخ و علوم اجتماعی این شده است که مطالعات تاریخی بیش از هر زمان دیگری ماهیت بین‌رشته‌ای پیدا کند. در فرایند بین‌رشته‌ای شدن رویکرد فرهنگی به تاریخ اهمیت ویژه‌ای دارد؛ زیرا این رویکرد به مثابه یک رویکرد تحلیلی انتقاد معطوف به روش‌شناسی‌های تازه‌ای است که اجازه می‌دهد مجموعه دستاوردهای علوم در رشته‌های مختلف علوم اجتماعی یعنی اقتصاد، تاریخ، مطالعات فرهنگی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، زبان‌شناسی و سایر رشته‌ها را در خدمت مطالعات تاریخی قرار دهد.

نتیجه‌گیری

تاریخ و تاریخ‌نگاری در افغانستان معاصر حوزه مناقشه برانگیزی است که کانون گفتمان‌پردازی‌های گوناگون بوده است. اهم گفتمان‌هایی که تاریخ‌نگاری معاصر را شکل داده است، عبارت است از گفتمان تاریخ‌نگاری ناسیونالیستی (رسمی)، گفتمان تاریخ‌نگاری چپ و گفتمان تاریخ‌نگاری عدالت‌خواهی. مباحثی که در بررسی گفتمان‌ها ارائه شد این نتایج به دست می‌آید:

۱. تاریخ‌نگاری در دوران معاصر، معطوف به وضعیت پیچیده و شکننده فرهنگی و اجتماعی در این کشور محصول برآمده از مخاصمات سیاسی و اجتماعی و کنش فعال سیاسی است که با آرشیوی از شکاف‌ها، سکوت‌ها، چشم‌پوشی‌ها، رویگردانی‌ها، دست‌کاری‌ها و سمت‌گیری‌ها همراه است؛ از این رو، قبل از اینکه عملی ایجابی باشد دارای سویه‌های سلبی است.

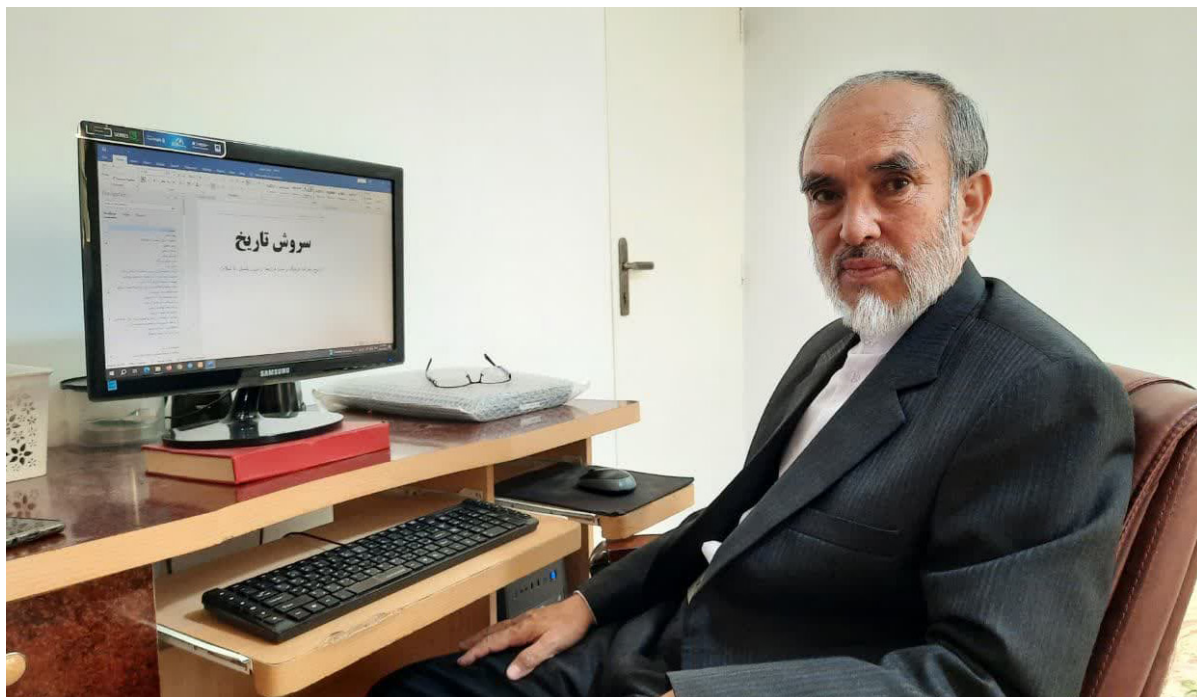
۲. سیاست قومی در دوران معاصر و دستگاه‌های آن، شبکه‌های درهم‌تنیده‌ای از قدرت و دانش را در اختیار داشته است و روایت تاریخی برساخته است. بدین جهت، تاریخ‌نگاری در افغانستان معاصر، به‌ویژه تاریخ‌نگاری رسمی، بر اساس سیاست دگرسازی و دیگر ستیزی استوار شده است. هویت‌زدایی از اقوام غیر حاکم در چارچوب بازنمایی‌های مخدوش پاک‌سازی‌های قومی و یکسان‌سازی از پایه‌های تاریخ‌نگاری رسمی به حساب می‌آید.

۳. مطابق سنت تاریخ‌نگاری که گفتمان‌های سیاسی و فرهنگی مسلط شکل داده‌اند داده‌های تاریخی یا کاملاً حذف و انکار می‌شوند

۱۰. محمدی، جمال و جهانگیر محمودی، (۱۳۹۷)، «روایت تاریخ در مطالعات فرودستان»، مطالعات جامعه‌شناختی، دوره ۲۵، شماره ۲.
۱۱. ملایی توانی، علیرضا، (۱۳۹۰)، «ملاحظات روش‌شناختی در چیستی و اعتبار تاریخ‌نگاری رسمی»: تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، شماره ۸۸.
۱۲. ناظری، محمدرضا، (۱۳۹۵)، «تداوم تاریخ‌نگاری سنتی و برآمدن تاریخ‌نگاری جدید در عصر قاجار؛ عوامل، شرایط و کارگزاران»، تاریخ‌پژوهی، شماره ۶۶.

(ج) تارنماها (سایت‌ها)

۱۳. جبریلی، هجرت‌الله، (۱۳۹۷ / ۸ / ۳۰)، «تاریخ‌نگاری ملی در افغانستان و تأثیر آن بر فرایند ملت‌سازی»، <https://mandegardaily.com>
۱۴. حسین زاده، بصیر احمد، (۱۳۸۸ / ۱۰ / ۱)، «پیشینه اندیشه چپ در افغانستان»، www.bbc.com.
۱۵. قزوینی حائری، یاسر، (۱۳۹۸)، «مناسبات مطالعات گفتمانی و تحقیقات تاریخی»، <http://pishine.ir>



بررسی ویژگی‌ها و شاخصه‌های تاریخ‌نگاری در مصاحبه با

استاد محمد فاضل کیانی

اشاره:

به مناسبت پنجمین سالگرد وفات زنده‌یاد بصیراحمد دولت‌آبادی مجله عدالت و امید مصاحبه‌ای را در بارهٔ ویژگی‌ها و شاخصه‌های تاریخ‌نگاری، سابقهٔ تاریخی و جغرافیای سرزمینی بنام آریانا، ایران و یجه، خراسان و افغانستان، ویژگی‌هایی منابع معتبر تاریخی و تفاوت تاریخ‌نگاری رسمی درباری و غیر رسمی و تلاش‌های مرحوم دولت‌آبادی در راستای ثبت و بیان دردها و چالش‌های مردم هزاره با جناب استاد فاضل کیانی یکی از پژوهشگران پر تلاش تاریخ افغانستان و منطقه ترتیب داده که اینک حاصل آن گفت‌وگو ارائه می‌شود.

عدالت و امید

عزائم: جناب استاد کیانی نخستین پرسش این است که تاریخ‌نگاری بایسته و شایسته چه ویژگی‌هایی دارد؟

استاد کیانی: بنام خدای حق و حقیقت. تاریخ‌نگار شایسته باید آب زلال و پاک را از سرچشمه‌ها بردارد. بنابراین تاریخ‌نگاری علمی و شایسته این است که مبتنی و متکی بر کهن‌ترین منابع مکتوب اساطیری، تاریخی و جغرافیایی باشد. عده‌ای می‌گویند که اسطوره جزو افسانه‌ها است، موهوم است و دروغ؛ اما اسطوره‌شناسی بخشی از مردم‌شناسی بوده و اسطوره‌ها و حتا افسانه‌های یک ملت جزو تاریخ و هویت اجتماعی و بلکه مادر تاریخ آن ملت شمرده می‌شود. اگر دقت شود، حتا در افسانه‌ها و اساطیر هم رگه‌های حقیقت و نکات فراوان تاریخی، جغرافیایی، قومی و فرهنگی مهم و قابل تطبیق دیده می‌شود.

جناب استاد غرjestانی! هر چیز از خود اصول، قواعد و منطق خاصی دارد. از جمله تاریخ و تاریخ‌نگاری نیز دارای اصول و قواعدی خاص می‌باشد. در اصطلاح هزارگی: «هر که نول خود را سیاه کرد، آهنگر نمی‌شود». بنابراین هر که روی کاغذ را سیاه کرد تاریخ‌نگار نمی‌شود. تاریخ یک ملت از چند زاویهٔ مختلف باید دیده شود و زاویه‌ها باید هم‌دیگر را حمایت و تأیید کنند. ما فکر می‌کنیم تاریخ و تاریخ‌نگاری علمی و معتبر آن است که بر پایهٔ منابع و اسناد کهن بومی و روایات درونی استوار باشد، نه فرضیات جدید و بیرونی. تاریخ معتبر و علمی آن‌است که به کهن‌ترین منابع اساطیری، تاریخی، جغرافیایی، مردم‌شناسی، نسب‌شناسی، زبان‌شناسی، فرهنگ‌شناسی، نمادشناسی و

آثار باستانی و شواهد تاریخی، هنری، ادبی و زبانی یک ملت استوار بوده و قابل تطبیق باشد.

در تاریخ‌نگاری، اصل و مبنای مسلمی وجود دارد به نام قدمت و اصالت منبع؛ هر منبع و اثری که کهن‌تر و هر شاهده‌ی که اصلی‌تر باشد، معتبر و برتر شمرده می‌شوند. زیرا منابع و اسناد و شواهد کهن‌تر از تحریفات روزگار و دستبردهای زمانه تا حدی مصون بوده و به رخدادهای گذشته نزدیک‌ترند و بومیان هر سرزمین به تاریخ و رخدادهای جغرافیای وطن خویش آشناتر می‌باشند. بنابراین از دید ما هر تاریخی که به منابع مکتوب اساطیری، تاریخی و شواهد کهن ملی و روایات بومی و درونی استوار باشد، تاریخ علمی و معتبر شمرده می‌شود، نه روایات و فرضیات جدید و خارجی.

خلاصه سخن این‌که، تاریخ‌نگار باید از چندین زاویه از جمله منابع کهن اساطیری، تاریخی، جغرافیایی، زبان‌شناسی و ادبیات، آثار باستانی و قوم‌شناسی به تاریخ بنگرد تا بتواند تا حدی به حقایق تاریخی دست یابد.

عزائم: تاریخ‌نگاری در افغانستان از چه زمانی آغاز شده و چه مراحل را پشت سر گذرانده و هر مرحله چه شاخصه‌هایی دارد؟

استاد کیانی: نخست ما باید ببینیم جغرافیایی که امروزه بنام افغانستان یاد می‌شود چه سابقه‌ای دارد و در گذشته با چه نام‌هایی یاد می‌شده است؟ جغرافیایی که برای آن تاریخ ۵۰۰۰ هزار ساله ادعا می‌شود چندان مبالغه هم نیست. بدون تردید این سرزمین تاریخ ۵۰۰۰ ساله و بلکه

بیشتر دارد؛ چون که حوزه شمال و جنوب جبال هندوکش و بابا / افغانستان امروزی در طول تاریخ به نام‌های مختلف یاد شده است. در دوران پیشدادی و کیانی به مدت حدود ۳۵۰۰ سال، به نام آریانا به تعبیر یونانیان، آریا ورته به تعبیر ریگ‌ویدا، ایران‌ویجه به تعبیر اوستا، ایران و ایرانشهر و ایران‌زمین به تعبیر شاهنامه‌ها و منابع هزار ساله دوران اسلامی یاد شده است. پس از دوران پیشدادی و کیانی نام این حوزه در دوره یونانیان به نام باختر بوده است. پس از دوره یونانیان از دوره اردشیر ساسانی تا دوران اسلامی و تا دوره امان‌الله خان به مدت ۱۸۰۰ سال به نام خراسان و سیستان بوده است؛ بنابراین تنها از نام افغانستان نمی‌توان به فرهنگ و تاریخ این سرزمین دست یافت؛ چون که افغانستان نام سیاسی و جدید برای این کشور است. از این‌رو، نام‌های آریا، آریانا، ایران‌ویجه، اوستا، شاهنامه، ایران، ایرانشهر، ایران‌زمین، باختر، زابلستان، کابلستان، پارس، خراسان، سیستان، غور و غرجستان از جمله کلیدی‌ترین واژگان افغانستان‌شناسی و هزاره‌شناسی به شمار می‌روند که هویت فرهنگی، تمدنی و تاریخی این کشور را بازتاب می‌دهند.

تکراراً عرض می‌شود که که نام‌های یادشده، در حقیقت برای سرزمین افغانستان و مردم آن نام‌های بیگانه و هراسناکی نیستند و نباید از آن‌ها گریخت و یا هراسان شد؛ چون که دو آریا، دو ایران و دو پارس و دو خراسان و دو سیستان و دو زابل در تاریخ وجود دارد؛ یکی قوم آریان اصلی و چندین هزار ساله بومی در جبال هندوکش و بابا و دیگر آریای جعلی اروپایی در سده‌ی اخیر. با صراحت و جرأت ابراز می‌کنم که نژاد آریایی و مهاجرت آریایی، یک جعل و دروغ سیاسی سده اخیر و فاقد ریشه و اسناد تاریخی می‌باشد. از تندیس‌ها و نگاره‌های باستانی حوزه باختر، آمودریا، مرو، بامیان، کابل، ننگرهار و حتا سغد دانسته می‌شود که آریاهای بومی و چندین هزار ساله دوران مهری و پارسی (میتراپی و زردشتی) که در جبال هندوکش و بابا ساکن بوده‌اند، شکل و شمایل شرقی و هزارگی داشته‌اند؛ بر خلاف کوشانیان و یفتلیان ترک‌تبار، که همانند اشکانیان

پارتی، شکل و شمایل غربی و اروپایی داشته‌اند. هم‌چنین دو ایران و دو پارس در تاریخ دیده می‌شود، آریانا یا ایران و پارس و خراسان و زابلستان باستان و شرقی و طبیعی که در شرق کویر لوت در حوزه جبال هندوکش و بابا بوده است، و دوم ایران و پارس غربی و فرهنگی واقع در غرب کویر و در حوزه جبال زاگرس.

بنابراین اگر تاریخ‌نگاری دوره باستان را در نظر بگیریم، می‌توانیم، دو کتاب دینی و باستانی به نام ریگ‌وید و اوستا را می‌توان سرآغاز، سرچشمه و نخستین منبع تاریخ افغانستان نامید. زیرا نام و جغرافیا و شهرها و دریاها و کوه‌ها و نیز طوایف باستانی سرزمین آریانا/ افغانستان، نخستین بار در این دو متن کهن دینی یاد شده‌اند. پس از این دو سرود کهن دینی، کتیبه باستانی رباطگِ سمنگان، کتیبه‌های کوه بیستونِ کرمانشاه، متون یونانی، متون ارمنی، متون پهلوی بُدیهش، خداینامکِ پهلوی، سپس پارسانامه‌ها و سیرملوک‌الفرس به زبان عربی در دوران اسلامی و پس از آن منابع تاریخی و جغرافیایی عربی و عجمی دوران هزار ساله اسلامی و بیش از بیست شاهنامه منشور و منظوم که در قرون نخست اسلامی به زبان فارسی دری در خراسان سروده و نوشته شده‌اند، در شناخت تاریخ، جغرافیا، فرهنگ و تمدن آریانا / افغانستان بسیار مهم و کلیدی هستند.

تأکید کنم که شاهنامه‌ها با همه داستان‌های اساطیری و تاریخی خود جزو تاریخ و سرچشمه تاریخ این سرزمین‌اند و به قول مقدسی بُستی، «پارسیان خوراسانی (افغانستانی) این ایات و قصیده‌ها را بزرگ می‌داشتند و آن‌ها را با تصاویر همراه نموده و تاریخ خود می‌دانستند».

شاخصه‌های مشترک همه این منابع کهن اساطیری و تاریخی پیشا اسلامی و پسا اسلامی این است که آن‌ها متکی بر منابع درونی و خاطرات دستجمعی مردم و ساکنان بومی مملکت است و محتوا و بنمایه‌های فرهنگی و تاریخی آن‌ها ریشه خراسانی و بلخی دارد. اگر آن‌ها را از آغاز تا انجام بنگریم می‌بینیم که همه همدیگر را ساپورت و تأیید می‌کنند و این مهم‌ترین شاخصه تاریخ‌نگاری علمی و شایسته است. این منابع گرچه از نظر زمانی مراحل مختلف

را پشت سر گذاشته‌اند، اما از نظر محتوایی و جغرافیایی به همان سبک و سیاق پیشین ادامه داشته و همچون مادر و فرزند به هم نزدیک هستند؛ اما با جزئیات بیشتر و روشنتر و قابل تطبیق‌تر.

سرایش سرودهای نغز ویدی و اوستایی و شاهنامه‌های بی‌شمار به زبان فارسی خوراسانی، رشد فرهنگ و ادبیات غنی، ظهور شاعران، هنرمندان و دانشمندان استخوان‌دار در علوم مختلف، اسلام‌شناسان زُبد، حکما و فیلسوفان، عارفان، منجمان، تاریخ‌نگاران و جغرافی‌دانان پیشگام فارسی در حوزه بلخ و بدخشان، بامیان، غور، غزنی و زابلستان، هرات، بادغیس، مرغاب، مرو، سیستان و کابل، همه و همه شاخصه‌های منحصر به فرد و نشانگر این نکته مهم و واقعیت عینی هستند که فرهنگ و ادب و اخلاق عالی و ذوق شاعرانه و قدرت تخیلات بلند و دلکش از قرن‌ها پیش تا امروز از ویژگی‌های مردم این سرزمین بوده است.

دو کتاب دینی رِگ‌بَید و اوستا و اغلب شاهنامه‌ها به صورت شعر و منظوم‌اند. وجود اسناد منظوم یاد شده، نشان دهنده یک رسم کهن و فرهنگ دیرینه و نشان دهنده توانایی و غنای فرهنگی و هنری باشندگان این سرزمین در گذشته است. این که ملتی تمام باورهای دینی و حماسه‌های ملی، تاریخی و ادبی و همه داستان‌ها و اساطیر خویش را در قالب شعر ریخته و به یادگار بگذارند، از شاخصه‌ها و ویژگی‌های تاریخی و تاریخ‌نگاری این جغرافیا است و چنین هنرمندی بدون شک در تمام دنیا بی‌نظیر است. بجز رِگ‌بَید و اوستا دو کتاب مقدس مهربان و پارسیان بلخ و زابلستان، که به شعر سروده شده‌اند، هیچ‌یکی از کتاب‌های مقدس جوامع دیگر بشری، مانند زبور و تورات و انجیل و قرآن کریم به شعر نیستند، همه به نثر هستند.

نویسنده: اگر تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان را به لحاظ گرایش‌های فکری تقسیم بندی کنیم، در مجموع چه گرایش‌هایی را در تاریخ‌نگاری افغانستان دخیل می‌دانید و هر کدام چه ویژگی‌هایی دارند؟

استاد کیانی: بنده نسبت به تاریخ‌نگاری افغانستان نوین نقد و اعتراض دارم و آن را غیر علمی و غیر ملی و فاقد اسناد و منابع تاریخی می‌دانم؛ زیرا تاریخ‌نگاری در افغانستان بیشتر با رویکرد قومی نوشته شده است. همان گونه که اقوام افغانستان مثل امروز تکه تکه و جدا جدا از هم‌اند، فکر و اندیشه و آرمان و درد و تاریخ‌نگاری شان همه جدا است. تاریخ‌نگاران دربار و حکومت درانیان، بیشتر گرایش‌های قومی داشته‌اند نه ملی. مثلاً تاریخ‌نگارانی چون حبیبی، کهزاد و نویسندگان دایره‌المعارف آریانا و حتی غبار که غالباً از طرف دربار حمایت می‌شدند، تلاش شان بر این بوده که تاریخ افغانستان را با گرایش و محوریت قوم پشتون بنویسند.

تاریخ‌نگاران منسوب به قوم تاجیک همچون میرمحمدصدیق فرهنگ و دیگران نیز تلاش کرده‌اند که تاریخ افغانستان را با محوریت قوم تاجیک تدوین نمایند. در اینجا یک قوم بی‌پناه که به تاریخ شان دستبردهای عظیم زده شده، قوم هزاره است.

نویسندگان هزاره از منابع مختلف تاریخی و زوایایی که پیش از این بدان‌ها اشاره شد، استفاده نکرده‌اند؛ بلکه بیشتر تحت تأثیر تاریخ‌نگاری یک قرن اخیر آریایی اصطلاحی قرار گرفته‌اند. از این رو نتوانسته‌اند روایت غالب و حاکم را که از طرف فرضیه‌پردازان استعماری و سیاسی اروپایی و دربار کابل و حتی دربار پهلوی ایران تلقین شده، بشکنند. آن‌ها تاریخ افغانستان را محدود به افغان پنداشته‌اند و تاریخ آریانا و شاهنامه و فارس را مربوط به ایران امروزی و یا تاجیکان. آن‌ها تاریخ و تمدن و ادبیات و زبان ایران و فارس کهن و تاریخ شاهنامه و بلخ و زابل و کابل و سیستان را دور انداخته‌اند که این‌ها مربوط به ایران است، نه افغانستان.

از این رو، تاریخ‌نگاران هزاره در یک حالت انفعالی قرار گرفته و دنبال راهی دیگر رفته‌اند که برخی از آن‌ها مردم هزاره را ترک و برخی دیگر مغول قلمداد کرده‌اند؛ در حالی که هیچ منبع معتبر و استخوان‌دار تاریخی، جغرافیایی، ادبی، زبان‌شناسی، نسب‌شناسی در کار شان دیده نمی‌شود.

عزیزالمیست: با توجه به توضیحاتی که دادید این پرسش مطرح می‌شود که با توجه به کارهای تحقیقی که خودتان انجام داده‌اید، شما برای تاریخ هزاره‌ها چه منابعی را دیده‌اید و چه کارهای را تا کنون انجام داده‌اید؟

استاد کیانی: برای رسیدن به یک تاریخ اطمینان‌بخش و علمی و مبتنی و متکی بر منابع معتبر چه در باره تاریخ هزاره‌ها و چه بقیه اقوام و سرزمین افغانستان، راه خوبی را رفته‌ام و به نتایجی خوبی هم رسیده‌ام. چنان‌که اشاره شد از کهن‌ترین اسطوره‌ها و افسانه‌های این سرزمین آغاز کردم. نخستین منبع که بررسی کردم ترجمه کتاب ریگویدا می‌باشد. در آنجا رود ۱۲۰۰ کیلومتری هیلمند/هیرمند را بسیار ستایش کرده، و از آن به نام آریاوتره و جایگاه نیکان و سوریان و به عنوان یک الهه یاد و ستایش کرده است. پس از ریگویدا از کتب حدود دوازده گزارشگر و مترجم اوستا چه اروپایی و چه هندی و ایرانی بهره برده‌ام. اوستا و ریگویدا به قول یک محقق هندی: از نظر محتوا، جغرافیا، ادبیات و زبان همانند مادر و دختراند. پس از این منابع کهن که ذکر شد، منابع و کتب تاریخی و جغرافیایی و انساب و لغات دسته اول عربی و فارسی دوران هزارساله اسلامی و از شاهنامه‌ها و کتب محققان معاصر اروپایی و افغانستانی و ایرانی و هندی استفاده کرده‌ام. همچنین در حد توان، آثار باستانی و تمدنی حوزه‌های بلخ، بغلان، کابل، بامیان، آمودریا، سیستان و حتی حوزه سُغْد و... را نیز مورد مطالعه و تأمل قرار داده‌ام.

عزیزالمیست: منابع معتبر و قابل اعتماد در تاریخ افغانستان چه منابعی است؟ هرچند در پاسخ پرسش قبلی شما به آن اشاره داشتید اما اگر به صورت مختصر و صریح بفرمایید خوب خواهد بود.

استاد فاضل کیانی: بله، گفته شد که مهم‌ترین و کهن‌ترین منابع در تاریخ افغانستان منابع ویدی، اوستایی، متون پهلوی و ... است پس از آن منابع تاریخی و جغرافیایی

دسته اول عربی دوران هزارساله اسلامی است که بیشتر تحت عنوان خراسان از این حوزه یاد کرده است. پس از آن منابع تاریخی و جغرافیایی دسته اول فارسی است. از قبیل تاریخ بلعمی، تاریخ بخارا، فضائیل بلخ، حدود العالم جوزجانی، تاریخ بیهقی، تاریخ گردیزی، تاریخ سیستان، طبقات ناصری، روضه‌الصفاء، حبیب‌السیر، شاهنامه‌ها، غرر سیر ملوک‌الفرس، کتب انساب و تذکره‌ها مانند الانساب سمعانی مرورودی، فرهنگ‌ها و لغت‌نامه‌های فارسی پیشا پهلوی مانند فرهنگ قواس، آندراج، برهان قاطع و...

این منابع معتبر و دسته اول تاریخ کابل، زابل، سیستان، بلخ، بغلان، بامیان، بدخشان، پنجشیر، هرات، هیرمند، و شاهان دوران مختلف مثل طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، سلجوقیان، غوریان، غرجستانیان، را بسیار واضح و با طول و تفصیل نوشته‌اند. به نظر ما این منابع، منابع معتبر است که هر عهد و دوره، کتب تاریخی و جغرافیایی مخصوص به خود را دارد. دوره ورود اسلام به خراسان، دوره صفاریان، دوره سامانیان، دوره غزنویان، دوره سلجوقیان، دوره خوارزمیان، دوره غور و غرجستانیان و دروه مغولان که هرچند در دوره مغولان رکود حاکم شد؛ اما به زودی برطرف شد و منابع تاریخی تدوین گردید و تا همین پیش از یک قرن اخیر نیز، منابع متعدد و کتاب‌های تاریخی زیادی نوشته و تدوین شده‌اند.

عزیزالمیست: چه تفاوت‌های میان تاریخ‌نگاری رسمی حکومتی با تاریخ‌نگاری واقعی در افغانستان وجود دارند و اگر وجود دارند دلیل/دلایل آن چه چیز می‌تواند باشند؟

استاد کیانی: چنان‌که پیشتر اشاره شد، تاریخ‌نگاری واقعی بر پایه منابع و اسناد تاریخی و بویژه منابع و اسناد بومی و روایات درونی استوار است؛ اما تاریخ‌نگاری حکومتی و سیاسی در افغانستان بدون ذکر منبع و سند تاریخی و روایات بومی و ملی انجام شده است. افزون بر آن، بیشتر با رویکرد تحریف، مغالطه و قومیت و بازی با الفاظ نوشته شده است و غالباً به فرضیه‌ها و روایات بیرونی و نوشته‌های

سیاسی سده اخیر بیگانگان و اروپاییان (در اصطلاح خاورشناسان) استوار است. تأکید می‌کنم، اغلب کتب تاریخی و ترجمه‌ها و لغت‌نامه‌ها که پس از حکومت خاندان پهلوی در ایران و حکومت خاندان نادری در افغانستان نوشته شده‌اند، اعتبار ندارد؛ چونکه در نوشتن آن‌ها از منابع معتبر و دست اول عربی و فارسی دوران هزارساله اسلامی و یا پیشا اسلامی استفاده نکرده‌اند. بنابراین به نظر من باید تاریخ افغانستان از نو و با رویکرد علمی و مبتنی بر منابع معتبر نوشته شود.

کتاب‌هایی که در یک قرن اخیر در افغانستان نوشته شده، به قول هزارگی «آش شان نه آو دارد و نه دانه». مثلاً آقای حبیبی بدون ذکر سند و منبع، ساکنان باستانی غور را از افغانان خلج نوشته است و در جای دیگر نام زابل و زابلستان و زاولی را برگرفته از نام یک قبیله ترک یفتلی گرفته است. برخی از محققان هزاره نیز این سخن فاقد سند را پذیرفته که چون یفتلی‌ها از طایفه زاولی و ترک‌اند پس مردم زابلستان و هزاره نیز ترک‌اند. در حالی که در هیچ منبع عربی و عجمی، غوریان را خلج و یفتلیان را زابلی و ترکان و خلجیان را ساکنان زابلستان و غورستان ننوشته‌اند؛ اما بر عکس، در همه منابع تاریخی و جغرافیایی، غور و غرجستان و بامیان و زابلستان از آغاز تا انجام، سرزمین شَنَسَبیان، شاهان غوری، شاران غرجستان و شیران بامیان از خاندان گرشاسب و سام و رستم و شَنَسَب و فارسی زبان بوده‌اند. این نشانه‌ها و نمادها را در تاریخ فراوان و با تکرار می‌بینم که غور و زابلستان با ادبیات و اشعار فارسی و شاهنامه و با سلاطین فارسی‌زبان زابلی و غوری همراه بوده است. علاوه بر این حتی یک متن ترکی و یک بیت شعر ترکی در حوزه غور و غرجستان و بامیان درج تاریخ نشده است و هیچ خاندان قومی و هیچ سلاطین غور و بامیان و بلخ و جوزجان، مثل خاندان سام و رستم و کیان و کاویان و دهقانان و برازندگان و شاران و شیران و برمکیان و فریغونیان و سلاطین غوری و... القاب و یا نام‌های ترکی نداشته‌اند. باید به این ظرافت‌های که تاریخ رسمی درباری با تاریخ واقعی دارد توجه شود.

عزالمیلاد: جناب استاد بناست این مصاحبه به مناسبت پنجمین سالگرد گرامی داشت مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی یکی از نویسندگان معاصر که چند سال قبل از دنیا رفت منتشر شود، می‌خواهم بپرسم چقدر با ایشان آشنایی دارید؟ و شما چه ویژگی‌هایی را در ایشان و کارهای علمی و پژوهشی ایشان سراغ دارید؟

استاد کیانی: استاد مرحوم دولت‌آبادی یکی از شخصیت‌های دلسوز، متعهد، پرتلاش و فداکار مردم ما بود. او در راستای احیای هویت وطن و مردم خویش بسیار تلاش کرد و کتاب‌هایی را منتشر کرد و یادداشت‌های ارجمندی دارد. تا جایی که من از ایشان اطلاع دارم، بیشتر تاریخ دوره معاصر را کار کرده و سعی کرده که دردها و مشکلات مردم هزاره را به نحوی انعکاس دهد و بیشتر به کتاب‌های تاریخ معاصر مراجعه کرده و کار ایشان در چنین شرایط و زمانه‌ای قابل قدر و تحسین است.

عزالمیلاد: سوال آخر ما این است که شما با برخی از کتاب‌ها و مقالات ایشان اجمالا آشنایی دارید، آثار مرحوم دولت‌آبادی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

استاد کیانی: گرچه هیچ کس و هیچ کتابی بدون عیب و نقص نیست؛ اما در مجموع کتاب‌های ایشان با توجه به آنچه گفته شد، کاملاً مفید است و از زوایای که خود ایشان به آن رسیده و گزارش‌ها و روایت‌های را که بررسی کرده، ارزشمند است. بنابراین کتاب‌های مرحوم دولت‌آبادی نیز یکی از گزینه‌های نیک برای هویت‌شناسی هزاره‌ها و بازتاب دهنده دردها و رنج‌های آنان و بررسی علل و عوامل درونی و بیرونی این دردها و در نتیجه راه حل‌ها و دواهای این دردها می‌تواند باشد، و نکاتی زیادی را می‌توان در داخل کتاب‌های ایشان یافت که برای نسل امروز و فردای ما بسیار مفید می‌باشد.



عزیزالمیست: سوال آخر ما این است که شما با برخی از کتاب‌ها و مقالات ایشان اجمالا آشنایی دارید، آثار مرحوم دولت‌آبادی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

استاد کیانی: گرچه هیچ کس و هیچ کتابی بدون عیب و نقص نیست؛ اما در مجموع کتاب‌های ایشان با توجه به آنچه گفته شد، کاملاً مفید است و از زوایای که خود ایشان به آن رسیده و گزارش‌ها و روایت‌های را که بررسی کرده، ارزشمند است. بنابراین کتاب‌های مرحوم دولت‌آبادی نیز یکی از گزینه‌های نیک برای هویت‌شناسی هزاره‌ها و بازتاب دهنده دردها و رنج‌های آنان و بررسی علل و عوامل درونی و بیرونی این دردها و در نتیجه راه حل‌ها و دواهای این دردها می‌تواند باشد، و نکاتی زیادی را می‌توان در داخل کتاب‌های ایشان یافت که برای نسل امروز و فردای ما بسیار مفید می‌باشد.

عزیزالمیست: جناب استاد تشکر از اینکه وقت تان را در اختیار ما گذاشتید و در پایان اگر نکته و پیام خاصی به نظر تان می‌رسد با خوانندگان ما شریک سازید.

استاد کیانی: برخی می‌گویند بررسی تاریخ گذشتگان چه فایده دارد، گذشته مربوط به گذشته است. اما من فکر میکنم که بررسی تاریخ و هویت گذشتگان بسیار مفید و پندآموز و شعورآفرین است. شما تاریخ جوامع بشری را ببینید، هر حاکمی که در هر منطقه به قدرت می‌آیند چه

عرب‌ها و چه عجم‌ها و یا فرنگی‌ها، یکی از اقدامات شان تغییر تاریخ و هویت فرهنگی و زبانی همان حوزه و مردم است که آن را طبق میل خود تغییر داده‌اند. بنابراین تاریخ با سیاست ارتباط عمیق و تنگاتنگ دارد و یکی از زیربناهای ساختن بنای سیاسی است. بدون خواندن تاریخ و بدون آگاهی از گذشته نمی‌توان برای امروز خود سیاست‌گذاری کرد. دشمنان و دوستان استراتژیک و تاکتیکی ما در تاریخ معرفی شده‌اند، علل و عوامل درونی و بیرونی تقابل‌ها، تعامل‌ها، دشمنی‌ها و دوستی‌ها در تاریخ معرفی شده است. بنابراین از بررسی تاریخ و خواندن آن هم خود را می‌شناسیم و هم مردم پیرامون خود را و هم از تجربه‌های نیاکان خود و دیگران می‌آموزیم. با آگاهی از تاریخ، ما می‌توانیم آگانه با دیگران تعامل یا تقابل کنیم. آگاهانه سیاست‌های استراتژیکی و تاکتیکی امروز و فردای خود را تعیین کنیم. بدون تردید تاریخ تنها مربوط به گذشته و گذشتگان نیست؛ چونکه گذشته مادر امروز است و امروز مادر فردا.

سرانجام به روان پاک شادروان بصیراحمد دولت‌آبادی سلام و درود می‌فرستم، کسی که برای احیای هویت و تاریخ وطن و هموطنان خویش متعهدانه و منصفانه قدم و قلم زد و سوخت و ساخت و روشنی انداخت.

مصاحبه کننده: توسلی غرجستانی

سیر تاریخ‌نگاری در افغانستان در گفتگو با مورخ معاصر دکتر عبدالمجید ناصری داودی

اشاره

مرحوم بصیراحمد دولت‌آبادی از نویسندگان فعال، پرکار و پرنویس در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ در نشریات و مجلات افغانستانی در ایران به شمار می‌رفت و مقالات متعددی در نشریات و کتاب‌های چندی از ایشان به نشر رسیده است. غالب آثار تولیدی دولت‌آبادی معطوف به تاریخ بود. اکنون و در آستانه سال‌یاد ایشان یکی از شماره‌های «مجله عدالت و امید» به یادنامه و کارنامه وی اختصاص یافته است. در همین راستا بر آن شدیم که گفتگویی داشته باشیم با مورخ ارجمند جناب دکتر عبدالمجید ناصری در باره سیر تاریخ‌نگاری در افغانستان و بررسی کارنامه مرحوم دولت‌آبادی. ضمن سپاس از ایشان که دعوت مجله عدالت و امید را پذیرفت، مطالب زیر، حاصل گفتگویی است که در تاریخ ۲۵ میزان ۱۴۰۲ انجام گرفت.



عزیز: در آغاز از جنابعالی بابت اینکه دعوت بنیاد اندیشه را پذیرفتید تشکر می‌کنیم. چنانکه مستحضر هستید مجله عدالت و امید از سری مجلات بنیاد اندیشه است که در کابل منتشر می‌شد و موضوع آن معرفی چهره‌های تأثیر گذار در بین مردم و به ویژه جریان عدالت خواهی است. این شماره مجله به یاد کرد زنده یادل بصیراحمد دولت‌آبادی اختصاص یافته است که از نویسندگان پرکار و تأثیر گزار در میان فرهنگیان افغانستان بود. مجموعه فعالیت‌های ایشان در مجله جبل الله، هفته نامه وحدت، سراج، صراط و تألیف چندین کتاب نشان دهنده پرکاری و تلاش مستمر ایشان در این عرصه است. البته مرکز ثقل فعالیت‌های ایشان در تاریخ و تاریخ‌نگاری می‌باشد و هیئت تحریریه مجله عدالت و امید نیز بر آن است که در خصوص موضوع کار

ایشان، یعنی تاریخ‌نگاری در افغانستان و نیز شخصیت ایشان از حضرتعالی که سال‌ها در تاریخ و تاریخ‌نگاری مطالعه داشته‌اید استفاده نماید. نخستین پرسش این است که تاریخ‌نگاری از چه بایستگی‌هایی باید برخوردار باشد؟

دکتر ناصری: با سلام خدمت شما و همه کسانی که این مصاحبه را مطالعه می‌کنند و از روی دقت و کنجکاوی و ژرفاندیشی نسبت به نکات آن می‌نگرند و استفاده می‌کنند. از همه همکاران عزیزتان هم تشکر می‌کنیم که این مجله وزین را با همه تحولات و فراز و فرودهایی که دو سال اخیر تاریخ ما و کشور ما داشته است، ادامه داده‌اند و هنوز هم به حیات خود ادامه می‌دهد و این شماره را به موضوع شخصیت‌نگاری یکی از شخصیت‌های زحمت‌کش، پرتلاش، عدالت‌خواه و مظلوم ما، جناب نویسنده گرامی، محقق گران‌قدر و پیشگام، جناب استاد بصیراحمد

دولت‌آبادی اختصاص داده‌اند.

در پاسخ به سوال جنابعالی عرض کنیم که قطع نظر از معانی آکادمیک و لغوی که برای تاریخ شده است، تاریخ اهدافی را دنبال می‌کند، هر قدر تاریخ‌نگاری یا مکتب تاریخ‌نگاری که به این اهداف نزدیک باشد و این اهداف و منویات تاریخ را برآورده بسازد، بهترین تاریخ و تاریخ‌نگاری به شمار می‌رود.

نخستین هدف تاریخ در حوزه جغرافیای معنایی و علمی خود و حوزه‌ای که از آن متوقع است، پاسخگویی به حس کنجکاوی است. اولین هدف و فلسفه تاریخ این است که حس کنجکاوی جامعه و افراد را نسبت به گذشته‌شان پاسخگو باشد. ما از کجا آمده‌ایم، آمدنم بهر چه بود، چه سیری پیموده‌ایم، تاکنون چه تجربی را اندوخته‌ایم و اگر بخواهیم گذشته چراغ راه آینده باشد چه تجارب گذشته‌ای را بدست آورده‌ایم و چگونه می‌توانیم از آن استفاده کنیم؟ پس حس کنجکاوی ما با توجه به موضوعاتی که گذشته دارد گسترده است. به همین مناسبت، تاریخ هم دارای شاخه‌هایی است و شاخه‌هایش متعدد هستند. گاهی حس کنجکاوی ما نسبت به گذشته یک تبار است که آنجا تاریخ تبار و اقوام است. گاهی نسبت به مذهب است؛ آنجا تاریخ مذاهب و ادیان مطرح می‌شود. گاهی مربوط به منطقه و جغرافیای خاص است؛ تاریخ هرات، تاریخ بلخ، تاریخ بامیان، تاریخ غزنی، تاریخ کابلستان و خراسان و اصفهان و فارس و آذربایجان و سند در این حوزه تاریخ‌های محلی مطرح می‌شوند. گاهی به طور کلی تاریخ عمومی راجع به حکومت‌ها است؛ اینجا تاریخ سیاسی حکومت‌ها مطرح می‌شود. تاریخ رسالت، تاریخ خلفای راشدین، تاریخ خلفای اموی، عباسی‌ها و عثمانی و... مطرح می‌شود. این تاریخ عمومی است. پس با توجه به این حوزه‌های مختلف، ما می‌بینیم این حوزه‌ها پاسخگوی همان حس کنجکاوی است.

هدف دوم تاریخ عبرت‌آموزی است. تاریخ معمولاً حاوی دو صفحه سیاه و سفید می‌باشد. قسمتی از تاریخ بشر در بخش‌های گوناگون سیاه بوده است، جنگ‌ها، تبعیض‌ها،

زورگویی‌ها و تعصبات بوده است، کشتارها بوده است و حتی جنوساید و نسل‌کشی‌ها بوده است. این‌ها تاریخ سیاه بشر هستند و ما هر چه دقیق‌تر بخش‌های گوناگون تاریخ مثل قتل عام مردم بلخ، نیشابور و بامیان را در نظر بگیریم، تاریخ در این بخش می‌تواند دقیق‌تر ما را جوابگو باشد و بتواند بیشتر ما را در بخش عبرت‌آموزی به جامعه یاری برساند و از این رهگذر چراغ راه آینده شود. این بهترین تاریخ است.

هدف سوم تاریخ الگوسازی و سرمشق‌گیری است که همان بخش و صفحه سبز یا سفید تاریخ باشد. اگر فجیع‌ترین حادثه مثل عاشورای سال ۶۱ قمری را در عرصه کشور عراق کنونی و سرزمین کربلا در نظر بگیرید، یک صفحه سیاه دارد که یزید و یزیدیان باشد که طاغوت و باطل هستند، یک صفحه سفید سرمشق‌گیری و الگودهی دارد که امام حسین (ع) و یارانش و خاندانش و اصحابش و راه و رسمش و سیره و اخلاق و رویه‌اش است. این‌ها بخش سفید تاریخ یا سبز تاریخ هستند که الگو می‌دهند. وقتی تاریخ عاشورا نوشته می‌شود هر چقدر که بیشتر بتواند این الگوها را شفاف‌تر، بی‌عیب‌تر، بی‌نقش‌تر، بی‌گریش و بی‌آرایش برای ما بازتاب بدهد و به نسل‌های آینده آگاهی و بیداری ببخشد و نسل‌های آینده را آشنا بسازد، این‌ها بهترین تاریخ هستند. به عنوان نمونه همین‌طور راجع به تاریخ‌های دیگر ملل واقوام یا موضوعات گوناگون و شاخه‌های مختلفی که تاریخ دارد.

چهارم و مهم‌ترین هدف تاریخ، موضوع شناسایی یا هویت‌شناسی است. تاریخ با این که مربوط به گذشته است، ولی درعین حال مهم‌ترین مولفه است که هویت ما را بازتاب می‌دهد و ما را به خود ما و دیگران معرفی می‌کند و دیگران را به خودشان و به ما معرفی می‌کند. ما چگونه ما شدیم، ما چه هستیم، از لحاظ هویت چه شخصیتی داریم، چه دیدی داریم، دین موجود ما چگونه شکل گرفته است، باورهای موجود ما، عقاید، فرهنگ، لباس پوشیدن، غذا خوردن ما، نشستن ما، برخاستن ما، شادی ما، غم ما، عزاداری ما، جشن و سرور ما، رفت‌وآمد ما، تعامل ما با



همدیگر و دیگران و کشور، نام و نشان ما، این نام‌گذاری‌ها، این ویژگی‌های گوناگونی که ما در بخش‌های گوناگون ابراز می‌کنیم، این‌ها چرا این گونه است؟ این را تاریخ به ما بازتاب می‌دهد. این‌ها یک شبه به وجود نیامده‌اند. چرا ما نام هزاره داریم، چرا ما نام‌های ترکیبی داریم، چرا ما اینگونه لباس می‌پوشیم، چرا ما این گونه شادی خود را ابراز می‌کنیم، چرا اینگونه عزاداری برای اهل بیت یا برای عزیزان مان می‌کنیم، چرا اینگونه شادی می‌کنیم، چرا این لهجه را داریم، چرا ادبیات ما به این شکل روند پیدا کرده و در طول تاریخ خود را بروز داده، چرا موسیقی ما بیشتر غم‌آلود است، چرا غم را بازتاب می‌کند یا همینطور روابط خانوادگی، سیاسی، اجتماعی و باورهای ما، عقاید، مذهب، دین، زبان، لهجه، معماری، خانه‌هایی که می‌سازیم، ادبیات، ضرب‌المثل‌های ما چرا اینگونه شکل گرفته‌اند، نگاه ما به خودمان و دیگران چرا اینگونه است، نگاه دیگران به ما و خودشان چگونه است، رقبای ما چه می‌گویند، دهها مسئله‌ای که وجود دارد مربوط به مسئله چیستی و کیستی ما است. این چیستی و کیستی را تاریخ بیشتر به ما نشان می‌دهد و ما اگر تاریخ را دقیق بخوانیم، خوب مطالعه کنیم و هوشمندانه استفاده کنیم و دقیق استفاده کنیم و هوشمندانه داشته‌های تاریخی خود را به نسل موجود و آینده‌ارائه دهیم و به آن‌ها گزارش دهیم، می‌توانیم هویت خود را مدیریت کنیم. هویت یک امر کاملاً قابل مدیریت و قابل شکنندگی و قابل تغییر است؛ بنابراین اگر ما گذشته خود را خوب بدانیم، وضع فعلی خود را می‌توانیم مدیریت کنیم، می‌توانیم گذشته را چراغ راه آینده قرار دهیم. ندامت‌های گذشته و اشتباهات گذشته برای ما کمتر رخ می‌دهد یا اصلاً رخ نمی‌دهد.

این قسمت را با یک مثال خدمت‌تان به پایان می‌بریم. کسانی که تاریخ را نمی‌دانند، ملتی که تاریخ ندارند یا تاریخ‌شان را دیگران می‌نویسند یا تاریخ‌شان دچار تحریف شده باشد، مانند یک فردی هستند که حافظه ندارد یا حافظه خود را از دست می‌دهد. یک فرد نادان در این دفتر شما، منزل و کلاس شما وارد می‌شود، همین که وارد

می‌شود، شما در کلاس دانشگاه مشغول تدریس هستید دانشجویان و خودتان حضور دارید، همین که این فرد وارد می‌شود، حافظه خود را از دست می‌دهد و شما اگر از او سوال کنید که اسمش چیست؟ نمی‌داند، از کجا آمدی؟ نمی‌دانم، به کجا می‌خواهی بروی؟ نمی‌دانم، الان چه کار می‌خواهی بکنی؟ نمی‌دانم، این‌ها چه کسی هستند؟ نمی‌دانم، اینجا کجاست؟ نمی‌دانم. این فرد که حافظه‌اش را از دست داده، قابل مدیریت همه است. دیگران مدیریت او را برعهده می‌گیرند و به او می‌گویند شما مثلاً از بامیان آمدی در حالی که شما مثلاً از بادغیس آمدی، او به کابل آمده شما می‌گویید اینجا جاغوری است، او اسمش علی محمد است شما می‌گویید محمدعلی است، او می‌خواست به قندهار برود شما می‌گویید می‌خواهی به دایکندی بروی و از اینجا دهها مسئله دیگر. دیگران مدیریتش می‌کنند، در حالی که او مدیریت خود را به خاطر از دست دادن حافظه از دست می‌دهد و زمام امورش به دست دیگران می‌افتد. کسانی که تاریخ نداشته باشند یا تاریخ را کم اهمیت جلوه بدهند مثل همان فرد هستند. جامعه‌ای که تاریخ خود را ندانند و به خوبی تاریخ خود را به نسل‌های آینده گزارش دقیق ندهند و آن‌ها را آگاه نسازند، آن‌ها هویت‌شان سرگردان است. در نتیجه هویت‌شان در اختیار دیگران قرار می‌گیرد. دیگران برایش هویت و ویژگی تعریف می‌کنند و هویتش را مدیریت می‌کنند. به جای اینکه بگویند شما مردم افغانستان اینگونه تاریخ غنی دارید، جهان را اداره کردید، توانایی دارید، گذشته طلایی دارید یا شما مردم هزاره از متوسط استعداد جهانی هستید، شما بالاتر است، شما دارای توانایی فوق‌العاده هستید، دارای گذشته مشعشی هستید و امروز هم می‌توانید بر مشکلات کنونی فائق بیایید و می‌توانید در خدمت فرهنگ و علم و دانش جهانی باشید، به او می‌گویند شما نمی‌توانید والی بامیان شوید، شما نمی‌توانید با هم اتفاق کنید، همیشه باید بارکش باشید. این‌ها بازتاب‌های هویت هستند

یک بار ما مردم افغانستان این هزاره را به داشتن استعداد بالا، به سخت‌کوشی، صداقت، اتحاد، اینکه از

بحران‌های عمیق و شکننده‌ای که هر ملتی بود نابود می‌شد؛ ولی این ملت و این قوم ققنوس‌وار از میان خاک و خاکستر بلند می‌شود و می‌تواند بر همه مشکلات فائق بیاید و از متوسط استعداد جهانی استعدادش برتر است و اهل تلاش و صداقت و دیانت و پاکی و استعداد بالا است، تعریف می‌کنیم. این یک گونه هویتش تعریف می‌شود. یک بار دشمن هویت را تعریف می‌کند و می‌گوید شما نسل چنگیز هستید، استعداد ندارید، شما کوهستانی هستید، به جایی نمی‌رسید، بالاترین مقامی که باید آرزو کنید این است که والی بامیان شوید. این دو دسته تعریفی است که از هویت و تاریخ می‌شود. در طول تاریخ تلاش شده که سلاطین، زورمندان و قدرتمندان و حاکمان و کشورگشایان تاریخ را به نفع خود مصادره کنند. هیچ قدرتی در تاریخ گذشته به قدرت نرسیده است مگر اینکه دست به تاریخ‌نویسی زده و تاریخ نوشته و خواسته هویت خود را به آن صورت که می‌خواهد، بازتاب دهد و معرفی کند که نشان اهمیت تاریخ است.

نویسنده: تبیین شما نسبت به بایسته‌های و شایسته‌های تاریخ‌نگاری معطوف به اهداف است، ولی منظور ما بیشتر اوصاف و ویژگی‌های فرایند تاریخ‌نگاری است. پژوهشگر تاریخ چه بایسته‌هایی را باید رعایت کند تا بتواند اهداف تاریخ‌نگاری را به بهترین شکل ممکن برآورده سازد؟

دکتر ناصری: تاریخ‌نگاری باید چند ویژگی مهم باید داشته باشد: اولاً نگارنده آن باید از لحاظ توانایی علمی و فهم و شناخت مسائل تاریخی دارای توانایی کافی باشد و بتواند فهم و شناخت درستی از مسائل تاریخ داشته باشد. مثلاً اگر تاریخ حکومت‌ها را می‌نویسد، باید از حکومت، حاکمان، ضوابط، قوانین، دیوان‌ها و لایه‌های مختلف اداری و تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی‌شان شناخت داشته باشد، یا اگر راجع به تاریخ محلی می‌نویسد، باید از جغرافیا، زبان و مردم و فرهنگ و گذشته وضعیت حال آن شناخت داشته

باشد.

اصل دوم بی‌طرفی است، یک تاریخ‌نگار به طور کلی باید خود را از تمام تعصبات و حب و بغض‌ها خالی کند. مورخ باید در صدد این باشد که این سوژه تاریخی را خوب بشناسد و بشناساند. این خیلی مهم است. به هر میزان که مورخ بی‌طرف باشد موفق‌تر است.

اصل سوم ادبیات است. ادبیاتی که در تاریخ به کار برده می‌شود باید ادبیات علمی باشد؛ در تاریخ نباید از ادبیات مداحی، شعری، استعاری و سب و لعن استفاده شود. همان‌گونه که نباید از ادبیات تملق یا نفرت استفاده شود. مدح و ذم پدیده‌ها را به مخاطب واگذار کنیم. او باید قضاوت کند که خوب است یا بد، قابل مدح است یا ذم، خادم است یا خائن.

اصل چهارم توجه به اسناد است. تاریخ بدون سند اصلاً به وجود نمی‌آید. اگر خودمان تاریخ می‌نویسم باید مشاهده کنیم یا کسانی که هم زمان ما هستند باید مشاهده کنند و مطمئن باشیم از آن چیزی که بدست می‌آوریم. اگر خودش گزارش نمی‌کند، باید تلاش کند اسناد معتبر پیدا کند. سند معتبر چند ویژگی دارد: باید دست اول، بدون نقص و بدون معارض باشد؛ اگر معارض هم دارد باید مرجحاتی داشته باشد که در یک مبارزه نفس‌گیر مورخ این مرجحات را پیدا و حقیقت را از خلال انظار و اسناد معارض روشن کند. طبیعی است که با همه این‌ها محقق هم باید بیطرفی خود را در فهم این اسناد و مقایسه آنها و نتیجه‌گیری و بازتاب آن حفظ کند. مثلاً اگر خروجی سند این است که ۵۰ نفر تظاهرات کرده است، ما آن را ۱۵۰ نفر گزارش نکنیم، ریز این مسائل هم مهم است که چقدر در فهم قضیه تخصص دارد و چقدر در انتقال آن در زبان تخصص دارد.

نویسنده: تاریخ‌نگاری در افغانستان به خصوص در افغانستان معاصر از چه زمانی آغاز شده و چه مراحل را پشت سر گذاشته و هر مرحله چه شاخصه‌هایی دارد؟



دکتر ناصری: مطرح کردن تاریخ افغانستان در ابتدای کار برای کسانی که در تاریخ و فرهنگ این کشور دستی از نزدیک بر آتش نداشته باشند، متناقض و نامفهوم به نظر می‌رسد؛ چون افغانستان یک عنوان جدید است که به دوران معاصر محدود می‌شود و تاریخ فراتر از دوران معاصر را در بر می‌گیرد. از این جهت تا حدی متناقض نما به نظر می‌رسد، ولی اگر دقت کنیم عنوان افغانستان جدید است، اما سرزمین، گذشته، مردم، شهرها، زبان، فرهنگ، دیانت، حضورشان در تاریخ و فعالیت‌شان، نقش‌آفرینی‌شان، تأثیر و اثراتی که داشته‌اند و تحولات و حوادثی که پشت سر گذاشته‌اند، افغانستان به تاریخ اسلام و بلکه قبل از آن و میلاد بر می‌گردد. از این رو وقتی افغانستان می‌گوییم، یکبار این عنوان و جغرافیای کنونی افغانستان را در نظر می‌گیریم و یکبار فراتر از این عنوان جغرافیا و مردم و شهرها و اقلیم و فرهنگ و داشته‌های معنوی مادی این سرزمین را در نظر می‌گیریم. اگر دومی منظور باشد، یعنی مردم و سرزمین افغانستان، داشته‌های معنوی، مادی، تمدن و فرهنگ افغانستان و تحولات این سرزمین که به گذشته‌های دور برمی‌گردد، به اسلام بلکه قبل از اسلام و قبل از مسیحیت و قبل از تاریخ برمی‌گردد. از این جهت ما دوره‌های متعددی را شاهد هستیم.

تاریخ یکبار به معنای صرف گذشته می‌آید، مثلاً آثار تاریخی و گذشته افغانستان، یکبار به معنای علمی می‌آید که گذشته‌ها را به صورت روشمند مورد تحقیق و کنکاش قرار می‌دهد. تاریخ افغانستان یعنی کتاب‌هایی که راجع به گذشته نوشته شده‌اند و به صورت روشمند کار شده‌اند. به صورت عمده می‌شود گفت که از گذشته‌های افغانستان قبل از اسلام ما منبع مکتوب جز آنچه که در کتاب‌های مذهبی بوده است، در بودا و اوستا بوده است و در منابع شبیه آن، ما چیزی نداریم. ممکن است آثار باستانی داشته باشیم مثل بودا و آثار باستانی که در جاهای مختلف مثل بامیان، غزنی، بغلان، بلخ، لشکرگاه و لوگر افغانستان کشف شده است. این آثار باستانی کشف شده تاریخ افغانستان را در دوره‌های مختلف قبل از اسلام و دوره‌های اسلامی بازتاب

می‌دهد؛ ولی آنچه که مربوط به دوره اسلامی می‌شود، تاریخ ما عمدتاً تا قرن پنجم توسط مسلمانان تحت عنوان تاریخ اسلام و فتوحات و تاریخ‌های عمومی و محلی به زبان عربی نوشته شده است، مثل تاریخ هرات، فضایل بلخ، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات یا تاریخ‌نامه هرات سیفی هروی.

از قرن پنجم زبان فارسی در افغانستان رشد و بالندگی یافت و مرکز ادبیات و فرهنگ و کم‌کم زبان علم جهان اسلام شد و علم و فرهنگ و هنر به زبان فارسی انتقال و نگارش یافت. اولین متون تاریخی در افغانستان به زبان فارسی نگارش یافت. اولین بار تاریخ کشور و منطقه در افغانستان با مرکزیت شهر غزنی به زبان فارسی توسط مردم دانشمند آن سامان نوشته می‌شود بنام تاریخ گردیزی توسط دانشمند معروف شهر گردیز، مرکز پکتیای افغانستان، عبدالحی گردیزی و تاریخ مسعودی توسط ابوالفضل بیهقی و طبقات ناصری توسط قاضی منهاج الدین سراج جوزجانی نگارش می‌یابد. این‌ها مهم‌ترین متون تاریخی هستند که باقی‌ماندند.

البته در همین زمان تاریخ خراسان توسط مردم افغانستان و هم توسط عرب‌هایی که خارج از افغانستان بودند به زبان عربی و به زبان فارسی نوشته شده که باقی نمانده است. ولی خوشبختانه قسمت عمده تاریخ گردیزی، طبقات ناصری و تاریخ بیهقی یا تاریخ مسعودی باقی مانده است.

بعد از این دوره تاریخ‌نامه هرات است توسط سیفی هروی، بعد روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات از معین‌الدین محمد اسفزاری هروی و بعد فضایل بلخ است. این‌ها منابع تاریخی بسیار عمده ماست تا به دوره تیموریان قرن هشتم و نهم در هرات برسیم.

عدالت و امید: این مجموعه ای را که نام بردید بیشتر مربوط چه مقطع تاریخی است؟

ناصری: تاریخ‌نگاری از قرن چهارم و پنجم شروع می‌شود، در قرن پنجم تاریخ گردیزی، در قرن پنجم و ششم تاریخ بیهقی، در قرن هفتم طبقات ناصری، در ادامه قرن

هشتم و نهم تاریخ مجمل فصیحی و حبیب السیر و روضه الصفا را داریم. در قرن دهم و یازدهم بابرنامه و اکبرنامه را داریم که این‌ها توسط نویسندگان برجسته دربار بابرین به زبان فارسی نوشته شده‌اند. اکبرنامه و بابرنامه توسط خود بابر نوشته شده‌اند.

بعد از آن تاریخ عباسی را داریم که در دربار صفوی نوشته شده است و در ادامه آن در قرن سیزده جهانگشای نادری را داریم که در زمان نادرشاه افشار نوشته شده است. بعد با به حکومت رسیدن احمدشاه ابدالی و مرکزیت قندهار دوره تاریخ معاصر افغانستان شروع می‌شود و آهسته آهسته تجزیه امپراتوری فارسی زبان بین ایران و افغانستان است که اینجا تاریخ احمدشاهی را شاهد هستیم و تاریخ دره‌الزمان زمان شاه ابدالی را شاهد هستیم.

در ادامه در دوره‌های متاخر سراج‌التواریخ را شاهد هستیم که به عنوان یک شاهکار تاریخی نگارش پیدا کرده است. در ادامه تحقیقات تاریخی استاد احمدعلی کوهزاد به نام افغانستان در پرتو تاریخ و پادشاهان متاخر افغانستان نوشته خافی نگارش یافته است. در ادامه به افغانستان در مسیر تاریخ اثر میرغلام محمد غبار و افغانستان در پنج قرن اخیر اثر میرمحمدصدیق فرهنگ می‌رسیم. در کنار میرمحمدصدیق فرهنگ، باید از برادرش سید قاسم رشتیا نام ببریم که افغانستان در قرن نوزده را نوشته است.

آثار دیگری مانند مختصرالمنقول در تاریخ هزاره و مغول اثر ملا افضل ارزگانی، تاریخ هرات، عیاری از خراسان اثر شاعر برجسته خلیل‌الله خلیلی است. در کنار این بزرگان باید از عبدالحی حبیبی نام ببریم که خیلی در تاریخ زیاد کار کرده است و کتاب‌هایی مانند افغانستان قبل از اسلام، افغانستان بعد از اسلام، مختصر تاریخ افغانستان و ادبیات هنر در دوره تیموریان و امثال این‌ها را نوشته و مقالات زیادی در مجلات دارد. یا همین چهار جلد دایره‌المعارف بزرگ به نام آریانا که از اواخر سال ۱۳۲۰ شمسی کار آن شروع شده و تا اواخر ۱۳۴۰ تمام می‌شود. این اثر یک مجموعه‌ای بنام دایره‌المعارف آریانا است که در آن مقالات متعددی از میرعلی اصغر شعاع، براتعلی تاج، عبدالحی حبیبی

و افراد دیگر وجود دارند.

این مجموعه با وجود همه نقاط ضعف و قوتش یک کار تاریخی مهم است. در این دوره پیشوا کتابی به نام غوریان را نوشت. محمدآصف مایل هروی کتاب‌های ریز و درشتی را به عنوان کتاب‌های درسی تاریخ نوشت. شخصیت‌های دیگر در سال‌های اخیر هم درباره تاریخ آثاری دارند که بردن نام همه آن‌ها فرصت طولانی می‌طلبد. همه این افراد کار مهمی انجام داده‌اند و سهمی در بازتاب تاریخ جدید داشتند. مثلاً در همین روزها ما تجلیل بسیار وسیع و گسترده‌ای را در شهرهای گوناگون اروپا از شخصیت برجسته‌مان استاد حاج کاظم یزدانی داریم که پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها و صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع و همین‌طور کتاب‌های شبیه مردان کوهستان و امثالش را نوشته است که به شدت قابل تقدیر هستند.

در دوران جهاد حضور افراد جدیدی را شاهد هستیم که در تاریخ‌نگاری دست زدند. یکی از برجسته‌ترین این‌ها جناب استاد بصیراحمد دولت‌آبادی است که ایشان تحقیقات تاریخی خود را از سال‌های دهه‌ی ۱۳۶۰ در مجلات گوناگونی اعم از مجلات سازمان نصر افغانستان، پیام مستضعفین، مجله حب‌الله و در ادامه مجلات حزب وحدت اسلامی اعم از هفته‌نامه وحدت و نشریات تخصصی مانند سراج باشد، نگارش می‌دهند. سرانجام دست به تألیف کتاب می‌زند. شناسنامه افغانستان، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان و هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت کتاب‌های عمده‌ای هستند که ایشان نوشت و مقالات بسیار زیادی را که در مجلات گوناگون مربوط به سازمان نصر در دوران اول جهاد اعم از پیام مستضعفین و مجله حب‌الله و بعد در دوران حزب وحدت از سال ۱۳۶۸ به بعد مجله‌های حزب وحدت، هفته‌نامه حزب وحدت و مجلاتش مثل سراج و صراط و امثالش دارد.

نکته: به لحاظ زمانی هر دانشی گاهی مورد اقبال قرار می‌گیرد و گاهی مورد بی‌مهری. از این دید

تاریخ‌نگاری افغانستان چه زمانی بیشتر، مورد اقبال واقع شده است و دلیل آن چی می‌تواند باشد؟

دکتر ناصری: به عنوان یک اصل کلی هر زمان که امنیت سراسری و آزادی نسبی و رفاه نسبی وجود داشته است اقبال به تاریخ‌نویسی هم وجود داشته است. از آن طرف، هر دوره‌ای که جنگ و جدل و نزاع سلاطین و شاهزادگان و گرفتن تاج و تخت است، زمینه برای کارهای فرهنگی و کارهای علمی وجود نداشته و انگیزه و فرصت وامکانات وجود نداشته است؛ در نتیجه تاریخ‌نگاری نیز وجود نداشته است. در دوره غزنویان ما اوج تاریخ‌نگاری و منابع مهم تاریخی به زبان فارسی را شاهدیم. غزنویان که در شهر غزنی حضور داشتند و این شهر پایتخت‌شان بود و بعد تقریباً همه آسیای مرکزی و کل افغانستان کنونی حتی منطقه سنکیانگ یا کاشغر و قسمت‌های کاشغر و بر قسمت کل شبه قاره هند و پاکستان بنگلادش و هند و قسمت عمده ایران تا بغداد تا خلیج فارس حاکم بودند. فقط بغداد و اطرافش در دست آل بویه بود. کل ایران در دست این‌ها بود. آسیای مرکزی در دست این‌ها بود، مرکز افغانستان غزنی بود، امنیت سراسری بود و سلاطین غزنوی به خصوص سلطان محمود فتوحات فوق العاده‌ای در هند کرد. غنائمی که به دست آوردند، ثروت هنگفتی که با پیل حمل می‌کردند، این‌ها وارد غزنی می‌شدند. طبیعی بود که در این زمان بیش از چهارصد تا شاعر وجود داشت که تعداد مهم‌شان دارای شاهنامه‌هایی بودند و از آن‌ها شاهنامه فردوسی باقی مانده و بقیه کم کم به تاریخ سپرده شده و کمتر شهرت دارند. در این زمان تاریخ‌نگاری اوج پیدا می‌کند. در کنار شعرسرایی و ساخته شدن دیوان‌های و شعر و شاهنامه نویسی که توسط ابوالقاسم فردوسی، فرخی سیستانی، عسجدی مروزی، کسائی مروزی و زینعلی مروزی انجام می‌شد، تاریخ‌نگاری توسط شخصیت‌هایی مثل گردیزی، بیهقی و جوزجانی و امثال این‌ها به وجود می‌آید؛ بنابراین در هر زمانی که امنیت وجود داشته و آزادی نسبی وجود داشته و حاکمان از این امر استقبال کرده‌اند و مجال قلم زدن را دادند، شما می‌بینید که تاریخ‌نگاری

وجود داشته است. با جنگ‌هایی که در اواخر غزنویان پیش می‌آید، تاریخ‌نگاری با مشکل مواجه می‌شود. وقتی غوریان از مرکز هزارستان می‌آیند و غزنی را می‌گیرند و بعد فتوحات سلطان محمود را در شبه قاره ادامه می‌دهند و شبه قاره را فتح می‌کنند و دهلی را مرکز اسلامی می‌سازند، در این زمان باز هم تاریخ‌نگاری و زبان فارسی به خاطر امنیت و رفاهی که بوجود می‌آید و آزادی بیشتری که غوریان به مردم و مذاهب و اقوام و دانشمندان می‌دهند، رشد می‌کند و آثار تاریخ‌نگاری مثل طبقات ناصری و تاریخ سند معصومی و امثال آن نوشته می‌شوند. دوباره وقتی غوریان می‌روند و مغول و چنگیز حاکم می‌شود، ناامنی‌ها، جنگ‌ها و خونریزی‌ها به وجود می‌آیند و فرار دانشمندان به وجود می‌آید و منطقه روی ناامنی را می‌بیند و دوباره تاریخ‌نگاری مانند تمام فعالیت‌های فرهنگی دیگر رو به کساد می‌رود و مورد ادبار قرار می‌گیرد، تا دوباره این بار تیمور روی کار می‌آید و سراسر جهان فارسی و بخش عمده جهان اسلام را فتح می‌کند، فرزندش شاهرخ هرات را پایتخت قرار می‌دهد و هرات به عنوان غزنین دوم، غور دوم یا بلخ دوم شناخته می‌شود و به مرکز فرهنگ و تمدن جهان اسلام تبدیل می‌شود. در این زمان در سایه امنیت، آرامش و همین‌طور آزادی نسبی و رفاه نسبی که به وجود می‌آید و رونق تمدنی که به وجود می‌آید، تاریخ‌نگاری اوج می‌گیرد، تاریخ‌های قطور و مهمی مانند روضه الصفا و حبيب السیر و مجمل فصیحی و حتی منابع جغرافیایی مانند ربع هرات و امثالش نوشته می‌شود؛ همچنین وقتی تیموریان ساقط می‌شوند، تا مدتی جنگ و نابودی بود و دیگر تاریخ وجود ندارد، ادبیات و علم و فرهنگ و فنون دفن می‌شود تا مقداری مغولان در شبه قاره، اول در کابل زهیرالدین بابر بعد در دهلی این حکومت امپراتوری مغولان یا مغولان کبیر یا بابریان را شکل می‌دهد.

مغولان امنیت سراسری را در شبه قاره و بخشی از افغانستان حاکم می‌کنند و دوباره آثار تاریخی مثل بابرنامه و اکبرشاه و اکبرنامه و امثال آن شکل می‌گیرند و به تاریخ اقبال نشان داده می‌شود. در قلمرو صفویه هم وقتی حاکمیت

تثبیت می‌شود، تاریخ صفوی و امثال آن نوشته می‌شود. بعد جنگ‌هایی پیش می‌آیند و صفویه منقرض می‌شود؛ سپس نادرشاه می‌آید و بعد از کشتارهای اولیه و فتوحات، یک ثبات نسبی را به وجود می‌آورد و جهانگشای نادری نوشته می‌شود. وقتی نادرشاه از بین می‌رود مدت‌ها جنگ و ویرانی بوده و دوره فترت به وجود می‌آید تا احمدشاه حکومت قندهار و قسمت عمده سرزمین فارسی یعنی خراسان را تثبیت می‌کند و تا نیشابور را فتح می‌کند. در این زمان تاریخ احمدشاهی به وجود می‌آید و کم‌کم، البته با اقبال کمتر، تاریخ احمدشاهی نوشته می‌شود و در ادامه دره‌الزمان نوشته می‌شود. بعد از این دوره منابع تاریخی مدتی دچار رخوت شدند؛ چون سلاطین محمدزایی به طور کلی به فرهنگ و تمدن و نوشتار و مرکز دانش‌سازی، مدرسه‌سازی و دارالفنون‌سازی و مرکز علمی کمتر توجه می‌کردند و بیشتر به فتوحات، جهانگیری و جهاد و این‌ها توجه داشتند. لذا در این زمان تاریخ نگاری کمتر رونق می‌گیرد تا دوره حبیب‌الله خان پدر امان‌الله که مهمترین منبع تاریخی افغانستان سراج‌التواریخ، نوشته می‌شود. امنیت نسبی در افغانستان حاکم می‌شود و آن استبداد و خودکامگی بی‌مانند و کشتارهای عبدالرحمان هم تمام می‌شود، امنیت به وجود می‌آید، آزادی نسبی به وجود می‌آید، آن خفقان عبدالرحمانی از بین می‌رود و سرانجام سراج‌التواریخ نوشته می‌شود. در ادامه آن‌ها پادشاهان متأخر افغانستان نوشته یعقوب‌علی خافی و مختصرالمنقول در تاریخ هزاره و مغول نوشته می‌شود. بعد از آن دوران طولانی حکومت محمدظاهرشاه است و کودتا و جنگ‌هایی که حبیب‌الله کلکانی علیه امان‌الله خان انجام داد و بعد حکومت سقوی به وجود می‌آید. بعد از جنگ‌هایی که نادرشاه علیه حبیب‌الله کلکانی بچه‌سقا به وجود می‌آورد و خودش چهار سال حکومت پر از تلاطم داشته و سرانجام یک تثبیت حکومت بعد از کشته شدن نادرشاه توسط پسرش محمدظاهرشاه و برادرانش، به خصوص محمدهاشم خان و محمود خان یا محمودشاه و همین‌طور شاه ولی که قدرت عمده را داشتند، به وجود می‌آید. این حکومت طولانی باعث می‌شود که یک

دوره‌های سه‌گانه‌ای باشند، اگرچه خفقان شدید بوده است. در دوره نخست‌وزیری محمدهاشم خیلی منابع تاریخی به وجود نمی‌آمد یا در خفا بود و بعد از آن هم کمی رسانه‌های گوناگون رونق پیدا می‌کند و هم آزادی نسبی به وجود می‌آید و هم به فرهنگ و علم و دانش و دانشگاه توجه می‌شود، دانشگاه کابل قبل از دانشگاه تهران تاسیس می‌شود و مراکز علمی تاسیس می‌شوند، مطبوعات کمی توسعه پیدا می‌کنند، تاریخ‌نگاری هم به وجود می‌آید که در ادامه ما شاهد همین تاریخ‌هایی هستیم که خدمت شما گفتیم.

نویسنده: اگر بخواهید مجموعه کتاب‌های تاریخ معاصر افغانستان را به لحاظ گرایش‌های فکری، روشی و اعتبار تقسیم‌بندی کنید، مجموعه آثار تولیدشده در عرصه تاریخ را چگونه دسته‌بندی می‌فرمایید؟

دکتر ناصری: بسیار سوال دقیق و کاربردی است. تاریخ معاصر افغانستان بعد از قدرت یافتن احمدشاه ابدالی در قندهار در سال ۱۱۲۶ شمسی شکل می‌گیرد و از نگاه‌های متعدد می‌توان آن تقسیم‌بندی کرد. تاریخ معاصر افغانستان با حاکمیت احمدشاه ابدالی و تأسیس پادشاهی سدوزایی در قندهار به پایتختی قندهار شکل می‌گیرد که توسط فرزندش تیمورشاه، پایتخت به کابل منتقل شده و به تدریج با فعالیت‌ها و جنگ‌ها، نزاع‌ها و رویکردهایی که بیشتر به استعمارزدگی در تاریخ افغانستان توسط سلاطین سدوزایی و محمدزایی منجر شد، سرانجام سرزمین خراسان محدود شد تا به جغرافیای فعلی منحصر شده و نام افغانستان به تدریج در سال‌های اخیر (یعنی در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم) به خود گرفت. این منابعی که در این دوره تاریخ معاصر نوشته شده است را می‌توان از نگاه‌های متعددی تقسیم کرد.

نظر بنده این است که هیچ یک از این منابع تاریخی بی‌فایده نیست؛ حداقل این است که دیدگاه و فرهنگ و باورها و معتقدات و منویات یک نویسنده، یک نماینده، یک



کمی بالاتر از دربار پیش برود. افغانستان را به شدت نام ببرد، افغان را نام ببرد، گذشته‌های تاریخی افغانستان را در یک چارچوب فرهنگ و ادبیات و گرایش قومی تفسیر کند و رنگ و لعاب پژوهشی و باستان شناسی و رنگ و لعاب تاریخی و متن شناسی و هرمنوتیک به آن بدهد. این خیلی مهم است. لذا هر جا شما می‌بینید بحث‌های گوناگونی که مطرح می‌کند به یک نحوی قبائل و تمدن و فرهنگ و سفرنامه و زبان را نام‌های جغرافیایی را شخصیت‌های تاریخی را حاکمان و حوادث را تحلیل و تفسیر و توجیه می‌کند و حاشیه می‌زند. حتی ایشان کتاب‌هایی زیادی، از جمله طبقات ناصری و یا فضایل بلخ را تصحیح و چاپ کرده است. همین‌طور در دوره غزنویان کتاب‌های کلامی به زبان فارسی نوشته شده، کتاب‌های جغرافی نوشته شده و کتاب‌های رجالی نوشته شده است، ایشان بعضی کتاب‌ها را تصحیح و چاپ کرده و در زبان تصحیح منویات قومی را گسترش داده است. مثلاً طرف زبانش ترکی بود. ایشان می‌گوید منظورش ترکی است که از شاخه‌های غلجایی است که در مقور بوده، یا اینکه وقتی حاکمی مثلاً نماینده هیات غزنی به دربار غور آمد، زبان همدیگر را مستقیماً متوجه نمی‌شدند. ایشان نمی‌گوید که لهجه شان با همدیگر فرق داشت، بلکه می‌گوید که زبان غوریان پشتو بوده، غزنی که زبان فارسی بود، مترجم لازم داشتند. یک مترجم پشتو آوردن که زبان فارسی غزنوی را به پشتو و زبان پشتو را به فارسی غزنوی ترجمه کند. یا عنوان غرستان که یکی از عناوین بخش عمده هزارستان است و از قدیمی‌ترین واژه‌های فارسی زابلی است. ایشان آن را راحت به غرستان تبدیل می‌کند و می‌گوید غر در زبان پشتو یعنی اینکه این سرزمین پشتون‌ها بوده و با لهجه‌ی پشتو این عنوان را گذاشته است. معنایش این است که اینجا پشتون‌ها بودند، اما توجه نمی‌کنند که این توجیه ادبی با زبان، تاریخ و مذهب این منطقه سازگاری دارد یا با کتاب‌هایی که در این زمان تالیف شده، مانند چهار مقاله عروضی سمرقندی یا کتاب واعظ کاشفی سبزواری تطابق دارد یا نه؟ یا با کتاب‌هایی که توسط صفی کاشفی

طیغ فکری، یک تبار، یک قوم و مجموعه‌ای از یک قوم را بازتاب می‌دهد. بنابراین بنده معتقدم هیچ کتابی بی‌فایده نیست. مهم این است که ما نویسنده‌اش را بشناسیم، شرایط را بشناسیم و ادبیات و اهداف و منویاتش را بشناسیم. از یک منظر کتاب‌های تاریخ معاصر افغانستان به تاریخ درباری و تاریخ انتقادی تقسیم می‌شوند. یک دسته تاریخ‌های کاملاً سیاسی دولتی و درباری هستند. این‌ها همان منویات دربار را پوشش داده‌اند، بعضی از آن‌ها مقداری نگاه انتقادی داشتند، بعضی هم نداشتند، بعضی همان اهداف و نگاه دربار را با نگاه‌ها و زوایا و حاشیه‌ها و دیدگاه‌های شخصی خودشان هم بازتاب داده‌اند، بعضی‌ها نداده‌اند. آن‌هایی که با نگاه شخصی بازتاب داده‌اند، بعضی‌ها ایشان بیشتر رنگ و لعاب و جان مایه‌های قومی داشتند. بعضی‌ها جان مایه‌های فکری و ایدئولوژیک مثل چپی داشت. به عنوان مثال غبار یک تاریخ‌نویس است و تلاش کرد که تاریخش در محدوده نگاه دربار باشد ولی نگاه انتقادی خودش را هم دارد. این نگاه انتقادی بیشتر با جانمایه فکری و ادبیات چپی است. ایشان رابطه خوبی با دیانت و مذهب ندارد. در نتیجه تفکر چپی که دارند معمولاً حوادث و رخدادها و ادبیات را بیشتر طبق مذاق دربار طرح می‌کند. در مواردی هم به صورت ملایم نقد می‌کند. ایرادهایش را می‌گیرد. منتها ایرادهایش را با جانمایه چپی می‌گیرد یعنی جامعه را طبق همان تفکر چپی فئودال و کارگر می‌داند، یک طبقه را زحمتکش و یک طبقه را سرمایه‌دار می‌داند و این به نفع زحمت‌کشان و ادبیات کارگری و ادبیات زحمت‌کشان و ادبیات فیودال است. غبار معمولاً تاریخ اجتماعی می‌نویسد. ادبیات تاریخ غبار ادبیات چپی با جان مایه و تفکر چپی است و تا حد زیاد مارکسیستی است.

شخصیت دیگر عبدالحی حبیبی است که خیلی در تاریخ کار کرده است. این شخصیت از جهات گوناگون قابل بررسی است. ایشان تاریخ دربار را با ادبیات و منویات و سیاست دربار نوشته؛ ولی همیشه با جان مایه و تفکر کاملاً قوم‌پرستی و ناسیونالیستی است. لذا تلاش کرده است که

سبزواری فرزند واعظ کاشفی سبزواری نوشته شده تطابق دارد یا نه؟ این کتاب‌ها در دربار تیموریان نوشته شده است. این‌ها کدامشان به زبان پشتو نوشته شده؟ این‌ها را استناد می‌کنند به پته خزانه که یک کتاب مجعول است و بین همگان به مجعول بودن مشهور است. به این کتاب خیلی از مسائل نسبت داده می‌شود که نه پشتوشناسان نه نسخه شناسان و باستان‌شناسان هیچکس اثر اصلی آن را ندیده و ادبیاتش را ندیده، نگارشش را ندیده، متن اصلی‌اش را ندیده و به صورت نقل قول و کپی در اختیار کسانی قرار داده شده و ادعا شده که این از دوره غوریان است در حالی که هیچ سندی ندارد. منظور این است که ایشان چنین شخصی است.

در کنار ایشان یک شخصیت برجسته‌ای به نام ملا فیض محمد کاتب است که ایشان هم مورخ دربار بوده است. ایشان با ادبیات دربار و با اسناد موجود در دربار و با حفظ امانت تمام وقایع و حوادثی که در اسناد بوده را در سراج‌التواریخ نوشته که بیشتر به عنوان مرجع کتاب‌هایی مثل تاریخ افغانستان بعد از اسلام در قسمت معاصر مثل تاریخ مختصر افغانستان در دو جلد و کتاب افغانستان در مسیر تاریخ و افغانستان در پنج قرن اخیر و خیلی کتاب‌های دیگر به شمار می‌رود. در اینجا فیض محمد کاتب راه سومی را پیموده و این متن را به صورت کاملاً امانت از آنچه از اسناد آمده است و با ادبیات دربار منعکس کرده است. هیچ جا خودش حاشیه نزده و فقط ریز مسائل را با ادبیات دربار نوشته است. اینجا امانت‌داری کرده مستقیماً اسناد را هم نقل کرده و مهم‌تر این که این مطالب را از نظر حاکم وقت حبیب‌الله خان، پسر امیر عبدالرحمن گذرانده است. بنابراین این یک متن کاملاً متقن با اسناد دربار و واقعیات آن زمان و با جزئیات است که هیچ حاشیه‌ای هم ندارد. نه حاشیه ملی‌گرایی و قوم‌پرستی را مطرح کرده و نه در آن دخل و تصرف‌های تفکر چپی و راستی مطرح شده است. منتها ریز مسائل مطرح شده است. در حالی که کتاب غبار حواشی دارد و تفکر چپی در آن دخالت پیدا کرده است. کسی که از افغانستان در مسیر

تاریخ استفاده کند باید با این تفکر آشنا باشد که نویسنده آن در زمانی که قضاوت و داوری مستقیم و غیرمستقیم نسبت به حوادث و رخدادها و شخصیت‌ها دارد، وقتی قضاوت مستقیم دارد در قسمت اسلام و تفکر چپی، این می‌لغزد و معمولاً تفکر چپی را در آنجا حاکم می‌کند.

همین‌طور راجع به عبدالحی حبیبی روشن است که آنجایی که مسئله قومیت مطرح می‌شود، چه در زبان چه در شخصیت چه در حوادث چه در جغرافیا چه در تصحیح متون، فرد باید آگاهی داشته باشد که عبدالحی حبیبی از این جهت شخصی فوق‌العاده فعال و جهت‌گیر و دارای نظر و جهت است. در جهت‌هایی که مربوط به مسائل غیرقومی و غیر تباری می‌شوند ایشان مطالب خوبی می‌نویسند؛ اما آنجایی که مربوط به تبار می‌شوند، چه در تصحیحات، چه در تحقیقات‌شان، چه در جغرافیا نگاری چه در ادب و هنرنگاری و چه در مورد تحلیل و گزارش مسایل گوناگون و تاریخ‌نگاری، آنجاها معمولاً ایشان یک ویژگی برجسته‌ای دارد که همه چیز را به طرف قوم‌نگاری و نگاه قوم‌نگارانه به مسائل توجیه می‌کند.

نویسنده: آیا فکر نمی‌کنید که ملا فیض محمد کاتب هم با این که انعکاس دهنده تاریخ دربار است، ولی به صورت نهان گرایش قومی و مذهبی در اثرش نهفته دارد؟

دکتر ناصری: راستش من چنین چیزی به دست نیاوردم. چون ادبیات حاکم بر این تاریخ ادبیات کاملاً درباریست. یعنی دربار آن‌هایی را که مرتد دانسته، مرتد گفته، آن‌هایی را که بدشکل گفته بد شکل نوشته، آن‌ها را که محکوم کرده محکوم کرده، آن‌ها را که بد نیت دانسته بد نیت گفته، آن‌هایی که بدسیرت گفته بدسیرت گفته، عین زبان حبیب‌الله و عبدالرحمان را ما در قدم به قدم و وجب به وجب و سطر به سطر و پاراگراف به پاراگراف سراج‌التواریخ می‌بینیم و به خصوص در این جلد چهارم که دوره خودش را دوره عبدالرحمان را و فجایع کشور در زمان عبدالرحمان را و نسل کشی هزاره‌ها را مطرح کرده است. در نتیجه ادبیات،

منویات و تصمیمات تصمیم‌گیران رهبران مشخص می‌شود. فیض‌محمد کاتب همچنین کاری کرده است. یک کار بزرگ و هنر بزرگ ایشان این بود که هم جزییات حوادث را فرو نگذاشته، حوصله‌مندی و توانایی و استعدادش و جزییات حوادث را از نظر دور نداشته، هم طبق اسناد و مدارک متقن آورده و همه آن‌ها مستند هستند؛ همچنین توانسته با آن ادبیات بیاورد. هنرمندی سومش این است که رضایت دربار را جلب کرده است، سرانجام دربار بر قسمت‌هایش خط بکشد، بقیه آنچه که مانده است حالا در تاریخ معاصر بسیار مغتنم است و توانسته از آتش زدن و کنار زدن و دفن کردن مصون باشد در آرشیو ملی باشد و امروز در فضای جدید چاپ بشود و در اختیار علاقه‌مندان تاریخ قرار بگیرد. باید روشن شود که در افغانستان چه منویات، شخصیت‌ها، اهداف و مجموعه‌هایی حکومت می‌کردند.

دکتر ناصری: شما از دو نوع تاریخ‌نگاری یاد کردید که یک نوع آن تاریخ‌نگاری دباری بود. نوع دوم آن چیست؟

دکتر ناصری: شکل دومی که بیشتر در سال‌ها و دهه‌های اخیر و عمدتاً در نیم قرن اخیر در سایه تحولات مهم سیاسی پیش آمد، تاریخ‌نگاری انتقادی بود. این نیم قرن با همه ویرانگری و مشکلاتی که داشت، شاهد شکست طلسم انحصار و استبداد بود که خود زمینه را برای آزاداندیشی، انتقاد از گذشته، نقد گذشته و تفکر و تأمل نسبت به گذشته فراهم نمود. مهاجرت مردم به کشورهای همسایه و گوشه گوشه عالم موجب گردید که فرزندان مهاجر بتوانند در خارج از کشور تحصیل کنند و آگاهی‌شان نسبت به فضای جدیدی که در کشورهای اروپایی آمریکایی استرالیایی و خاورمیانه، به خصوص ایران وجود داشت، ارتقا پیدا کند. از جمله زمینه این فراهم شد که یک نگاه انتقادی به تاریخ داشته باشند؛ به حاکمان، روابط مردم و حکام، روابط کشور با دول استعماری. این نگاه‌ها و این فضای جدید و این سواد نسبتاً بالای تخصصی که افغان‌ها و فرزندان مهاجر به دست آوردند، باعث شد که یک

ادبیات دربار است، اسناد هم اسناد دربار است. فیض‌محمد کاتب در کتاب سراج‌التواریخ زیرکانه ریز حوادث را با جزییات مطرح کرده و این مسایل و جزییاتی که عبدالرحمان اقدام کرده و کار کرده و افراد و فرماندهان و سردارانش و شخصیت‌های گوناگون کار کرده این‌ها جز نقض حقوق بشر جز ملت‌کشی جز کودک‌کشی جز جابجایی یک کتله بزرگ بیگناه و جز برچسب مذهبی تهیه کردن توسط عده مزدور و در راستای استعمار کاری نکرده‌اند. این به نظرم برمی‌گردد به آن سیاست حکومت. این از نظر حکومت رد شد اما این که سیاست و نفع کلان حکومت در این بود که اصلاً تاریخ را نمی‌نوشت این بحث دیگر است.

به نظر ما میرزا فیض‌محمد کاتب یک کار بزرگ کرده، فیض‌محمد کاتب یک کار کاملاً با امانت کرده، در هیچ جایی نیست که او فرمان حکومت را اقدامات نسل‌کشی فرماندهان عبدالرحمان را بنویسد و آنجا محکوم کند یا بگوید بی‌گناه بود. نه می‌گوید این‌ها باغی بودند این‌ها بدنیت بودند این‌ها بدسیرت بودند این‌ها سیاه بخت بودند محکوم بودند، ادبیات او دقیقاً ادبیات اسناد مدارک دولتی است منتها ایشان آمده با اجازه دولت و مأموریت دولت، این اسرار را افشا کردند. حال اگر کسی باشد که بتواند منویات و اسناد ریز دوران کرزی و اشرف غنی را افشا کند، به نظر ما خدمت بزرگی است، با همان ادبیات آن‌ها با همان مصاحبه‌ها و گزارش‌های‌شان، همان جلسات سری که آقای اشرف غنی با فضلی و محب و هیات‌های گوناگون بسیار مهم ناتو و آمریکا داشته که هیچ هزاره را آنجا راه نمی‌دادند. وقتی نسبت به اشرف غنی در سال آخر حکومتش اعتراض شد که چرا در این جلسات مهم و تعیین کننده به خصوص این هیات‌های مهم که از سیا و آمریکا می‌آیند، چه سیاسی چه امنیتی و چه جاسوسانش می‌آیند، هزاره‌ها نیستند، می‌گویند مگر ما فقط برای هزاره‌ها یا افغان‌ها تصمیم می‌گیریم؟ ما برای کل افغانستان تصمیم می‌گیریم و نماینده کل افغانستان هستیم. ما مگر قوم‌گرا هستیم؟ در حالی که به اشرف غنی می‌شد گفت که چه اشکالی دارد هزاره‌ها هم باشند؟ چون زوایایی از تاریخ و

فضای جدید تاریخ‌نگاری به وجود بیاید که ما در راستای خودآگاهی در راستای بیداری در راستای نگاه انتقادی مردم ما و مجاهدین ما و ملت ما به وجود آمد. در نتیجه به تدریج اقلیت هوشیار و نخبه این جامعه دست به نگارش زدند و منابع گوناگونی به وجود آمد. این افراد با برخی از ویژگی‌های‌شان شناخته می‌شوند و ما هم بعضی ویژگی‌های‌شان را می‌شماریم.

اولا اینکه این شخصیت‌هایی که تاریخ نگاشتند از لحاظ آگاهی و سواد تاریخی از سواد بالایی برخوردار بودند و منابع گوناگون را به صورت درست فهم می‌کردند.

دوم اینکه به منابع متعدد دسترسی داشتند تنها منبع سراج التواریخ، پادشاهان متأخر نبود. تنها منبع مثل لغت‌نامه‌ی دهخدا که برای دایره‌المعارف آریانا استفاده کردند نبود. این‌ها منابع گوناگون را دسترسی داشتند. بعد از اینکه تفکر آزاد، نگاه انتقادی و سواد بالا داشتند، به منابع گوناگون دسترسی داشتند.

سوم روش تاریخ‌نگاری را آشنا بودند که تاریخ را چگونه باید با سند بنویسند. اسناد باید معتبر باشند و منابع باید بی‌طرف باشند. با نگاه انتقادی بنویسد.

چهارم: سرانجام فشار دولت و حاکمان یا صله ارباب قدرت هم نبود که مانع شوند، بلکه در دوردست‌ها با استقلال با آگاهی با آزادی و آزادی این‌ها را نوشتند و ادبیات‌شان، ادبیات خوب و مناسبی بود که در سایه مطالعات زیاد در خارج کشور به دست آورده بودند؛ در نتیجه یک فضای جدید و روند جدید در تاریخ‌نگاری به وجود آمد که ما در سایه این فضا، کتاب‌هایی مانند پژوهش در تاریخ هزاره‌ها به قلم استاد حاج کاظم یزدانی، شناسنامه افغانستان، شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان هزاره‌ها از قتل عام تا هویت تالیف شخصیت برجسته‌ی مثل بصیر احمد دولت‌آبادی، هزاره‌های افغانستان توسط دکتر سید عسکر موسوی و تاریخ هزاره‌ها توسط علی فولادی و تاریخ ملی هزاره‌ها توسط تیمور خان اف نگارش یافت.

کتاب زمینه‌ها و پیشینه‌های جنبش اصلاحی بنده در

تاریخ معاصر هویت نگاه غیر حکومتی دارد. در این کتاب از افرادی یاد شده است که در برابر استبداد تسلیم نشدند و زمینه اصلاح را به وجود آوردند؛ از زمان احمدشاه ابدالی، مثل ملا نجم‌الدین قندهاری، تا ملا فیض محمد کاتب و ابراهیم خان گاوسوار و همین‌طور وحیدی جاغوری و شخصیت‌های دیگری مثل عبدالخالق هزاره و تا دوره معاصر. درباره زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در مقابل حکومت خودکامه، تاریخ را از نگاه مردم از نگاه اقلیت معترض می‌نویسیم. با همین نگاه تاریخ تشیع و مشاهیر تشیع را نوشتیم تا تاریخ هزاره‌ها از لحاظ مذهبی نوشته شود. این یک جواب غیر مستقیم به امثال عبدالحی حبیبی است که اگر این غور مرکز پشتون‌ها و برادران پشتون ما بوده و زبانش پشتو بوده، پس این‌ها در زمان امام علی (ع) در سال ۳۶ هجری که امیر شنسب و برادرش که از مرو است مسلمان و شیعه شد و بعد از آن توسط حاکم دمشق در سال ۴۷ قتل عام شدند و بعد در زمان عاشورا این‌ها سب علی نکردند و در عاشورا این‌ها قیام کردند. این‌ها در کجای تاریخ برادران پشتون ما انعکاس پیدا کرده؟ کی مذهب این‌ها شیعه بوده؟ کی این‌ها از لعن علی سر باز زدند که در عالم هیچ منبری نماند مگر اینکه بر آل یاسین در زمان خلفای دمشق لعن کردند. مگر اهالی غور چه کسانی بودند؟ و بعد در مقابل عاشورا چه کسی عکس العمل نشان داد؟ بعد سلطان محمود چه کسانی را به جرم کافر بودن کشتار کرد و بعد از آن چگونه حکومت را گرفتند؟ حتی وقتی دهلی را فتح کرد، سومین حاکم هزاره‌ها در آنجا راضیه بیگم است. این عدم تعصب جنسیتی را پشتون‌ها کی داشتند؟ این‌ها در واقع جواب غیر مستقیم به عبدالحی حبیبی است که این غرjestان و غور مذهب شیعه را داشتند.

حاج کاظم یزدانی می‌گوید این‌ها هزاره‌ها بودند، ما می‌گوییم این‌ها شیعه بودند و هر دوی این‌ها جواب آن است. آقای عتیق الله پژواک تاریخ غور را نوشته و عینا کپی کرده از گفته‌های عبدالحی حبیبی و از نگاهی که در تاریخ تولنه بوده یا پشتو تولنه بوده است. ما عبدالحی حبیبی را به چالش می‌خوانیم. می‌گوییم اگر غور مرکز برادران



تلاش زیاد کردیم تا پایان نامه‌های کارشناسی و کارشناسی ارشد به سمت و سوی افغانستان شناسی و به صورت علمی و مستند پیش بروند، نه اینکه تعصب قومی باشد نه تعصب منطقه‌ای باشند نه تعصب زبانی باشد، بلکه بر اساس نگاه انتقادی به منابع تاریخی و نگاه علمی و مستند و بیطرفانه تاریخ کشور نگاشته بشود تا این تاریخ هم هویت ما را بازتاب بدهد هم فرهنگ ما و گذشته ما را و هم چراغ راه برای آینده بشود و زمینه‌ای برای تفاهم را فراهم کند و اقوام گوناگون با شناسایی دقیق گذشته‌شان همدیگر را بشناسند و در کنار هم احساس هویت واحد کرده و زندگی مشترک و متحد و با تفاهم را شکل بدهند.

پروفسور: در تکمیل این بحث از سایر اقوام چه کسانی را می‌شناسید که با نگرش انتقادی به تاریخ آثاری را نوشته باشند؟

دکتر ناصری: متأسفانه زمینه‌هایی برای تبادل نظر و مناظره علمی فراهم نشده است. ما می‌دانیم که کتاب‌های متعددی به زبان پشتو در ساحه پشتو زبان‌های ما در شهرها و مراکز چه در کابل چه در قندهار چه در ننگرهار و جلال‌آباد چه در خارج کشور مثل پیشاور نوشته شده است، ولی اینکه نگاه‌شان انتقادی باشد خیلی کم می‌بینیم. معمولاً نگاه‌شان حتی تندتر از تاریخ درباری هست. کتاب‌هایی که ما دیدیم راجع به شاهان افغانستان و نسبت به حاکمان افغانستان اینگونه هستند یا اینکه تاریخ افغانستان را آوردند. همان گذشته‌ها را هم وقتی آوردند، تاریخ افغانستان را آوردند، یعنی از حاکمان افغانستان نام بردند، ما فرصت‌های زیادی داشتیم. مثلاً در سال ۲۰۱۳ میلادی غزنی به عنوان پایتخت فرهنگی جهان اسلام از سوی آیسسکو یا بخش فرهنگی کنفرانس اسلامی به رسمیت شناخته شد و بنا شد که مراسم‌های متعددی در غزنی و کابل گرفته شود؛ اما متأسفانه به دلیل ناامنی گرفته نشد. البته کتاب‌هایی چاپ شد و بعضی کتاب‌ها عرضه شد معرفی شد و مقالاتی نوشته شد، ولی در هیچ کدام این‌ها حتی در یک نشست یا پیش نشستی راجع به سال

پشتون ما بوده که آن‌ها هم هموطن ما هستند و زبان‌شان پشتو بوده پس این مردم کی رفتند پیش امام علی و مسلمان شدند و امام علی به آنان عهد و لوا داد؟ در سال ۳۶ کی با مردم مرو هم مذهب و هم قوم بوده؟ خود عبدالحی حبیبی می‌نویسد: در همین زمانی که حاکم غور رفت نزد امام علی در سال ۳۶ اسلام آورد و عهد و لوا گرفت، یک شاخه‌ای از همین آل شنسب و حاکمان غور در مرو زندگی می‌کردند. آن‌ها نیز نزد امام علی (ع) رفتند. بعد این‌ها کی پذیرای امام رضا شدند و بعد از او در زمان حاکمان دمشقی کی این‌ها بعد از اینکه نزد امام علی عهد و لوا گرفتند، از لعن امام علی سر باز زدند؟ در عاشورا کی این‌ها واکنش نشان دادند؟ با ابو مسلم خراسانی کی این‌ها همکاری کردند؟ با چه زبانی همکاری کردند؟ چه کسی با ابو مسلم بود؟ کی پذیرای امام رضا شدند و چه کسانی از درون این‌ها برخاستند و بعد مذهب این‌ها باقی ماند تا زمانی که حکومت را به دست گرفت؟ به خاطر همین تفاوت مذهبی با غزنیان مشکلات اساسی داشتند، چه تفاوتی غزنیان داشته‌اند که این قدر بین‌شان جنگ‌های خونین بود که در هیچ جای دیگر این چنین جنگ خونین نبود؟ وقتی دهلی را فتح کردند این غوریان چطور آنجا تعصب جنسیتی نداشتند تعصب مذهبی نداشتند، تعصب فرهنگی و زبانی نداشتند و سومین حاکم شان راضیه بیگم می‌شود؟ این راضیه بیگم از کدام تبار برادران قبایل پشتون بوده؟ این‌ها خودش جواب است.

منابعی مثل تاریخ تشیع در خراسان عهد تیموریان، تاریخ تشیع در افغانستان تا قرن هفتم و در کنار کتاب‌های جدیدی که نوشته شده است، این‌ها بسیار منابع مغتنمی است. این منابع یک نگاه انتقادی کارشناسانه و مستند به منابع اولیه و بی‌طرفانه به تاریخ کرده و تاریخ را از این دیدگاه کاوش کردند و دیدگاه جدیدی را طرح کردند. در کنار این همچنان پایان نامه‌های متعددی که نوشته شده تحقیقاتی که در مجلات گوناگون شده بسیار مغتنم است، هر چند این‌ها در آغاز راه هستند و هنوز ما زمینه‌های زیادی برای کار داریم. در جاهایی که زمینه وجود داشته

۲۰۱۳ که در مرکز ولایت گذاشته شد، آنجا بنده سخنران اصلی بودم و بعضی دوستان دیگر هم بودند و از برادران گوناگون آنجا سخنران بودند و ما منتظر بودیم که نگاه دیگر داشته باشند. بیشتر آمدند شعر گفتند و مداحی کردند و بیشتر از بعضی مشاهیر معاصر غزنی مثل ملاغوث و ملا ملنگ نام بردند، به جای اینکه این تاریخ را تحلیل کنند. همانجا ما اشاره کردیم به بالا حصار غزنی که در اینجا شاهنامه‌ی فردوسی نوشته شده و در اینجا گفته شده:

چو ایران نباشد تن من مباد

در این بوم و بر زنده یک تن مباد

در همینجا گفته شده:

بسی رنج بردم در این سال سی

عجم زنده کردم بدین پارسی

پس فارسی اینجا زنده شده، عجم اینجا زنده شده و اینجا شاهنامه شکل گرفته و به وجود آمده اینجا زبان فارسی بوده، در حالی که در همان زمان در ایران کنونی آل بویه بوده و زبان رسمی و درباری‌شان عربی بود، اصلاً فارسی نبود. پس عجم آنجا زنده شد و فارسی به وجود آمد. کم‌کم در سایه‌ی هنر و زبان‌گرایی و تشویق و ترغیب و صله و انگیزه‌های دیگری که سلاطین غزنوی داشتند، همه شعرای بزرگ و بیش از چهارصد شاعر به وجود آورد و فارسی را پرورش و رشد داد تا اینکه قندش ساخت و در زمان حافظ در قرن هفت و هشت گفت: «شکرشکن شدن طوطیان هند *** زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود». آن قند از افغانستان و غزنی به بنگاله یعنی هند رفت و زبان رسمی و علمی و درباری هند و مغولان و حکومت‌های اسلامی تا آمدن استعمار فارسی شد. این‌ها در غزنی بود ما نگاه غیر از این نداشتیم.

پایان: این سخن نسبت به پشتون‌ها تاحدی قابل

قبول است ولی ما دو مجموعه قومی دیگر را هم داریم که در تاریخ افغانستان با ما شریکند یکی تاجیک‌ها و دیگری ازبک‌ها. کار این‌ها را چگونه می‌بینید؟

دکتر ناصری: از تاجیک‌ها ما کتاب‌هایی را دیدیم چه راجع به تفسیر شاهنامه چه راجع به تاریخ معاصر. اینکه تاریخ معاصر را با نگاه انتقادی نوشته باشند کمتر دیدیم. بیشتر مثلاً عیاری از خراسان راجع به بچه سقا را بررسی کردند و به جای این‌که به آن صورتی که بوده است مطرح بشود یا با آن اصطلاحاتی که معمولاً در تاریخ رسمی مطرح شده است، بچه سقا را به عنوان یک عیار مطرح کردند. یا زمانی که شاهنامه را تفسیر کردند، بیشتر روی زبان و ادبیات فارسی تأکید کرده است و جای‌ها و جغرافیای آن را مطرح کردند. همین‌طور راجع به شخصیت‌های گوناگون کتاب نوشتند، کتاب تاریخ معاصر را نوشتند و این‌که نگاه انتقادی داشته باشند ما ندیدیم. از برادران ازبک هم بیشتر با رویکرد ترک‌تباری دیدیم. کتاب‌هایی نوشته شده من قسمت‌هایش را دیدم که بیشتر روی تیموریان و هرات تأکید داشتند و اینکه علی شیر نوایی و شخصیت‌های برجسته آن دوران و کل تیموریان را از تیمور تا شاهرخ و تا آخرشان که میرزا حسین بایقرا باشد، این‌ها را ازبک بداند و ترک تبار بداند و مؤسسات، فرهنگ‌ها و بنیادهای به نام علی شیر نوایی و ترک تباران بسازند. این‌ها هست. اما متن علمی شسته‌ورفته‌ای را به آن حدی که بین هزاره‌ها کار شده هر چند در آغاز راه است، در آنجا کار شده باشد و تجربه شده باشد، به این وسعت و عمق، ما مشاهده نکردیم.

پایان: شما تا به حال به دو دسته تاریخ یعنی

تاریخ دربار و تاریخ انتقادی اشاره کردید، دیگر چه تقسیم‌بندی برای تاریخ می‌توانیم داشته باشیم؟

دکتر ناصری: تاریخ از سه جهت دیگر قابل تقسیم است که به تاریخ نقلی، تحلیلی و ترکیبی تقسیم می‌شود.

تاریخ نقلی صرفاً گزارشگری دارد، فلانی نزد فلانی آمد و این سوال را کرد، ایشان هم جواب داد. کار ندارد این سوال را چرا پرسید و او چرا آن جواب را داد یا این سوال از چه پس زمینه‌ای برخوردار بود. فقط نقل می‌کند. همین نقل هم چون دوره‌ها گذشته است، ما به صورت سلسله



تقسیم دیگر به لحاظ مؤلفان است؛ مولفان تاریخ و این که چه کسانی تاریخ نوشتند، این‌ها زبانشان رویکردشان فرهنگشان ادبیاتشان اسناد و مدارکشان با همه این غنایی که دارد و تفاوت‌هایی که دارد، کاملاً شناسایی می‌شوند. لذا تاریخ نگار را می‌شود گفت هزاره‌های تاریخ‌نگار. منابع تاریخی که هزاره‌ها به وجود آورند تاجیک‌ها بوجود آوردند پشتون‌ها به وجود آوردند ازبک‌ها به وجود آوردند، این تقسیم تنها از لحاظ شناسنامه مؤلفان نیست، بلکه ادبیات هم فرق می‌کند. شما وقتی که عبدالرحمان را در تاریخ تعریف کنید، هزاره یک گونه او را بازتاب داده، تاجیک یک نوع بازتاب داده، تاریخی را که مثلاً آقای غبار به عنوان یک سید تاجیک از عبدالرحمان دارد خیلی فرق می‌کند با هزاره‌هایی که عبدالرحمان را معرفی کردند. هزاره‌جات و قوم هزاره‌ای که در دایره‌المعارف آریانا بازتاب پیدا کرده است، با هزاره‌هایی که در منابع تاریخی سید عسکر موسوی نوشته شده، در تاریخ‌های زمینه و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان نوشته شده، در شناسنامه افغانستان بازتاب پیدا کرده، در پژوهش در تاریخ هزاره‌ها بازتاب پیدا کرده، در تاریخ ملی هزاره تیمور خان‌اف بازتاب پیدا کرده، خیلی متفاوت است. بنابراین ما می‌توانیم منابع تاریخی معاصر را به تاریخ‌نگاری هزاره‌ها و تاریخ‌نگاری پشتون‌ها و تاریخ‌نگاری ازبک‌ها و تاریخ نگاری تاجیک‌ها تقسیم کرد. تاریخ نگاری هر قومی خیلی فرق می‌کند به خصوص اگر در حوادث معاصر برسیم. شما حوادث گوناگون را در نظر بگیرید، از غرب کابل در نظر بگیرید تا شروع انقلاب تا غرب کابل تا فتح کابل توسط مجاهدین و بعدش حکومت‌های گوناگون، کتاب‌های که به عنوان منبع مورد استفاده قرار گرفته‌اند توسط هر کدام خیلی متفاوت است. کافی است کتاب آقای گلبدین حکمتیار را راجع به جهاد و انقلاب و حوادثی که در افغانستان پیش آمد نگاه کنیم؛ به خصوص که همه حرفایش متوجه جمعیت اسلامی است. کتاب جمعیت اسلامی را راجع به مسعود و حوادث کابل نگاه کنیم. این‌ها با هم به شدت متفاوت‌اند. در نتیجه این کتاب را می‌شود از این جهت

وار(عن فلانی عن فلانی و...) به آن شخصیت می‌رسیم. طبیعی است که اینجا علم رجال و روش تحقیق مطرح می‌شود که این نقل‌ها معتبرند یا نیستند. این مورد بیشتر در حدیث استفاده می‌شود که آیا مرسل یا مستند است یا نه، آیا از نظر شخصیت راوی کاملاً مورد اعتماد است، حسن است، ثقه است یا ضعیف و مردود و... کاری به عقایدش نداریم؛ چه بسا یک فرد متدین و خوب دروغ بگوید یا یک فرد کافر روایتش درست باشد یا یک شخص نسبت به یک روایت مذهبی تعصب نشان دهد اما درباره یک روایت غیرمذهبی تعصبی ندارد و آنجا از آرایه و کنایه استفاده نمی‌کند.

نوع دوم تاریخ تحلیلی است که صرف گزارش نیست، بلکه تحقیق هم می‌کند. می‌گوید شرایط راوی این بود، با توجه به این شرایط جامعه و منطقه و فردی و... این سوال برایش پیش آمد، رفت و از چه مسیرهایی عبور کرد، نزد امام رفت و از او راجع به فلان چیز سؤال کرد، ایشان هم با توجه به شرایطی که داشت، تقیه بود یا نبود، فضای سیاسی باز یا بسته بود و وضع غالب فرهنگ چه بود جواب داد. بنابراین این تاریخ تحلیلی است که زمینه‌ها، علت‌ها و عوامل را مطرح می‌کند و خروجی شان را مطرح می‌کند و مجموع آن را بازتاب می‌دهد.

یکی هم تاریخ تحلیلی توصیفی است که ترکیبی از هر دو این‌ها است. هم روی سند تأکید دارد که حتماً این مطلب آمده باشد و هم اینکه چه زمینه‌هایی داشته که مطرح شده، برای او چرا مطرح شده و بعد چگونه توانسته برود و از امام سؤال کند و امام هم با توجه به شرایطشان چنین جوابی گفته است و دیگران و رقبا و دشمنان چه نظری داشته‌اند. این‌ها نمونه‌اند و در تاریخ افغانستان شبیه این‌ها مطرح می‌شود. گاهی فقط یک گزارشی می‌شود، گاهی تحلیل هم می‌شود؛ بنابراین تاریخ خوب که اهداف عمده را پوشش بدهد باید دقیقاً مستند و متقن باشد، مورخ و راوی شناخت کامل و دقیق داشته باشد، بی‌طرفی خود را حفظ کند و نتیجه‌گیری که دارد، کاملاً منطقی باشد و مبالغه و تقصیر و قصور نباشد.

تقسیم کرد.

تقسیم سوم به لحاظ زبان است، منابعی که به زبان فارسی نوشته شده و منابعی که به زبان پشتو نوشته شده است. منابعی که توسط یک قوم محروم نوشته شده یا توسط یک قوم برخوردار نوشته شده است. این‌ها خیلی متفاوت‌اند و منابع و تاریخی که در همین روزها الآن با جانمایه چپی نوشته می‌شود چه مستقیماً تاریخ باشد چه غیرمستقیم، کتاب‌ها و مقالاتی که سلیمان لایق نوشته، سخنرانی‌های نجیب الله، کتاب سه جلدی که سلطانی کشتمند نوشته بود راجع به سوانح خودش و رویدادهای معاصر افغانستان، کتاب و خاطرات عبدالکریم میثاق که در کنار سلطانی کشتمند وزیر بود و در این اواخر در لندن فوت کرد و یک رمان‌نویس و داستان‌نویس بود. ایشان خاطرات‌شان را نوشتند که بخشی از منابع تاریخی است. منابعی که مجاهدین نوشتند، تاریخی را که مجاهدین نوشتند، کتاب‌هایی که مجاهدین نوشتند و کتاب‌هایی که چپی‌ها نوشتند، این خودش یک تقسیم‌بندی است. شما کتابی را که آقای حسن شرق نوشتند و کتابی را که سلطانی کشتمند نوشته، مقالات و کتاب‌هایی را که سلیمان لایق نوشته و همین‌طور این وزیر خلقی که از غزنی بود، من در این لحظه اسمش را فراموش کردم علاوه بر این‌ها هم نوشته‌هایی که از اکرم یاری مانده. بنابراین با منابعی که دوستان مجاهدین نوشتند، این قابل تقسیم‌بندی است.

کتابهایی که در داخل افغانستان نوشته شده‌اند با همه پیشرفتی که کردند کتاب‌هایی هستند که معمولاً ادبیاتشان ضعیف و محدود است و از لحاظ علمی و بار علمی معمولاً کم بهره است، ولی کتاب‌هایی که در خارج کشور نوشته شده چه در لندن نوشته شده چه در آمریکا نوشته شده به زبان‌های انگلیسی و چه در ایران نوشته شده، این‌ها خیلی متفاوت هستند. خود این تقسیم‌بندی منابع و متون به وجود آمده در داخل کشور و خارج کشور است. داخل کشور از لحاظ ادبیات و منابع و از لحاظ رویکرد ضعیف و محدود است، رویکردهای بسیار محدود قومی دارد و در خارج کشور

از این جهت غنی‌تر است.

تقسیم‌بندی دیگر، دسته‌بندی به لحاظ تاریخ است. تاریخ افغانستان در دوره‌ی غزنویان، تاریخ‌نگاری بعد از غزنویان تا تیموریان. تاریخ‌نگاری افغانستان در دوره تیموریان، تاریخ‌نگاری افغانستان در دوره فترت که در دربار شیبانیه ازبک در شمال، در دربار بابرین در کابل و دهلی و در دربار صفویه در اصفهان نگارش یافته است. چون افغانستان در این بین این سه قدرت تقسیم بوده و این دوره، دوره فترت است. از سال ۹۱۰ و ۹۱۱ قمری که هرات سقوط می‌کند تا دوره که احمدشاه ابدالی می‌آید.

تاریخ‌نگاری معاصر افغانستان از دوره احمدشاه ابدالی شروع می‌شود و به چند دوره تقسیم می‌شود. تاریخ‌نگاری در دوره احمد شاه ابدالی تا اوایل حکومت ظاهر شاه و تاریخ‌نگاری افغانستان در دوره ظاهرشاه و محمد داوود از سال ۱۳۱۲ تا سال ۱۳۵۷ و تاریخ‌نگاری افغانستان در دوره جهاد و انقلاب اسلامی و جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان. از همان زمان تا کنون یک دوره جدید در تاریخ افغانستان را می‌بینیم. نمونه این محصولات را در دوره اخیر و همزمان با آغاز جهاد افغانستان و در کنار شخصیت‌های برجسته‌ای مانند حاج کاظم یزدانی، مانند بصیراحمد دولت‌آبادی، مانند دکتر سید عسگر موسوی و نوشته‌هایی که بنده دارم و همین‌طور چه در تاریخ اسلام چه در تاریخ عاشورا و چه تاریخ افغانستان داشتم که بعضاً به زبان‌های گوناگون ترجمه شد. «انقلاب کربلا از دیدگاه اهل سنت» چاپ ششم و هفتم آن در بازار است و به زبان عربی ترجمه شده تحت عنوان النهضة الحسینیة من منظور السنی. به زبان پشتو ترجمه شده که دکتر عبدالرحیم درانی ترجمه کرده. به زبان عربی هم جناب دکتر محمد انور الرسافی ترجمه کرده است. شبیه این کتاب‌ها هست.

در کنار این‌ها باید از شخصیت‌های برجسته مانند استاد راهنمای ما جناب نجیب مایل هروی نام برد که تاریخ زبان در افغانستان را نوشته و بسیار کتاب مهمی است و همین‌طور کتاب‌های دیگری درباره افغانستان به زبان‌های گوناگون نوشته و منابع گوناگون تاریخ افغانستان



و منابع تصوف در افغانستان را ایشان بازبینی کرده تصحیح کرده و اضافات داشته و به چاپ رسانده است. همین‌طور همشهری ایشان شخصیت برجسته دیگری به نام محمد آصف مایل که درباره تاریخ افغانستان تحقیق کرده و کتاب‌هایی را درباره تاریخ افغانستان نوشته است. همین‌طور شخصیت‌های دیگری نیز در تاریخ افغانستان نگارش کرده‌اند که عمدتاً خارجی هستند ولی به زبان فارسی ترجمه شدند و از آن‌ها می‌توان «افغانستان زیر چکمه شوروی» و «دین، نوگرایی و سیاست در افغانستان» را در نظر گرفت. در مجموع کتاب‌های متعددی‌اند که معمولاً دانشمندان انگلیسی، دانشمندان فرانسوی و خبرنگاران آمریکایی در سال‌های اخیر نوشته‌اند، بعضی افغانستانی‌ها آن‌ها را ترجمه کردند و بعضاً ایرانی‌ها ترجمه کردند و بیشتر توسط انتشارات آستان قدس رضوی مشهد ترجمه و چاپ شده‌اند.

این کتاب‌ها بسیار کتاب‌های مغتنمی است راجع به احزاب، جریان‌های سیاسی، جهاد و تاریخ معاصر افغانستان. خارجی‌ها اعم از انگلیسی‌ها فرانسوی‌ها، بعضاً روس‌ها هم کتاب‌هایی درباره تاریخ افغانستان نوشته‌اند، به خصوص تاریخ معاصر و خاطرات و سفرنامه‌هایی نوشتند. این‌ها همه شان بسیار مغتنم و قابل استفاده است. همین‌طور کتاب‌هایی را که در گذشته، در دوران امان‌الله خان و کمی قبل از آن و بعد از آن بعضی خارجی‌ها نوشته‌اند مثل کتاب سفیر وقت ایران در افغانستان بنام سید مهدی فرخ که کتابش تحت عنوان «تاریخ سیاسی افغانستان» یا «کرسی‌نشینان افغانستان» چاپ شده است. این‌ها در سال‌های اخیر توسط بعضی از دوستان به خصوص جناب استاد سرور دانش تصحیح و چاپ شده و در اختیار دانشمندان و مردم افغانستان و افغانستان‌شناسان قرار گرفته است. این‌ها منابع بسیار مغتنم و خوبی است. همچنین برخی از دانشمندان به صورت جمعی کتاب‌هایی درباره تاریخ افغانستان نوشته‌اند مانند «شورای ائتلاف افغانستان» و امثال کتاب‌هایی را که استاد محمد اسحاق اخلاقی تحت عنوان «تاریخ هزاره‌ها» نوشتند کتاب مغتنمی و قابل

استفاده است. کتاب‌های دیگری هم وجود دارند، مثل آثار مرحوم حسین نائل که در سال‌های اخیر بنیاد اندیشه این‌ها را تحت عنوان هزاره‌شناسی یا مسائل هزاره نشر کرده است، کتابی که حسین شفایی تحت عنوان «زندانیان روحانیت تشیع در افغانستان» نوشتند؛ همچنین مجلات تاریخی یا مقالاتی که در مجلات نوشته شده. این‌ها خیلی گسترده است، هر یک از این‌ها بسیار قابل استفاده است و همین‌طور کتاب‌هایی که خارجی‌ها نوشتند، به زبان فارسی ترجمه و نشر شده و در اختیار همه افغانستان پژوهان قرار گرفته، بسیار ارزشمند است.

هم‌چنین مجموعه‌ای را که تازگی جناب عالی و همکاران تان راجع به بامیان نوشتید و قبلاً نشر کردید. قبلاً جناب محمد جواد اصغری درباره‌ی بامیان سه جلد کتاب را نوشته بود، یا مجموعه غزنی‌شناسی در سال ۲۰۱۳، یا سه جلدی که بنده نوشتم که متأسفانه به صورت محدودی از سوی جامعه المصطفی نشر شده ولی هنوز اقبال نشر عمومی پیدا نکرده است و یا غزنی‌شناسی که در قالب چهار جلد توسط مجمع علما و طلاب جاغوری آن را سامان دادند و به چاپ رساندند. این‌ها بسیار مجموعه ارزشمندی است که در سال‌های اخیر نوشته شده است. این‌ها می‌توانند در راستای افغانستان‌شناسی بسیار کمک کنند. یا نوشته‌های شخصیت برجسته مرحوم استاد قندهاری، این شخصیت که نماینده هم بود، کتاب «دیروز و امروز افغانستان» را نوشت. این شخصیت برجسته در آخر در قم می‌خواست نهج البلاغه را به زبان پشتو ترجمه کند و از دنیا رفت. وی اصالتاً ارزگانی است و از آن شخصیت‌های آسیب دیده در جریان فاجعه عبدالرحمان هست. بعد در قندهار ساکن شدند. یا نوشته‌هایی را که از «شیرعلی قانون» مانده یا از علی اصغر بشیر هروی مانده، این‌ها نوشته‌های بسیار ارزشمندی‌اند که برای ما قابل استفاده است، به خصوص نوشته‌های مرحوم نایل خیلی قابل استفاده است.

همین‌طور نوشته‌هایی که شخصیت‌های برجسته دیگری مثل پدر نجیب مایل هروی، غلامرضا مایل هروی دارند، نوشته‌هایی که پدر ژورنالیسم افغانستان محمود

طرزی دارند و پدرش غلام‌محمد طرزی دارند، چه در مطبوعات آن زمان چه به صورت مقالات محمود طرزی به چاپ رسیده و کتاب‌های جناب دکتر فاروق انصاری. این‌ها در تاریخ افغانستان بسیار مفیدند. همانطوری که مجلات گوناگون دوره ظاهرشاه و محمد داوود و بعد از اون و همین‌طور دایره‌المعارف آریانا که نام بردم، کتاب‌هایی که در سال‌های اخیر در داخل افغانستان نوشته شده به عناوین مختلف و امثالش، این‌ها می‌توانند در این جهت بسیار موثر باشند که از نام بردن همه آن‌ها ما معذور هستیم.

این‌ها مجموعه‌هایی درباره تاریخ معاصر افغانستان هستند و لو همه آن‌ها تاریخ نباشند اما باز هم جغرافیای افغانستان باشد، در مورد یک کتله خاصی باشد، درباره جغرافیای خاصی باشد، جاغوری شناسی باشد، مثل سیمای جاغوری که چهار جلد بنده در سال‌های اخیر نوشتم، تحقیق کردم و در افغانستان تحت عنوان سیمای جاغوری و در ایران تحت عنوان همسایه خورشید به چاپ رسیده یا بامیان شناسی که دوستان بزرگوار شما و جناب عالی همت بزرگ کردید و آن مجموعه‌های مقالات و تحقیقات ارزشمند را به چاپ رساندید. این‌ها بسیار مجموعه ارزشمندی است که در این جهت می‌تواند مفید باشد.

عدالت و امید: شما با مرحوم دولت‌آبادی چه مقدار آشنایی دارید و کارهایی ایشان را چطور ارزیابی می‌فرمایید؟
دکتر ناصری: اولاً راجع به شخصیت جناب استاد بصیراحمد دولت‌آبادی عرض کنم که بنده وقتی که در سال ۱۳۶۲ خورشیدی جهت تکمیل تحصیلات علوم دینی در صورت امکان علوم دانشگاهی وارد ایران شدم و برای اولین بار در مجلات گوناگون مجاهدین مثل مجلات و نشریات سازمان نصر افغانستان پیام مستضعفین و بعد مجله جبل‌الله آثار و مقالات این شخصیت برجسته را دیدم، از دور با او آشنا شدم و علاقه‌مند به مطالعه مقالاتش شدم. دو سال بعد از اینکه در سال ۱۳۶۲ بنده در قم وارد شدم حوزه علمیه قم پذیرش و ثبت نام از طلاب غیرایرانی نداشت. ما مجبور شدیم به حوزه علمیه اصفهان رفتیم و در

سایه سیاست دینی و مشوقانه و اسلامی روسای حوزه و رهبران حوزه علمیه اصفهان مثل حضرات آیات سید احمد امامی و سید حسن امامی و سید حجت ابطحی و جناب آقای ابراهیمی و امثال آنان، از ما آنجا امتحان گرفته شد پذیرفته شدیم دو سال را در حوزه علمیه اصفهان گذراندیم از دورادور با مجلات و نوشته‌های جناب دولت‌آبادی ارتباط داشتیم مطالعه می‌کردیم در فرصت‌هایی که از درس اصلی و مطالعه و مباحثه فارغ می‌شدیم و فرصت پیدا می‌شد.

بعد در سال ۱۳۶۴ که ما وارد حوزه علمیه قم شدیم از نزدیک باتوجه به دفاتر احزاب گوناگون در قم، با جناب آقای دولت‌آبادی و نوشته‌های ایشان آشنایی بیشتر حاصل شد و هرچند ما در هیچ یک از احزاب نبودیم. لذا رابطه حزبی با هیچ یک از این شخصیت‌ها نداشتیم، تمام هم و غم ما این بود که در حوزه و بعد دانشگاه درس بخوانیم. درحوزه قم و هم در مؤسسه در راه حق پذیرفته شدم. این بار هم پذیرش افغانستانی‌ها و غیرایرانی‌ها نبود و مؤسسه در راه حق بخش آموزش‌شان تحت نظر و مدیریت و امریت حضرت آیت الله محمدتقی مصباح یزدی رحمت الله علیه بود در اینجا بدون در نظر گرفتن ملیت و مدرک و زبان و امثال این‌ها امتحان برگزار شد بنده از معدود افرادی بودم که در سال ۱۳۶۴ پذیرفته شدم که بیشتر درس‌های جدید و دانشگاهی در این مؤسسه ارائه می‌شد.

در اینجا چندین سال دوره عمومی بود بعد دوره تخصصی پیدا شد سرانجام بنده در دوره تاریخ کارشناسی و کارشناسی ارشد و سپس دکترا در همانجا گرفتم که بخش آموزش مؤسسه در راه حق تبدیل شده به بنیاد باقرالعلوم و در یک سیر تحولی و تکاملی بنیاد باقرالعلوم به مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی تبدیل شد.

در این دوره بود که بنده بیشتر با آقای دولت‌آبادی آشنایی پیدا کردم و ایشان را از نزدیک شناختم ولی رابطه حزبی و سازمانی و سیاسی تشکیلاتی نداشتیم. تا اینکه در سال ۱۳۷۸ دو تا اثر بنده برای اولین بار توسط مؤسسه امام خمینی چاپ شد یکی مشاهیر تشیع در افغانستان جلد یک و دیگر زمینه‌ها و پیشینه جنبش اصلاحی در افغانستان

بنده چند ویژگی را در این شخصیت برجسته دیدم: اولین ویژگی‌اش این بود که جناب آقای دولت‌آبادی واقعا یک مرد دردمندی بود، فوق‌العاده یک آدم دردمندی بود بیش از دردمندهای دیگر دردمند بود نسبت به اینکه چرا افغانستان عقب مانده، چرا استبداد زده است، چرا عدالت اجتماعی در تاریخش نداشته، چرا قتل عام‌ها و کشتارها و نسل‌کشی‌ها اتفاق افتاده، چرا انحطاط دارد. افغانستان چرا عبرت نمی‌گیرد و ایست و توقفی نسبت به این سیر انحطاط دارد و به قول سید اسماعیل بلخی گرامی «رفتن ما به عقب همچنان به دوام است اینجا» چرا رفتن افغانستان به عقب رو به دوام است نسبت به این خیلی دردمند بود و نسبت به جهاد مهاجرین و سختی‌هایی که مهاجرین دارند و مردمش دارند به شدت دردمند بود. اولین ویژگی ایشان دردمندیش بود.

دومین ویژگی این شخصیت برجسته آن سخت‌کوشی ایشان بود. آقای دولت‌آبادی یک فرد به شدت سخت‌کوش بود. یک فردی بود که دیپلمش گرفته در سال‌های اول در موسسه‌ی نیمه عالی کد برق مزار شریف قبول شده و بعد موفق به تحصیل و تکمیل تحصیلاتش در کد برق نشده در مؤسسه‌ای که مربوط به کد برق بوده و بیشتر مؤسسه فنی نیمه عالی بوده از آنجا وارد جهاد شده با سن کم اما به جای تفنگ و اسلحه به قلم رو آورد و با قلم هم با تحقیق و سخت‌کوشی که داشت به زودی یک شخص محقق و نویسنده و قابل قبول و صاحب نظر به خصوص در تاریخ افغانستان شد. در افغانستان شناسی به خصوص در تاریخ افغانستان و توانست مجلات مختلف را پوشش بدهد و مقالات متعددی یکی پس از دیگری چاپ بشود و از این جهت می‌شود گفت که یک فردی بود به شدت سخت‌کوش و شبانه روز تحقیق می‌کرد نه تنها مقالات متعدد در مجلات گوناگون مربوط به سازمان نصر و حزب وحدت به چاپ رساند حتی مقالات خیلی‌ها را ویرایش می‌کرد مجلات را مدیریت می‌کرد کارهای عقب مانده مجلات و نشریات گوناگون حزب وحدت را چه آن‌هایی که مستقیم زیر نظر حزب وحدت و سازمان نصر وقت بود چه

و مقالات بنده هم در مجله این مرکز آموزشی و پژوهشی عالی به نام معرفت تحت عنوان زمینه‌ها و پیشنهادها و جنبش‌های اصلاحی چاپ شد، از آن زمان آقای دولت‌آبادی بنده را جدی گرفت و تلاش کرد با بنده ارتباط علمی داشته باشد و در همایش‌ها راجع به افغانستان، افغانستان‌شناسی، شعر مقاومت و امثالش که برگزار می‌شد جناب آقای دولت‌آبادی را بیشتر دیدم.

در یکی از سفرهایی که در یک همایش در مشهد داشتیم در بازگشت ایشان بیشتر صحبت کرد و حتی تأکید داشت که ما هر از چندگاهی همدیگر را ببینیم و در مسائل تاریخی هم مباحثه کنیم و هم دیدگاه خود را به یکدیگر نزدیک بسازیم و همین امر باعث شد تا بنده با ایشان ارتباط بگیرم و سرانجام در یکی از نشست‌های خصوصی در غرب مسجد اعظم قم در داخل پارک، از زادگاهش پرسیدم ایشان به بنده گفت: ما از فراری‌های جاغوری هستیم که از مسکه پایین بودند در زمان عبدالرحمان تمام سرزمین ما غصب شد، اقوام ما کشتار شد و سرانجام بقیه‌السیف ما مجبور به فرار شدیم از این منطقه فرار کردیم آمدیم به جاهای مختلف سرانجام در دولت‌آباد شمال افغانستان مستقر شدیم و الان نسل سوم ما هست که در دولت‌آباد مستقر هستیم اصالتا از مسکه پایین از اقوام جاغوری هستیم این را به بنده گفت منتها اصرار داشت که چون این مسائل خیلی داغ است ما نباید این را رسانه‌ای کنیم آن موقع البته فیسبوک و فضای مجازی نبود که ما رسانه‌ای کنیم. اگر در مجلات لازم بود بنویسیم در مجلات آن موقع لازم نبود ولی ایشان این را محفوظ داشتند. بعد از آن آقای دولت‌آبادی کتاب‌هایش چاپ شد به تدریج شناسنامه افغانستان و احزاب افغانستان و بعد کتاب‌های راجع به هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت این کتاب‌ها چاپ شد عمده‌اش این‌ها بود البته مقالات ایشان خیلی زیاد است که در هفته نامه وحدت، در سراج، صراط و مجلات دیگر که حزب وحدت مستقیم و غیرمستقیم مدیریت می‌کرد این‌ها چاپ می‌شد، به خصوص در مجله حبل الله این‌ها چاپ شد.

غیر مستقیم بود مثل مجله حبل الله و امثال آن را ایشان سامان می‌داد و کل کارها را گاهی از صفر یاری می‌کرد.

ویژگی سوم این که به شدت مظلوم و گمنام بود هیچ وقت آقای دولت‌آبادی نه در زمان سازمان نصر نه در زمان حزب وحدت و نه بعد از اون هیچ وقت قدرشناسی نشد در زندگی‌شان و در راستای این که حزب وحدت به خصوص موفق شد این که در داخل تشکیل بشود بعد کابل در سال ۱۳۷۱ فتح شود زمان پیروزی و زمان غنیمت‌گیری و زمانی نتیجه‌گیری و زمان کامیابی مجاهدان بود، آغاز ناکامی شدید و محرومیت مضاعف جناب بصیراحمد دولت‌آبادی بود، در کابل برای ایشان جایگاهی تعریف نشده چون که مدرک نداشت هم در اینجا برایشان جایگاه و امکانات داده نشد و سرانجام روزهای سختی را تجربه کرد.

به باور بنده سرزمین سفله و هوای سفله را از زبان حافظ شیرازی چندسال پیش حدود شش هفت سال پیش برای حاج کاظم یزدانی گفتم. حافظ از سرزمین و هوای سفله شیراز زمان خود که قدر او را نمی‌داند و می‌خواهد اینجا را ترک کند و به جای دیگر برود شکایت دارد. جناب حاج کاظم یزدانی را من در کابل در سال‌های اوایل دهه هشتاد و دوران جمهوریت دیدم گفتم: همانطوری که شیراز زمان حافظ، سفله پرور بوده کابل هم سفله پرور است. چرا که شخصیتی مثل حاج کاظم یزدانی در منطقه غرب کابل در یک قالی فروشی هم آنجا اتاق داشت و در کنار مبل می‌نشست و اوراقی جمع می‌کرد و نوشته می‌کرد و ظهر وقتی من دعوت ایشان بودم رفت یک نان گرم آورد و آب داغ کرد و یک شیر خشکی روی آن ریخت و گفت بیا نهار بخوریم. دفتر نداشت، کتابخانه نداشت یک دستگاه کامپیوتر نداشت، امکانات اولیه و ضروری را نداشت. سرانجام همین سفله پروری افغانستان نسبت به شخصیت‌های برجسته و آزاده و محقق برجسته‌ای مثل حاج کاظم بود که ایشان سرانجام نتوانست آنجا تاب بیاورد و به سرزمینی جدید رفت که آنجا قدرش را بدانند ولی ایشان گرچه دیر شده بود ولی خیلی دیر نشده بود. اما بصیراحمد دولت‌آبادی، این سفله پروری که در فرهنگ افغانستان و مردم ماست که از

بزرگان بیشتر گلایه است، این آدم تا آخر در اینجا ماند سرانجام زمانی که دیگر چشمش آسیب جدی دیده و سلامتی‌اش آسیب دیده بود از اینجا رفت و در سرزمین جدید وقتی رفت در آنجا هم دیگر خیلی دوام نیاورد هم از لحاظ بینایی و هم از لحاظ صحت‌مندی و نتوانست آنجا هم چند صباح آرام باشد و بتواند تحقیق کند یا حداقل از او تجلیل بشود. لذا این مظلومیت و گمنامی و محرومیت این یکی از ویژگی‌های ایشان است که کمتر محقق، هرچند محققین گمنام و محروم و معمولاً از چشم افتاده هستند و از مزایای امکانات برخوردار نیستند، ولی در عین حال بصیراحمد دولت‌آبادی از هر جهت بیش از دیگران و سردسته محرومان و رنج دیدگان و مظلومان بودند. این یکی از مشکلات استاد بصیراحمد دولت‌آبادی بود و یکی از ویژگی‌هایش بود که به عنوان ویژگی سومش مطرح است.

ویژگی چهارم جناب بصیراحمد دولت‌آبادی که از همان سه ویژگی نخستش هم به‌دست می‌آید استقلالش بود. ایشان یک استقلال فکری و عزت نفس داشت. لذا ممکن است کسانی که در خارج سازمان نصر بودند یا به شدت عناد به سازمان نصر و حزب وحدت داشتند ایشان را یک حزب‌گرا می‌دانستند. یک حزبی سرسخت و یک نصری سرسخت و یک وحدتی پولادین اراده می‌دانستند، اما در عین حال ایشان یک آدم مستقل و با عزت بود و نصری بود وحدتی بود ولی واقعا مستقل و آزاده بود و در تحقیقاتش این مسائل را به هیچ‌وجه در نظر می‌گرفت و این آزادی و استقلالش باعث شد که چنین محرومیت‌هایی ببینند و در زمانی که باید نتیجه زحماتش را ببینند، به محرومیت‌های مضاعفی دچار بشود.

ویژگی پنجم ایشان ذوب در شهید مزاری بودن بود. یک چنین شخصیتی ما در تاریخ کشور کم داریم. ویژگی که درباره این شخصیت می‌شود گفت این است که ذوب در شهید مزاری بود. هیچ کسی را به‌اندازه بصیراحمد سرسپرده و ذوب در شهید مزاری ندیده‌ایم در هر حالت چه زمانی که شهید مزاری زنده باشد چه از دنیا رفته باشد چه

که در تاریخ وجود دارد و آن ویژگی‌ها و ظرافت‌هایی که در تاریخ نگاری وجود دارد چه از لحاظ رفرنس چه از لحاظ ادبیات و چه از لحاظ ساماندهی و چارچوب علمی کارهای تحقیقاتی و اسکت کارهای تحقیقاتی ممکن است در موردی رعایت نشده باشد و آن‌ها را به صورت احسن انجام نداده باشد، ولی از لحاظ اینکه کارهای‌شان مستند و قابل استفاده است و در بخش‌های گوناگونی و یا یک کتاب در بخش‌های مختلف، ایشان تلاش کردند که کاربردی باشد، آثارش از این سه ویژگی برخوردار است.

اولا همه آثار ایشان مستند است هیچ منبع غیر مستندی نداریم و دوم اینکه آثارشان معمولا کاربردی است و موضوعات و عناوین و مطالبی را نوشته است که معمولا قابل استفاده و کاربردی است نه صرفا ذهنی و علمی. ویژگی سوم این است که نوشته‌های ایشان مستقل و نقادانه است، به تاریخ معاصر نقد دارد و نقدش هم مستدل است. هیچ جایی ایشان دیدگاه درباری ندارند، دیدگاه حزبی ندارد اگر حزبی هم داشتند دیدگاه ایشان علمی و مستند است ممکن است که از موضع حزبش هم باشد. این مانعی ندارد. ممکن است همخوان با یک رهبر باشد یا مخالف نگاه یک رهبر یا یک جریان سیاسی باشد ولی مستند و علمی است. بنابراین قابل استفاده می‌باشد. از همه مهمتر این که جناب آقای دولت‌آبادی تلاش کرده است که همیشه کتاب‌شان را به شکلی بنویسد که مخالفانش هم هر وقت مطالعه می‌کنند یا نقادی هر وقت می‌خواهد نقد کند، واقعا دلایل کافی و مبنای لازم علمی داشته باشد. هر چند روش‌شان اکادمیک نیست، تحصیلات و دوره‌هایی هم در این باره ندیده بلکه با تحقیق و تلاش به اینجا رسیده است.

سرانجام خصوصیت دیگر کتاب‌شان قلم روان ایشان است. ایشان قلم بسیار روان و قلم علمی دارند، بر خلاف دیگران که به صورت خودجوش کار می‌کنند، ممکن است نوشته‌هایشان قابل استفاده نباشد ولی نوشته‌های دولت‌آبادی کاملا قابل استفاده است. قلم روان ایشان که بسیار هم کار شده این قلمی است که امروز در مراکز

زمان که شهید مزاری کمک بکند که ایشان کار فرهنگی کند چه کمک نکند چه یاران و جاماندگان و میراثداران شهید مزاری از او یاد بکنند چه نکنند، ایشان یک سرسپرده و جان فدا و شیفته شهید مزاری بود و عاشقش بود و در همین راه تا آخر باقی ماند تا آخر هم دست از این کار برنداشت و در عین حال گنجینه اسرار شهید مزاری هم بود؛ خاطرات، نکات و یادداشت‌هایی که ایشان از کوچکی از شهید مزاری برداشته بود و در خاطراتش و یادداشت‌های خود حفظ کرده بود کمتر کسی به این اندازه جزییات شخصیتی خاطرات فردی، تحصیلی، خانوادگی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی در سفر و حضر را از شهید مزاری اطلاع داشته باشد، یادداشت داشته باشد و نگه داشته باشد و سرانجام این شخصیت برجسته با توجه به آن خصوصیات پنجگانه که داشت توانست یکی از نویسندگان مستقل و نقاد در تاریخ افغانستان به خصوص تاریخ معاصر بشود و یک شخصیتی شد که چندان سن و سالی نداشت اما توانست آثار ارزشمندی را خلق کند که به زودی آثارش با همه گمنامی‌اش با همه اتهامی که زدند، با وجود سنگ ملامت ایشان سلامت بود و با وجود اینکه مدرک و نام و نشان نداشت به زودی به عنوان مرجع و منبع مطرح شد ایده‌هایی که مطرح کردند و معمولا این منابع معاصر را ما استفاده می‌کنیم. امکان ندارد یک تحقیق درباره افغانستان بشود و از سه اثر عمده ایشان استفاده نکند: از شناسنامه افغانستان، احزاب و جریانات سیاسی افغانستان و هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت استفاده نشود. امکان ندارد دانشجویی افغانستان‌شناسی کار کند و از شناسنامه افغانستان استفاده نکند، از هزاره‌ها از قتل عام تا احیای هویت استفاده نکند، یا از شناسنامه احزاب و جریانات سیاسی افغانستان استفاده نکند یا سایر کتاب‌های ریز و درشتی که ایشان نوشته‌اند.

این ویژگی‌های شخصیتی شان بود اما راجع به نگارش جناب آقای دولت‌آبادی. دولت‌آبادی یکی از محققان برجسته کشور ماست طبیعی است که ایشان تحصیلات اکادمیک راجع به تاریخ نداشت و آن روشمندی

علمی هم قابل استفاده است. برای دانشجویان و کسانی که اکادمیک و به صورت روشمند تاریخ را کار می‌کند و کارهایی راجع به افغانستان‌شناسی می‌کنند کتاب‌های جناب آقای دولت‌آبادی واقعا قابل استفاده و قابل استناد و رفرنس می‌باشد.

عدالت و امید: سپاس جناب دکتر، اگر نکته پایانی باشد بفرمایید.

دکتر ناصری: آخرین نکته این است که در هر جایی که من ورود پیدا کردم و رفتم بیشتر سروکار ما در ایران با دانشجویان گوناگون به خصوص دانشجویان افغانستانی بوده و بیشتر در سالگردهای شهید مزاری که سال به سال پرچوستر، گسترده‌تر، عمیق‌تر و آگاهانه‌تر واقعا برگزار می‌شود که یکی از رخدادهای بسیار مهم فرهنگی و تاریخی و همایش وسیع مردمی ما سالگرد شهادت شهید مزاری است؛ چه در دانشگاه‌های مختلف از دانشگاه فردوسی مشهد تا دانشگاه تهران تا دانشگاه شیراز و دانشگاه اصفهان و همین‌طور یزد و بین مردم و مجموعه‌های مهاجرین از اصفهان و یزد گرفته تا شیراز و تهران و قم و دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه متعدد قم و همین‌طور جامعه المصطفی در مشهد و دانشگاه فردوسی مشهد شرکت کردم. واقعا روی اینکه تاریخ کشور خوب کار بشود و بعد به خانواده‌ها آموزش داده شود و آموزش تاریخ به درون خانواده‌ها راه پیدا کند، مردم ما از لحاظ تاریخ و هویت تاریخی به شدت ویژگی‌های قابل افتخار و مباهات دارند و گذشته به شدت مشعشع و طلایی دارند و گذشته مردم ما با آن برداشت‌های که امروز از افغانستان و انحطاط افغانستان و جنگ در افغانستان و درگیری‌های افغانستان و ترورها و مشکلاتی که وجود دارد، اصلا شباهتی ندارد. از این جهت به شدت

معتقدم که تاریخ افغانستان هر چه بیشتر کار شود باز هم جا دارد و ما در آغاز راه هستیم و آغاز مبارکی است و خانواده‌های افغانی در هر گوشه جهان هستند به خصوص مردم ما باید تاریخ را جدی بگیرند تاریخ افغانستان را باید بیاموزند، در منزل هر افغانستانی باید کتاب‌های تاریخی وجود داشته باشند، منبع تاریخی درست داشته باشند و فرزندان مهاجرین افغانستانی در هر گوشه جهان هستند چه در داخل کشور و چه در خارج کشور باید حتما تاریخ را جدی بگیرند، آموزش ببینند هویتشان را شناسایی کنند و این هویت تاریخی باعث می‌شود که ما هویت خود را حفظ کنیم در یمنی پیش من اگر هر گوشه‌ی جهان باشد وقتی تاریخ خود را بشناسند و بفهمند و آن را هضم بکنند به نسل‌های آینده منتقل کنند این باعث می‌شود که ما دارای هویت واحد باشیم هویت خود را حفظ کنیم گذشته افتخارآمیز خود را نگه داریم در آن راستا اعتماد به نفس داشته باشیم در آن راستا وحدت داشته باشیم در آن راستا می‌توانیم نسبت به رشد و ترقی خود و استعداد توانایی خود و نقش تاریخی خود امیدوار باشیم و مسئولانه تلاش بکنیم، از هر گونه بی‌هویتی و هویت‌بدلی و از خودبیگانگی احتراز داشته باشیم از هرگونه تفرق احتراز داشته باشیم از هرگونه درس نگرفتن از گذشته تاریخی و جدایی از همدیگر و تکرار اشتباهات گذشته باید احتراز و پیشگیری کنیم. انشاء الله این اهمیت تاریخ را باید همه ما توجه داشته باشیم نسبت به آموزش و اطلاع و مطالعه و هضم آن و انتقالش به فرزندان و خانواده و نسل‌های بعدی‌مان حساس باشیم که ما تاریخ گذشته و قابل مباهاتی در منطقه و جهان داریم.

مصاحبه‌کننده: دکتر عبدالله جعفری

برخی از آثار زنده‌یاد بصیر احمد دولتی‌آبادی

